فہرست کتاب کلمات طیبات

اس کتاب کی جسکی یہ فہرست ہے باوجود خوبی کے بلحاظ کاغذ ...

الیس ابن حقی مہتمم اخبار نیر اعظم مرادآباد سے طلب فرمائیے

اس کتاب کی جسکی یہ فہرست ہے اور جو ان خوبیوں کے لحاظ کاغذ عمدہ و عمدہ قیمت کم

شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
مولانا نجم الدین صاحب
مرادآباد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب بذکره یصدر کل خطاب و نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله شهادة ینال بها الشاهد دار
الرضوان بلا ارتیاب و نصلی علی محمد و آله الصلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب و تمهد لنا عند
الله زلفی و حسن المآب اما بعد میگوید فقیر حقیر اضعف عباد الله الواحد الاحد ابو الخیر محمد
ابن احمد مراد آبادی موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور در عهد طلب
طریقت و رهبر هم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر مضمون ع ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست به متصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب گرفتار اند
و از کتاب و سنت بهره ندارند و بزی علما و فقرا برآمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت را
غیر شریعت گویند ره نمی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قائد حیرم بسوی
خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ فی الآفاق وارث مواریث الاولیا بالاستحقاق

حجة الله علی عباده رحمة الله الفایضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرهٔ اندراج النهایة فی البدایة سیدی وسندی وذخیرة یومی وغدی ومکان الروح من جسدی ظل الله المنان مرشدنا وهادینا واستاذنا وملاذنا مولینا محمد فضل الرحمن متع الله المسلمین بطول بقائه ونور العالم بنوره وضیائه رسانید فرایت ما لا عین رأت وسمعت ما لا اذن سمعت ۵ هو خیر من یدعی لکل عظیمة واکرم من یطوی الیه المراحل ۵ من بعد بمطالعه کتب قوم قدیما وحدیثا موفق شدم وآخر کتابی که بمطالعه درآمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقایق السر والحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن مرزا مظهر جانجانان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت وطریقت میکند وحل اکثری از دقایق مذهب وملت مینماید چون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد باستقصایش کوشیدم وجا بجا تلاشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم وهنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی وحضرت عارف بالله مولینا شاه ولی الله محدث دهلوی وحضرت مجمع الکمالات قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متلذذ نباشم بلکه آورده عزیزان شمارم وباین غرض آن تفریق را بجمع آوردم واز هر باغی گلی برچیدم وبآخر کتاب رساله اسرار العارفین فی سیر الطالبین شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصریست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه بامر کسیکه اجابت امرش بر من فرمان بر داشت امروی ونه در آوردم در وی تا توانستم سخن از پیش خود ومجموعه را بکلمات طیبات موسوم کردم وبدو باب مبوب ساختم باب اول در مکاتیب واین باب مشتمل ست بر چهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رض فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رح فصل چهارم در مکاتیب مولینا شاه ولی الله محدث دهلوی رح باب دوم در ترجمه رساله اسرار العارفین و

سیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند و فقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم **باب اول** از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب و این باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول العزیز سینه طلب خود را در بوته والذین جاهدوا فینا و آتش و مجاهده الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة او را ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار والمخلصون علی خطر عظیم بگشاید و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجره قلب از آن در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی و ریاح فصل بهاران الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء از نفالیل فصل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سرسبز شود و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بارور گردد و عیون وصول از سرچشمه عینا یشرب بها المقربون در وادی سرور در آید و بشیر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بشارت فیض وارساند الا تخافوا ولا تحزنوا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم رضی الله عنه ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام **مکتوب دوم** ای عزیز بترس از آن روز که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبه و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول مباش

و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو بری و دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
بگشا و نظاره کن و از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای اعنی
الله یدعوا الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئك المقربون فی جنات النعیم
از سر قدم سازی و مرکب همت از جا نجنبد دل در نتازی تا مبشر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران
اطباق ندای لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد ولله جنود السموات والارض همراه تو
شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آئی و از دام هوای نفس ان
النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار اتقوا الله ویعلمکم مقوم گردانی
و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوك فاسلکی سبل ربك ذللا بجناح میثاق
در پرواز آید و از ثمار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سر از لوامع انوار
تجلیات هم صفت نور گردد که سر تولج اللیل فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از مطار
غیم وانزلنا من السماء ماء فانبتنا به جنات وحب الحصید سر سبز همچو باغ ارم گردد و در تو
واحیینا به بلدة میتا مرتسم شود و از استار فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید
از پیش تو بردارند و تو در مشاهده کمال او فرو مانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن
العالمین فرو شوی و از سموم مهب افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاهی از
نسیم لطائف ولا تیئسوا من روح الله در گلشن تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف برکشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند تالله انك لفی
ضلالك القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد و همه اخوان با هزاران
نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق برخوانند که
لقد اثرك الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد اتیتنی من الملك و
علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی

مسلما والحقنی بالصالحین والسلام مکتوب سوم ای عزیز پیش ازین تغافل کردن
بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش
جان تو نرسیده است و از وعید ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا هیچ
خوف نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه نمیکنی و از
توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب هیچ یاد نمی آری و از
تنبیه فاما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه
غفلت سرگردان و در بیدای شهوت بی سامان باشی یکی در صومعه توبوا الی الله در شور و در
محراب وانیبوا الی ربکم توجه برد به زبان صدق و خلاص برخوان انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا تا نفایس اسرار وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن
السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف شود و پیک عنایت بشارت چنین
رساند ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و مدارج معارج تعز من تشاء عروج بخشد و منادی
اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات سرایر طلوع کند و اراضی
قلوب بنور اهتدا منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالیه از پیش بصایر عقول
مرتفع شود که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم بازدارند
وخواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب گردان
کند و غلبات شوق در مواطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و
هو معکم اینما کنتم چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها آخر
و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را
در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره آید در گرداب حیرت افتد و گوید رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی مراکب ابدا دار الطاف وحملناهم فی البر والبحر در رسد و او را بساحل لطف

نصیب برحمتنا من نشاء فرو د آرد ومفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط بدو سپارند
و برموز و اشارات وان الی ربك المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد
لقد رای من ایات ربه الکبری چه معنی دارد مکتوب پنجم ای عزیزکی از عالم غرور فلا یغرنکم
الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کنی و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم یاد آوری اگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو رسد
جرعهٔ از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسك در کام تو ریزند و دقایق اسرار
حقائق جاء الحق من ربك کشوف بر تو شود و تو بر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا
ینفعك ولا یضرك از مسافر انس نحن نقص علیك نباء هم بالحق فسانه و شاهد و مشهود
استماع کنی گاهی با بداد نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
از غایت شوق در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت فاستقم کما امرت ومن تاب معك
سر در مراقبه حزن در کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و گاهی
در فتراك وما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سبحانه ستدلجهم من حیث
لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرؤف رحیم گذر کنی و از حدائق فمن
یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار برچینی و از انهار لکل درجات مما عملوا ایادی اخلاص
اعتراف نمائی و در طلب صدر ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین لا شریك له
قرار گیری و از مائده نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا بر خوری و از منادی نام شنوی
یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مکتوب ششم ای عزیز چون آهنگ هزامیر
انس بسامع قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا
بلی را تذکر کند و عندلیبان احزان با وقار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بر کشند و بربط کروبه
ترانه انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نوای بینوائی انما
اشکو بثی وحزنی الی الله باهنگ فصبر جمیل نو و دشت کند و برقات جذبات شوق در

فضای سموات سرایر در لمعان آید وانوار جنون دل منطمس گرداند که یکاد سنا برقه یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزرعه من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة جمله محصد گردد و صد الو آمال و من یتوکل علے الله فهو حسبه نفحات فرایح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شئ قدرا سرسبز معطر و مروح شود و اغصان نهال صبر ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بجمالیت رسد و مرتع عنایت هذا عطاؤنا فامنن او امسک در اهتزاز آید و منادی و دیلت الغفور ذو الرحمة ندا در دهان هذا الرزقنا ما له من نفاد و الله اعلم بالصواب مکتوب هفتم ایعزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز نهی و از سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و نخلستان امید بعراجین مراد بار در نگردد و اغصان صبر باوراق رضا و ریاحین انس ثمرات قرب وان له عندنا الزلفی و حسن مآب سرسبز نشود و بنهایت نرسد و عندلیب قلب بنغمه شوق در ترنم نیاید و همای فواد تا جنحه انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و هرگز بسدره مقعد صدق عند ملیک نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ برنخورد و از بوستان و الله عنده حسن المآب بوی بشام جان وی نرسد و از گلزار نعیم و لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخورداری نیابد والسلام مکتوب هشتم ای عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا تنفس و شموس عین الیقین بر افلاک سرایر برج استوا رشود که والشمس تجری لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو مبین فیروزی آید وا در معرکه فاتخذوه عدوا باسپاه خویش که زین للناس

حب الشهوات من النساء والبنین باشکر طلب معارض شود وایشان از صدق حال بلسان ضمیر اسرار
برخوانند که یضیق صدری ولا ینطق لسانی و با نیازاران عجز در خواست کنند که واعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و هاتف عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو
ندا کند که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون اما عساکر وان جندنا لهم الغالبون را انا اعلام اذا جاء
نصر الله والفتح در رسد و طلیعه انا فتحنا لک فتحا انا لننصر رسلنا والذین امنوا از نیام نرفع درجات
من نشاء در کشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و اخبار نصر من الله وفتح قریب متواتر شود و منادی حال ندا
در دهد که قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مکتوب ششم ای عزیز کارخانه المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا برون آی و دست از شغلتنا اموالنا واهلونا بردار و از حضیض صحبت فرو ماندگان
تیه غفلت که نسوا الله فانسیهم انفسهم پای همت اخت برون بر و دست در رخش طلب در میدان
عشق در تاز و گوی سبقت السابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت واستعینوا
بالله بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون در رسان شاید که پیک دولت وبشر
الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین در رساند که ان الله بالناس لرءوف
رحیم و اسرار نامه قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهند چون برموز و اشارات آن اطلاع یابی
در حال از سر شوق سر قدم سازی سبل السلام هذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد
نزهتگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و
مغفرة ورزق کریم خبر یابی ترحیبی و لبشر عنایات ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در سر
وا زملکت لهم دار السلام رضی الله عنهم ورضوا عنه خبر یابی یک باز گوید و بر تختگاه ومن
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما داعی شود و باز گوید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون مکتوب هفتم ای عزیز چون لوامع انوار الله نور السموات والارض به نزهتگاه ضمائر
لائح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد که المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری

سوار گردد و در دریای معرفت و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو
آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب دهد فقد وقع اجره علی الله
مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجتبی الیه من یشاء بر ولایت قلوب دست یازد
و طوامح نفوس اماره را لجام ریاضت و جاهد وا فی الله حق جهاده عنان اعراض منزل گردانند و جبابره
فراعنه را در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشند اغنیه را باغلال و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اسیر
گردانند و اعمال ارادات و اختیارات اتباع وجوب من یعمل مثقال ذرة خیرا یره سزا دهد و ابنیه رسوم
و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی زمیان بر دارد و منادی حال بزبان صدق مقال
ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفای
قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از
نسایم الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق سرائر
از نفائس رقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد شهود یوم تبدل الارض
غیر الارض صفت حال گردد و رواسی اشواق چون هباء منثورا در هوا شود و بزبان حال
صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور درد و نفخ فی
الصور و تاثیر صاعقه فصعق من فی السموات و من فی الارض بظهور آید و بشر اقبال لا یحزنهم
الفزع الاکبر در رسد و ایشان را آگهی دهد و جلیس فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود
رضوان بشارت بشریکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها
خلدین و ایشان بگویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین مکتوب پانزدهم ای عزیز کی از داعیه شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله اعراض کنی از مواطن غفلت و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آئی و از صحبت
اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله پرهیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل
ان یأتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش

استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب غرور ولا یغرنکم باللہ الغرور بیدار شو و از مقامات اہل حضور کہ رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذکر اللہ خبر پرس و از برای کعبہ مقصود پای از سر ساز و بادیہ سر انقطاع کن و تبتل الیہ تبتیلا باز آ و تجرید قل اللہ ثم ذرہم در اہلہ تفویض و افوض امری الی اللہ باقافلہ اہل صدق کو نوا مع الصادقین مسافر شو و از مہالک بہ فارف و شیا کہ انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مہالک فتنہ کہ انما اموالکم و اولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناہج مسالک ہدی ان ہذہ تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلا رہی پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاہ با تضرع و زار برخوان اہدنا الصراط المستقیم تا بشر عنایت قدیم الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیهم ولا ہم یحزنون بابشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر جنیبہ نصر من اللہ و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار شو و نجابت خلد فانقلبوا بنعمة من اللہ و فضل داعی شو و نسیم عز وصال از سر طرف در وزیدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاۃ غیب گردان مشاہدہ شو و آہنگ ان ہذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا بر کشد و بمقام انس فیشانہ و کلم اللہ موسی تکلیما آغاز کند و دیباجہ فلما تجلی ربہ للجبل اللباب و ہر و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دہد و وجوہ یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینہ کند و بعجز معترف آید و بزبان حال باز گوید لا تدرکہ الابصار و ہو یدرک الابصار۔

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب میرزا صاحب شہید قدس سرہ الشریف

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار اکرم التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کردہ اند چون فائدہ معتد بہا بران مترتب نبود تغافل نمودم اکنون کہ سماجت از حد گذشت مجملی محرر میگردد در یابند کہ در حقیقت سرمایہ وجود فقیر در آغاز قطرہ آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بیست و ہشت واسطہ بتوسط محمد بن حنفیہ بشیر بشیر کبریا علی مرتضی علیہ التحیۃ والثنا میرسد امیر کمال الدین

نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری تقریباً از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاده با پسر یکی از
حاکمان آنجا دختر خود داد که سردار الوس قاقشالان بود و مملکت دست او چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان از دست افاغنه شوریده
مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و باباخان نام را که بسه واسطه با امیر مذکور میرسند
همراه آورد و احوال این هر دو در تاریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران
میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه بباباخان منتهی میگردد پدرم بحبرم خان مذکور که در عهد اکبری منصبدار یعنی
شده بود و بعار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانید آخر بدولت
ترک دنیا معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاده و در عمر
شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیعت کمر همت لبسته و دست از دنیا بر داشته پای سعی از سر
ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل
سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی
تلمیذ شیخ القراء شیخ عبد الخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت
سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه میرسند گرفته عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ
متعدد درین طریقه استفاده نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی
الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی
خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد
و هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال بتربیت طالبان حق مشغول است خدا خاتمه بخیر
کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه و سلم مکتوب دهم مخدوما این بار دو شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای
حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمیرسد

دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و نیز
مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل بر انها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید جواب
شبهه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فنا دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
مقالات مملوست غایة ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه گفته
اند و پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ احتمالی غیر ازین درست یا اصلا
ختم نگردیده و در مبادی قیاس خیال وسیع ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن را به یا نعمت احتراز
مسلمهای مسلمین اند و مراد از شهود آنها کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود
از اقویای اینطریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار کشف و خرق عادات
و مکاشفات است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم
آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند کم مصدر این امور گشته و چون مجاهدات
و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه
نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا تکن من الممترین جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار
باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف اینطریقه کار هر عمرو و زید نه اما از
ارباب فراست صحیحه مخفی نیست نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط اذواق
و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور
معاصی انبیا غیر معصوم اند هیچکس محفوظ نیست و حق اینست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتها حقیقیه نیست و مقصود این مشائخ
از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهور در قوت و رفعت بران
مقام هم رسانیده تا مساوات با انها لازم آید و اگر هر خوش استعداد دیگری در بیکار جذب
بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در مرآت

و فرصتی مستوفی میباید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه
کمال و تکمیل رسد و بعض اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقق نرسیده
و پیر بکشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر
آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می آرد و پس آثار آن اگر ظهور نماید
بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است و
مریدان بنابر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطرابند والسلام

مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد ـ بدانند که نسبت
در لغت عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد ست از علاقه که میان حق
جلشانه و خلق واقعست که متکلمین تعبیر میکنند ازان بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه
و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر ازان نسبت بظهور وحدت
در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی بالاطلاق
نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق ست با حق و این معنی را تاویلات و تمثیلات مشروع و معقول بسیار زنند
و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا
بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شی در مرتبه ثانیه و ظاهر ست که این کثرت وجودات ظلی مخل وحدت وجود
حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت
اصل نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را بظل نموده است اما حمل مواطاة یکی بر دیگر
اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه
در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت باسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی
نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقائق
ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر ست
بجهل و عدم القدرة که معبر ست بعجز و غیرها که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند

در مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته
و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه
و ظلال صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه
نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست
و در عالم هرچه هست از وجود و توابع آن ظلا و انعکاسا مستفاد ست از حضرت وجود جلشانه فلا موجود بالوجود الحقیقی
فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشأ شر و نقص ست و وجود مبدء خیر و کمال و عالم مرکب ست
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم نتواند شد
ناچار عالم مجموعه حسن و قبیح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح همه حاصل از طرف
عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب مشائخ که ظل جذبه الٰهی ست بسیر علمی از حضیض امکان تا اوج
وجوب قطع مسافت که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع ست
فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاتی که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بوده برفع این حجب که مانع ظهور انوار
شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بوده اند تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و اینحالت را
نسبت فنائی تعبیر میکنند و بعد فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید
تا سالک بآن وجود کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقائی میگویند پس سالک اگر
خرق حجب ظلمانی و نورانی تماما حاصل کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده
در زمان نبوت باقی ست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه بقدر قطع
مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دورتر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست نزدیکتر میگردد
و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر میشود اما باحتمال وقوع شر احیانا ولی و نائب
نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند اینست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و اینست معنی
ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله السلام

مکتوب چهارم

مخدوما سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حقتعالی رو میدهد سبب چیست بدانند

فا: معنی توحید

فا: نسبت فنائی و بقائی

تعریف نبی و ولی

فا: معنی معصومیت انبیا و محفوظیت اولیا

کرنبای این شبهه اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است
یا عین او ست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن بتوسط عقل
و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری نیست حصولی و کیفیت
تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد
ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات و تعینات
و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم
بلفظ انا اشاره بهمان وجود وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی
بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت ست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل
نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در مییابد که ظل را تحقیقی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی تعین ظلی ظهور کرده است و واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم
این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل و چون این اعتباری ست از اعتبارات
اصل ثانیا آن انا رجوع بظل میکند و چون اینحالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور گویند و این حضور را بعد تحقق فنا
زوال نیست و اگر گاهی فتوری درینحالت دست میدهد فترت در علم العلم واقع میشود نه در عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس باقیست که تمشیت امور بشری موقوف بر آنست و این علم را
اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را دران بارگاه دخلی نه و منشاء این اشتباهات آنست که ذهول علم
العلم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
اُصَلّی وَاُجَهِّزُ الجَیش اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة
از قبیل علم حضوری ست و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد
پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی
نمیتواند گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام **مکتوب پنجم** برخوردار را از جواب
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و عنهم بیخردان وارد میشوند

استفسار کرده اند بمطالعه در آمد در یابند که بنای این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این رسم انکار
معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب
خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه
رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی به کشف الغطاء عن وجه الخطاء بطریق اجمال
تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولینا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی بعطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء
والصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و مهرهای علمای
مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب ایشان که در
قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون غنوده از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه
طینت مقدسه جناب رسالت بود بروز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر
متبع کتاب و سنت ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق
محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر العلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای
بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی
بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع میشود و دران خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان
میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصا اعتراض بر کلام کرامت التیام حضرت مجدد
محض فضولیست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت ست و
بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودیست و اثبات توحید شهودی چرا که از چهارصد سال یعنی
از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله
وحدت وجود لبریز بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه
تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن مینمایند انقدر هست که مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیریتی فی الجمله بین
الحق والخلق بنهجیکه مخل وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی ست نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان
حق و خلق عینیت اثبات میکنند و تصویر مسئله وحدت وجود و شهود در دو مکتوب دیگر نوشته شده والسلام

مکتوب بست و ششم بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه
طولانی مشتمل بر شبهاتی چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
ورود فرمود ممنون کرد و این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه
مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خاطر جمع خواهد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست که
حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است
دوم وجود منبسط که منشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود و بصادر اول ست و بدیهی ست که این هر دو
وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد سوم وجود یکه
اول الاوائل و مبدء المبادی است و بزعم قوم عین ذات ست و ذات بآن وجود مصدر آثار ست و حضرت
ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور
آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل
اینجا چه دخل ست تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حقتعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر آثار گردد
و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل
بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسمای الهی
توقیفی اند و شبهه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدیت صلی الله علیه وسلم از
مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عاید بجناب
آنحضرت میشود و استثناء متقدمین خود ازین حکم بحکم ادب لازمست که بعضی از انها اجداد و مشائخ آنحضرت اند
و بحکم حدیث لا یدری اوله خیر ام آخره استثنای متاخرین نیز مجوز ست چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی ست
و هر متاخری را متاخریست پس ممکن ست که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت
بالاصالة مستحصل نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بوده ام والمامور معذور اللهم
ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا۔ والسلام مکتوب بست و هفتم بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند

کہ آن ثابت نماید مستلزم فضل یکی بر دیگری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب
سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما سید مخدوم و ما فضل را دو قسمت جزئی و کلی ظاهر است
که سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت قرب الهیست و این معنی امر باطنی ست و عقل را بآن معقول گاهی
نیست مگر از کثرت و قلت مناقب سراغی بمطلب میتواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
و سنت و اجماع قرن اولست و بدیهی ست که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع
اجماع متاخر ست و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال
مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمیباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات آنحضرت
باشد و حکم بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض این امر بعلم الهی و سکوت ازین فضولیهاست
و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در جناب ایشان لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که مارا بجناب حضرت مجدد دست دهد دم زدن
مناسب نیست که حرف از عالم عقل بیرون رباعی هر گز در پیش کم نمیباید زد از حد بیرون قدم نمیباید زد
عالم همه مرآت جمال ازلی است میباید دید و دم نمیباید زد والسلام مکتوب بیست و ششم مخدوم ما
نوشته اند که کشوف حضرت مجدد در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه احدیت که عبارت از تفصیل
کمالات الهیه در حضرت علم الهیست در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا
کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل ست و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است
و قس علی هذا آن اعدام متمائزه بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی
تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور
حال اند در آن و بنا بر همین اعیان خارجیه ممکنات که مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم
هر دو قبول میکنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت ست که مبادی تعینات
انبیاء علیهم السلام علیهم الصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی را ازین باید در حقائق
این حضرات عدم دخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بر وفق تحقیق

ایشان بی خلط عدم نمیباشد وجه تطبیق حیثیت مخدوما چون مقابله و محاذات در میان اعدام
متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند
صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس ست در اینجا صفات بجای ماده و اعدام
بجای صورت حاله اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین جهت حضرات انبیا
علیهم السلام معصوم اند و محفوظ از شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو قبول
میکنند و اعتقاد دخل عدم در حقایق انحضرات برای ثبوت امکان کافیست والسلام **مکتوب**
پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر ست یعنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومن ست و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم با وصاف
و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر از وی میتواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن خیال از زوائل بدتر دروغ
باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهیست مخدوما بمذهب حضرات مجددیه حقایق ممکنات مرکب اند
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده
و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلیکه ظل خارج
حقیقی ست بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند
از جهت عدم ذاتی کسب شر مینمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی
مرآت ممتلی از انوار شمس نظر میکند بلاحظه اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چراکه مرآت در شعشعان
انوار مختفی و مستور گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید انوار
چراکه نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه جهت وجود که دران مظاهر ست و مصدر
خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشا شر ست خواهد افتاد
و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کالف فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود
قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصالة بخود منسوب نمی نماید و مستعار میداند و همین ست معنی
فنای تام و حاصل مشهود و صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت فقر ذاتیه
او که عدمیست مستور میشود از دعوی انا الشمس سر بر میزند همینست سر انا الحق گفتن حسین بن منصور
رحمه الله اگرچه آنجناب در دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم
تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه را چنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی ببرکة
حبیبه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب ب همین نوشته بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب
علیه السلام مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهرست
هنوز رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و امان و زینهار نخواسته
درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر نسبت فیح ست تفضیل ولی
بر نبی لازم می آید و همچنین خلاف اجماع ست جواب مخدوما در بادی النظر این شبهه وارد میشود و اگر
تامل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر ناتمامی
و بی صبری دارد ولیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر ست میفرماید انا وجدناه
صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این بی صبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود که حق
تعالی با وجود ظهور بی صبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش اینست که نفس شریف آنحضرت
مدتهای طویل بر انواع بلاها از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت
و اهل وی صبر نمود و چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب وابسته بتضرع و زاری ست
و ادب اینوقت بی صبریست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قربست رسید و
برعایت بی صبری صبر فرمود و بتضرع و زاری درآمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید
و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب ست بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوای نفس خود

کز رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی که اظهار بیصبری در انوقت مرضی بود در رجوع غلو نمود و بحمد
که حقتعالی مدارا آنجناب سیده و با وجود بیصبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او نموده
و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فص ایوبی میفرماید
الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده
بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نمیتواند شد چراکه چون این ولی
بجناب الهی نیز در جناب باری نکرده و دم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و انجا
مقصود دفع فضل ولیست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال مقام رضا
خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته در ان معذور بوده والسلام **مکتوب یازدهم** بعد حمد و صلوة
مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده و نسبتی بکراهت آن نموده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت
ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتاده و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفتند و از مبحث انصاف سخن
نگفتند درینمقام تنقیح میخواهد و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردنست منحصرست
در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب و همین از اعتبار ساقطست و داخل اقسام غفلت دوم ذکر
قلبیست بی حرکت لسانی و همین در اصطلاح معبرست بذکر خفی و بنای مراقبات اینقوم بر آنست و معمول
در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بحت مذکورست بی ملاحظه حیثیتی و یا با ملاحظه صفات او و
ماخوذست از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو
والاصال دوم استحضار مذکورست با ملاحظه مصنوعات و از آلاء و نعماء و همین طریق استدلالست از
اثر بموثر و همین در لسان شرع معبر بفکرست و مفیدست زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن
مملوست و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانیست با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکرست و این نیز
دو وجه دارد یکی اکتفاء ذاکرست در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین نیست ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذست
از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا و خیفة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیرست که در شرع
مسمی بجهرست و در مواقع خاص افضلست از خفی بنابر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامه و قراءة بجهر در صلوة جهر

که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از آن مقصود است و حکمتیکه در ذکر خفی است سلامت نفس عمل است از فساد سمعه و ریا
که آفت قبول عمل است و افضل ذکر خفی بر ذکر جهر بخصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقاً بلکه از فحوای حدیث
انکم لا تدعون اصم و لا غائباً منع جهر معلوم میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و اعلام
از مبدا فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است و داخل دائره اباحت و فائده ها در آن متحقق و انکار
آن ضرورتی و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد و من جمع
مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب را رضی الله تعالی عنه بجهر که آن
بقدر ادنی او سمع ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چرا که در اول این حدیث است که آنحضرت
بستن در را امر فرمود و این معنی نیز مشعر است باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در افضل یکی بر
دیگر است پس دعوی افضل جهر مطلقاً بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که
جهر در بعض مواقع مشروع است و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت
ذکر جهری که در متاخرین مروج است ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند
از طرفین محض جدل است و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر
الکلام ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه التحیة والثنا

مکتوب دوازدهم مجدد یادر مسئله سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیهم اجمعین
اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقاً حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند
که بالاتفاق حلال است باقتضای غلبه ذوق و وصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسمت یکی آنکه شخصی که محل فتنه
نباشد کلامی موزون بلحنی موزون بی مداخلت محذور شرعی استماع نماید و فسادی از آن در باطن مستمعین
نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام
موزون و لحن شبیه موزون باشد چیز غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم
اکابر معمول بوده و اتقیای علما امت احیاناً ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر می شود

اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام۔ قسم دوم آنست که غالیان متاخرین
رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروعه را در آن خلط نموده اند این قسم بقدر مدخلت امور غیر مباح از
کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال
رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقیست نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین نمیکند
و آنکه معتاد بافیونست رغبت بنقل نمکین نمینماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله
چشتیه که نشاء نسبت اینها به نشه خمر مشابه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه
که نشه نسبت شان بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشأ
این خلاف ذوق و طبیعت است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه تبع هوا و طبیعت و همه
در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل
این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید والحمد لله
که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارکست و در عقیده اباحت و غیره اباحت آن تابع کتاب و سنت است
و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه
در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علمای صوفیه آگاه است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر
این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم مخدوما در مسئله جبر و اختیار
علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چراکه عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و
اگر نه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو
مستلزم انکار کتاب و سنت است زیراکه اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی
پس اختیار تام کجا و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب است از جناب او تعالی
شانه پس معنی جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده
و قدرت است و همین است حصه اختیار و منشاء فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست
هرگاه میخواهند از سر ما رفع میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض

متحقق شد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل
سوال حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین امر
متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال
مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است و بس و ظاهر است بر رعایت ضعف اختیار عباد بنا
نهاده اند که رحمت او بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الٰهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است بعلاقه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی
من حیث با افعال او تعالی دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه با این افعال متوجه
شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین حیثیت توان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود
در هر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات ستر بچه او نه ظهور جزویست از اجزای آن چرا که حضرت وجود
بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه سفرا باشد کل شی فیه کل شی و چون اختیار نیز صفتی و شانیست از صفات
و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف است بمنصب خلافت
حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود و السلام علی من اتبع الهدی و الصلاة
علی خیر الوری **مکتوب چهاردهم** پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب دین بی اصل دارند یا
ایشان را اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف
مرقوم میگردد باید دانست که از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود اینست که رحمت الٰهیه در وقت آغاز پیدایش نوع
انسانی برای اصلاح معاش و معاد شان کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل
بتوسط ملکی برهما نام که آله و جارحه ایجاد عالمست فرستاد و مجتهدان اینها ازان کتاب شش مذهب استخراج
نموده بنای اصول عقائد را بران گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم
کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک ازان کتاب برآورده برای هر قسم
مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال ابرآن نهاده این فن را کرم شاستر خوانند یعنی فن عملیات که علم
فقه باشد و چون نسخ احکام را منکرند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور دانستند

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هریکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ علم و عملی ازان هر چهار دفتر بید
اخذ نموده اند وانچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال نیک و بد
مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی است و کتابهای
تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها از راه اشراک در الوهیت نیست بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلاء اینها
فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح
اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانیست و نجات کبری که آنرا مکت میگویند
بر آن موقوفست صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین قدیم
بوده است و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه
وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل
واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها که باقیست ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل
داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت
خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب
بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافه انام
و دین او ناسخ ادیانست شرقا و غربا احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نمانده پس از آغاز
بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگرویده کافر است نه پیشینیان چون شرع
بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است
در شان آنها سکوت اولیست نه مارا جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین بنجات آنها بر ما واجب
و ماده حسن ظن محقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور
خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی را

بسبیل قطعی آسمان نباید دانست حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الٰهی در عالم کون فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین انشار تصرفی باقیست یا بعض افراد انسانی که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صورت آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه ایشان مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه ست که صورت پیر را تصور میکنند و بعضی ها پرسیدار خدا اینقدر فرقست که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و همچنین مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند نه آلۂ تصرف الٰهی و اینها را خدای زمین میدانند و خدای تعالیٰ را خدای آسمان تا این شرک ست در الوهیت و سجدۀ اینها سجدۀ تحیت ست نه سجدۀ عبودیت که در آئین اینها با مادر و پدر و پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول ست که آنرا ڈنڈوت میگویند و اعتقاد تناسخ مستلزم کفریست که بالسلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالیٰ عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محبت اتباع محبوب لازمست محمد دیا او سبحانه جلشانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید وما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالیٰ عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع سبابه رسالها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم ست بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر

اجتهادی واقف باحادیث صحیحه متغیر نشوند واگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابه
آگاه نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و عدم
از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند وگرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر
این امت بر اتباع سنت بوده اند واگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیه را باین عمل از کشف دریافت
ترک نموده باشند گوئیم که کشف در امور طریقت معتبر است نه در احکام شریعت حجت نیست سیما در آنکه
احتیاج بکشف نگردانند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر
علیه السلام فرموده اند ثمر نتائج گردد والسلام مکتوب شانزدهم پرسیده بودند که در مسئله عمل
بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه سند آید مخدوما عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله
نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم بن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجه و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابوحنیفه رضی الله عنه
فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابه رضی الله عنهم و قول مشهور است از
امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد ناسخ از منسوخ و قوی از
ضعیف می شناسد اگر به حدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص است درینباب اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل بکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول
خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا
قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعض از آنها فوت شده و چرا فوت نشود که
مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان
نیز فوت شده و نمیدانند آنچه را مگر کسیکه معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است
و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست بر اهل امت مختار اند مذهب هرکه از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد و اما انتقال از مذهبی بمذهبی این

مشهور و تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی اختلاف المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست
که انتقال از مذهبی بمذهبی جایز است و جزم کرده بر آن امام رافعی و دلیل او رفته است امام نووی و در روضه گفته
که بعد تدوین مذاهب آیا جایز است مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی دیگر بکند گوئیم که لازم است بر مقلد را که طلب
علم با حوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که طرف ثانی اعلم است جایز است او را بلکه واجب اگر مخیر کنیم
با تراجیح و مر مقلد را حالات اند و منحصر عقل از چهار حال خالی نی چرا که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را
باعث بر انتقال یا غرض دینی است یا دنیویست پس اگر عامی و عاریست از معرفت فقه و از مذهب هیچ نمیداند
و انتقال بارادهٔ حصول مال و جاه کرده پس امر او اخف است که بحقیقت انتقال و استیناف است و اگر عالم و
فقیه بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد است زیرا که تلاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی و بمعنی غیر
جایز است و اگر در مذهب خود فقیه است و باعث انتقال وی سبب دینی است و مذهب دیگر نزد او ترجیح
یافته است بقوت دلیل پس بر چنین کس انتقال واجب است بر وایتی جایز و اگر عاری از فقه است و در مذهب
خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر را بر خود اسهل و سریع الادراک دانسته او را تفقه در مذهب
موجود است بر چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذهبی بهتر است از جهل در جمیع مذاهب که غالباً
عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال از هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد محض
عمل بود پس جایز است عامی او ممنوع است فقیه را زیرا که در مدتی فقه این مذهب حاصل کرده چون بمذهب
دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه در آن مذهب از عمل که مقصود است باز ماند پس او را ترک انتقال اولیست و
و آنکه گویند که اگر غیر حنفی بمذهب حنفی انتقال کند جایز است و عکس آن جایز نه محض تحکم و تعصب است دلیلی ندارد
زیرا که ائمه کلهم و حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر بر مذهبی نصی از آیه و حدیث دارد و بودی تقلید
آن بر هر فرد امت واجب شدی و تقلید دیگری جایز نبودی و بمعنی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حنفی
مذهب است گفته که جایز است و یا زده انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذهب
اختیار کنند و در بعض مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جایز نبودی نکردندی و هر که بر خلاف آن
گوید قول بی دلیل است و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و ششم هم نوشته بود و ندکه در حق سعادت

ابن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علماء مذهب اهل سنت
منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد
تفویض بجناب الهی مینمایند و جرأت مذمت و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکی از علماء و محدثین و
مجتهدین باوجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان و باوجود اقرار نسبت بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه
السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگرچه در میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و مقاتله واقع شده از شیعه
تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر یکدیگر و مادهٔ تعصب در کتب معتبره مذکور است و مبدا این فتنه شهادت امیر المومنین
عثمان است رضی الله عنه و طریقه اسلم همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه
جانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سوم
توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه توثق مساوی
داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات آنان فرو میکردند و بنا اجتهاد
و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین اسلام بهم میخورد و دیانت
و رکف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة و السلام علاوه آن اگر مخالفان
گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرور تر است قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح تکفیر منازعان
ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم بشریت است معهذا صدور تخمین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و
مستنکر است اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت
و اگر استکره نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث
ازین مسئله مناسب نیست سکوت یا افسوس تام در مقام او نیست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف
ورزیده اند و اعتماد بر اخبار رجال کرده و آن نفوس زکیه را بنفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته تکفیر صحابه
که مدار تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی مبعوث برسالت
کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان است و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین نازل در شان او جا که در طول عهد نبوت و صحبت او وداشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال

در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته دستگیری او از ورطهٔ کفر هم رستند و بساحل نجات نیز پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول او دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کار عموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین خدا چه امید رحمت ست و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیا این است نیز پنهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد ارتحال نبی این بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند درین صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از آن اصلاح امت ست کدام فائده مترتب شد و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سیزدهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود جواب آنکه بنا ر اعتقاد اهل ملت بر اخبار ست و خبر محتمل صدق و کذب ست مگر متواترات که آن مورث یقین است و این قسم خبر ها درین باب کمتر ست پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیست و ایمان مجمل منجی است مضمون کلمه طیبه که بتصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود همین ست و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها باجناب رسالت علیه الصلوة و التحیات بس ست و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه ست چرا که منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص و مسلم بجناب حضرت انبیاست علیهم التحیة والثنا و ممنوع ست از غیر اینها اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین خود مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن بتصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند و بر آن تفریعات کرده نقطه را دائره مینمایند از اعتبار ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک آنحضرت و مستوجب نفی فائده بعثت ست معهذا فقیر مدتی درین مسئله متامل بودم و از مبدا ر فیاض مسالت طریق نجات از مهلکه این شکوک مینمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل آمنت بالله کما

هو عنده نفسه و برسول الله کما هو عند ربه و باله و اصحابه کما هو عند نبیهم و در بیست که
این مطالب علیا فوق مراتب جمیع احتمالات است تفویض امر بجناب آلهیست جلشانه که مرتبه نفس الامر ست و هیچ
فرقه را در مقام مجال دم زدن نیست والحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله

مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد ست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که مستحق
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلای
کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد تو حق درین
مسئله کدام جانب ست مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم ست
ازانکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که
امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت ست یعنی جز این و
افواج که شرط نفاذ حکم ست و ظاهر ست که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت
علیه الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر بر همینست که نه از اهل بیت یا از بنی هاشم مقید نموده
و جمع بین الامرین بایں وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر ست و بجای قالب
اسلام ست ازانها وقوع یافته و تقویت باطن دین که در حقیقت اسلام بجای روح آن قالب ست از
نفوس مزکاه حضرات ائمه علیهم السلام واقع شد و چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام
الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت
امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی بایں حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان
نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اتمام تعیین عدد اثنا عشر درینصورت تکلفی نمیخواهد
والسلام

مکتوب بستم نوشته بودند که باحادیث صحیحه بدلالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب

مرتضی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن نیز منقطع نظر از واقعه حرب جمل که
باعث دیگر داشت ثابت است و همین خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بجز اصل که
انحراف از حضرت مرتضی علی نسبت نمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا
دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخدوم ما آگاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند
در حق هر دو جانب میباشد چنانچه در مقام است مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب
رسالت مآب علیه الصلوة و التسلیمات احساس نمود با قتضای استیلای محبت بفتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین
تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد
معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد و چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه بچنین
کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که از آن
چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقی است و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز
نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر بوده آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گزیر نبود پس درین صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند
بلکه ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوة و السلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النسا
علیها التحیة و الثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنهما از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو شبه است یکی
آنکه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا
ملال و انکار نمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله و سلم درین امر
سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا
و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست
منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت در چنین امور

جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا بآنجهت خواهد بود که ثبوت ارث با آیهٔ توریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهراً بحد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر
نمیتواند داشت شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصهٔ طپانچه زدن حضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذور باشند و بهر دو طرف حق ثابت
میشود و اهل سنت احسن ظن و تاویل حسن در شان فریقین واجب است و السلام علی من اتبع الهدیٰ
مکتوب بیست و یکم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از درویشان
و عدم میلان به نسبت اصل قرن اول نوشته‌اند معلوم شد بدانند که سفها را مثل مشائخ دیگر مرید گرفتن چه
ضرورست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه
جل شانه که حکیم حقیقی است بمنطوق آیهٔ کریمهٔ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود
که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر ما علیه السلام و الصلوٰة نهاده و آن طبیب حاذق را بامور
و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده
هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بر روی خود کشوده آنکه آنرا ترک کرد خود را ضایع و تلف نمود و این نسخه را صورتیست
و حقیقتی صورتش نصیب عوام المسلمین است و آن عبارت از تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت و استعمال جوارح است
در امتثال امر و نهی و ثمرهٔ آن این عقاید و اعمال سعادت حسن است یعنی صورت نجات است و حقیقت این نسخه
حصهٔ خواص است و آن تنویر قلوب و تزکیهٔ نفوس است بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل
آن ظهور تجلیات و مکاشفات است صورت عبارت از ایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث
آمده ان تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه دوا از امراض ظاهر جلد است از قبیل ورم و
جروح که بطلا و ضماد ازالهٔ آن کرده میشود و بیقیناً نیست مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید است بلکه
آن حقیقت نیست عند الله استدراج و مکر الهی است اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده
بر آن موقوف است تا احتمال عکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض محو ماده بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود این

بیان باید دریافت که از مصاحبهٔ آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحبت و شفا بظهور رسید
منفی نیست که غیر از غلبهٔ محبت حق جل و علا و بذل جهود در اتباع و استرضای رسول او علیه التحیة والثنا و لذت
از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و مادهٔ ظهور این آثار دوام حضور قلب
و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخهٔ شریعت او حاصل شده بود و از اذواق
مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و باوجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست
بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست و فائدهٔ آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتنا بشان
بکشف و کرامات نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر حرفیکه طالب صحبت کامل
یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی
که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارف را در جنب جمعیت باطن و دوام
حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نائب رسول خدا صلی الله علیه وسلم
دانسته خدمتش لازم گیرد و بجز دمویزاین راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد والسلام

مکتوب بیست و دوم

در جواب شاه ابوالفتح

علیه الصفات نامهٔ سامی از خدمت مخدوم زادهٔ گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید
و تقویت نسبت اخلاص گردید انچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه درآمد ازین اطوار و آثار که
بظهور میرسد امیدها ست علی الخصوص این امور حاصله را که مادهٔ غرور اکثر مردم میشود قدر و قیمت ننهادن
و در طلب خدا جل و علا با فقر از نامراد و مراد آوردن و دست بدریوزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت
وجود برکنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق
شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم
تحدد و ما انچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خانصاحب از واردات غریبه
و احوالات عجیبه و استیلا از غیب و ظهور وحدت تحریر آمد همه آثار تلوینات لطیفهٔ قلب ست و مقام تمکین و
منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد متقدمه وجوب رسیدن است و در دائرهٔ ظلال اسما و صفات
که مبادی تعینات عالمست سیر کردن و در ظل خاص که مبدا تعین او ست فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن نسبت

واین معنی معبرست در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست و معارف وحدت وجود از
ولایت ظلی که محل سکرست ناشی ست و درین مقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت
دوام حضور نسبت با حق جلشانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که
سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسماء صفات اند واقع میشود و معامله بالطیفه نفس می افتد که از عالم خلقست
چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال است کار افتاده بود
و درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و اماره مطمئنه میگردد و عدوی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و
ارشاد هم میرساند و چون اینمقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق
از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باینمقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جلشانه بودن و از مسخوطات او نفور
بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بحسب کتاب و سنت بلا تامل و
کلفت میسر آید و اینمقام معبرست بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوة و ببرکت اتباع
آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سیر سالک در کمالات اسماء و صفات که تعلق باسم الظاهر دارد
و نسبت فوق آن ولایت و ولایت ملائکه ست که معبر بولایت علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعلقه اسم الباطن ست
و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن ست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسماء و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد
و اینجا سر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات
نبوت بعنصر خاک فقط و بر درگاه ذات عالیه اعتبارات و شیونات بسیار ست بالاتر ازین کمالات نیز مقامات
ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر ثانوی برین
فناست و در هر مقامی ازین مقالات مسطوره عروج و نزولیست و فنا و بقا آنچه محرر گردیده موافق تحقیق حضرات
مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما مشائخ دیگر اصطلاحها در فنا و بقا دارند که باعث
شوق سالکان میگردد و اینطور قدیم جذبه بر سلوک ست و بر بنیاد تاثیر نفس مقدس شیخ را در باطن مرید دخلی
تمام ست استعداد مستفید نیز شرط ست و آرزوی صحبتهای بسیار ست خدا بداد ما و شما برسد و السلام

مکتوب بست و سوم برخوردار اتصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد و بعد از سلام
که در شرح کتاب مراتب سته مینویسید که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئیه را میدانست و علم
بشی مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا تماما موجود علمی ازلی باشند و ازین است که
صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی ست بباطن وجود تقدم
و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد
و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر شبح و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا
از وجود علمی آنها آنست که چون حقتعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارتست از وجود منبسط و
مسمی ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از ان صورت بظهور آرد در میانه
آن صورت و نور این وجود منبسط معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود منبسط الظل و عکس آن
صورت منطبع میشود بطوریکه آن انطباع بر بعض اطلاق وجود میگردد و اسم المثل الاعلی چنانکه عکس رائی در وقت
مقابله بمرآت در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان مسلوب نمیگردد و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت مرئیه را
در آئینه و بر آئینه نمیتواند گفت که آنجا نه دخولست و نه ارتسام اگرچه بظاهر فهم عوام صورت مرئیه و صیقل
مرئیه در یک ظرفست که مرآت باشد و بحسب حقیقت هریکی از صورت و مرآت آئینه هر دو بیگانه اند یعنی تشکل و تلون
صورت از مرآت پیداست و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویداست مولانای جامی در مراتب سته
میفرماید اگر وجود را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه ست لان الاعیان الثابتة فی العلم
ما شمت رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسمای صفات و
شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت ست گوئی خزانه علم بمثابه صفحه منقوشی بهمت
و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نقشی از ان صفحه بر آمده و نه صورتی در مرآت وجود در آمده
که خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حوادث
بقدیم و این هر دو محالست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام صورتین
طلسمی مشتبه با که معبر ست در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه ست

از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی است یعنی
وحدت و واحدیت که عبارتست از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و این کثرت مرئیه در مرتبه وهم کائن است
و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده نه وهمی ست که بر تفع واهم مرتفع گردد
و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرآت
وجود منبسط بتجلیات شده است و منشا تعدد تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج بوده اند
و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در مرآت وجود منبسط
افتاده و مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست و در نفس الامر همان وجود
علمی موجود اند از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات آنهیست و صفات عین ذات اند بر
مذهب وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند
ان شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست و این است
معنی وحدت وجود و همینی مکشوف و مشهود این حضرات ست رحمة الله علیهم

مکتوب بست و چهارم

قاصد مستعجل ست استخاره میسر نمیشود و استخاره مسنونه باید بعمل آورد انشاء الله تعالی خیر پیش می آید بحمد الله
که باهمه توکل و تامل و مرض دائمی متعلقان و ویرانی شهر و فساد زمان بالکمال جمعیت بسر برده میشود بحمده و نستعینه
الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت داده و بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد مقید کار ست لطیفه قلب او
از قید قالب بر آمده است اما استعداد این مرد ضعیف ست معهذا افتان و خیزان براه مقصود میسرد
خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب و قالب معمول حضرات ماست رضی الله تعالی عنهم
و حقتعالی آنجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند
فیض الله خانصاحب را هر روز در پیش رو نشانیده بقدر یک صد نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکیدست
و قصد شریف بسفر حجاز برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست الا بشرط رضای امر دم محل که حق
شرعی ایشان بذمه سرکار ست و در غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردل ایشان از

یعنی نفس از قالب او بر می آید و کشیده میشود و بانفسیکه بیرون می آید تصور نماید که آن عوارض معهوده جسمانی بر روی زمین می افتد و از اندرون بالکلیه

علائق متعلقه بود مدت ۱۱ اندکی تامل این محبت نیست بعمل باید آورد مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از عسر
و احباب و اخوان طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام مکتوب بیست و پنجم التفات نامه مشتمل بر ورود خاطر
از مرتی خبر فوت شیخ احمد رسید و متره و گروانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت ملهم برعایت امتثال امر شریف
سوز و اشتیاق خواهد شد و اگر طرف دیگر رفته بشرط تاسیس توجه انشاء الله تعالی زود بر میگردد و محفوظ و مصئون از نزول
مقصود میسر شد خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران طریقه سلام رسانند و خدا کند که
آب و هوای مصطفی آباد با مزاج عالی بسازد و اندیشه از انست که بیگانگان طریقه علیه مجددیه در انجا بسیار اند غیر
از اعزه معدود و خدا صحبت ایشان است آن در زبانی شیخ احمد که تا انی الحال رسیدا باده دو ماهه توقف معلوم شود
لقدر صحبت و فرصت نصیبی از طریقه می گیرد و فقیر از تحریر جواب خطوط اصحاب مسکن خود را معذور داشتم که بعد هزاران
سال خطوط جمع گردید میرسد توقع زندگی کجا که رنج تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان باید داد حسد اعزیزان باید آورد
سلامت ارادا اگر المشفق بحید را آباد تشریف خواهند برد اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجا
اینست که دو نیم ماه گذشته که هر روز مکروهی تازه بروی کار می آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات
ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند والسلام مکتوب بیست و ششم فقیر روز شنبه
نهم جمادی الاخری روانه دهلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که با این
ضعف پیری بیای طرفین بار دیگر سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد و عنایت نامه مختصری معه ظرف مسمی رسید
بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از دعای خاتمه و حفظ ایمان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات صوری و معنوی
برای آنجناب و خان عزیز تر از جان که با آنهمه ملا التهاب عروض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی
تشویش ساخته مقید می باشم خدا اجابت کند از خوبی شیخ اسد خان صاحب چه نگارم مناقب و محاسن تمام عالم
در نسخه وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان را باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان قبول نمایند
و با ولاد ایشان دعا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا در آخر صفر سفر کرده در جا. و همراه آن
پادشاه را دریافتند و همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیزدهم ربیع الآخر داخل شهر شدند بعد تو قضا و گذری آب
برنجی می خوردند و معذور شدند و جان بحق تسلیم کردند و در حویلی قدیم بخاک آسودند و داغی بر دل گذاشتند که آنرا

دار و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علی خان در حضور ماند و پسر ازان سبوی
تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت فکر فای وعده یعنی تحسین
اشعار انتخابی وغیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان آن شهر
فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر مبین در سنین کهید و جد
کار را بکمالات نبوت رسانید و نسبت ارشادی یافته دیر و زاجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت دهاد
والسلام مکتوب بیست و هفتم حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال
سلامت باشی که بعد مرگ و نومیدی وصال آب حیات نوید ست و هم برکات لزوم در بن مرز و بوم
این مرده صد ساله را زنده جاوید ساختی حکیم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کس زیاده
ازان توجه اتفاق می افتد قوی آنقدر تحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده ست مبشر اگر نه مجرد اطلاع
خبر زندگی از سر میدویدم انشاء الله تعالی در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد
بیرسیم از ورود خود دران حدود اطلاع میدهم یقین ست که باحیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد
عهدهای قدیم حالتی میگذرد و بر تنهائی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمی گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس
در ذکر استاد ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت بنظر گذشته در بن ایام فقیر را ازجا
بر بوده بود مناسب حال دانسته نگاشته سقی الله و قد کنت اخلو بوجهکم ٭ و ثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک ٭ اقمنا زمانا و العیون قریرة ٭ و اصبحت یوما و الجفون سوافک ٭ امید آنست که در
مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ میرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات
اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام مکتوب بیست و ششم بعد تسلیم اسلام علیکم اینکه نسیم شما درینجا
رفته جای فقیر گرم سازید که دران ضلع عالمی فهمیده و در ویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود
ساعی و سرگرم باید بود تشویش را بباطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهراً
و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده ست شکر شن همین ست قال الجنید الشکر
صرف النعمة فی مرضات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نمیتواند شد که اصلاح نسبت نیابت نبوت
فرمایند

علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی زود است که ضیق بدل بوسعت میشود هر مضطر مشکلی نیست آسان
نشود و اگر از غیب چیزی چنین گردد مضائقه آنرا قبول باید کرد وجه معین بطلب و سوال نیست آنی خفی
توکلی نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصا درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث جمعیت
و در اصل الحال موقوف همین جمعیت است انشاء الله او سبحانه جل شانه باتباع سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة
و درویشان خانقاه مجددیه را ضائع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشند
و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه صبح لازم گیرند
و بجناب او امیدوار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهته اندیشه نکنید انشاء الله تعالی
و دوستان او مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه ها در قرأت سوره لایلاف هر قدر توانید اکثار نمایید
و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب است غافل نباشید اگرچه احوال مسلمانان این
قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم است و ملا روزی را بعد سلام بگویید که دنیا فانی است و آخرت
باقی اینقدر انصاف ضرور است که دو حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند و اگر توفیق باشد دعا
در باب بقاء و جمعیت و صحت و عافیت نواب ارشاد خان بهادر در اوقات خاص واجب است اللهم اجعل خیر
عمری آخره والسلام. مکتوب بیست و نهم محمد دانش بنگالی از یاران شاه مراد الله جیو که یک نیم سال
در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز رخصت گرفت ظاهرا
اراده مراجعت باینطرف دارد بخدمت میرسد مورد الطاف خواهد شد هر چند مرد ساده است اما طالب
خدمت است زیاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی باد. مکتوب سی ام یاران قدیم که آمده بودند
همه رسیدند خصوصا میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نوزدهم این ماه [illegible]
ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم نظر بعمر طبعی قریب است تسلی شدیم
و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد و از
افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا میرسید محروم ماند شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب
عور دار ظفر علی خان نوشته اند واقعی است از اخلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب هرچه میباید در دل میخواهد

او همه دارد و چه همین خونبهای او مرا شکار دام محبت کرده و گرنه من آزاده را که با خود کار نیست با دیگری چه کار خدا
او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارا د که مراد در دنیا عزیز تر از و کسی نیست هر در واقع بجای پادر دیگر
و بجای پرستار و نفر در حق او همین فقیرم و او هم آداب ارادت فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرسد
اما چیزی هست که من میانم در حق برخوردار زیاده بر سابق التفات باید که جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ
نیست تواند شد آن برخوردار بگویند که هر صباح متوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه نه دهد آنچه از رقت
آن برخوردار نوشته اند خیلی الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود و ظاهر نمود و بقدر طاقت
تقدیم آن نموده شد و میگفت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه
ولی الله صاحب رفته و بدعای حضرت همت در ازاله عوارض ایشان متوجه ست حافظ غلام رسول ملاقات کرده
مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام قبول نمایند والسلام **مکتوب سی و یکم** خبر تمامی مسجد معلوم گردید
حق تعالی اساس اسلام را قوی تر گرداند درین روزگار الی قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلعه تهانیسر کفار
سکه یعنی متصرف شدند و قتل و غارت اسیر و میان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه ربه معه زن و فرزند غارت خورده
بسلامت جانها بر آمد بطرفه حالی گذشت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ از غایت بی اسبابی در آن نواح متوقف اند
تا با نزسید داند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت مداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه مصیبت
گردید خدا تعالی تلافی فرماید اسهال بنا بر موانع حرکت بآنطرف موقوف ماند اول ضعف پیریست مع امراض و
عوارض و هم کم فرصتی سوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده دو کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم
از ارزانی غله و ملخ خدمت نمانده و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه بمنا حقه
ذمه فقیر و مستوره فقیر ست طعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره در خادم ایشان پخته می آرد و جنس اینجا میرود
و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله محمد و آله آنچه از تدبیرات و آدمیت برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالی الی ما یتمناه نوشته اند بجا ست
هنوز قدر او نشناخته اند و جواهر پاره ایست که قیمت ندارد فقیر بی سبب گرفتار او نیستم خونبهای او در شناخته ام
انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای نمایان نصیب او ست از ضعف بصر و لقوه در تحریر

انشاء الله و چاقوی خورد تری که لعب اطفال است رسید طفلی داده شد بعد ازین در هیچ باب برای فکر
ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای خود نمانده است فقیر از همه نا امید هم
میدانید ما امیدواران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر دراز تحفه‌ها که باقربا فرستاده‌اید
همه بد رنگ و بد قماش است زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجیب است ملال فقرا مثل مشت خاشاکی است که روی
دریا حالا اثری از او نمانده و معذرت که شما درین خطا از حد گذرانیده‌اید خیلی شست شوی آن غبار نمود خاطر
جمع دارید در رمضان مبارک بسر رسید و یاران حلقه و حافظان قرآن مجید این بار درینجا بسیار فراهم
آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده بعد عید میرسم السلام **مکتوب**
سی و پنجم خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید. برادر من مکرر نوشته‌ام که فقیر در دعای خیر شما تقصیر
نمیکنم تاثیر موقوف بر وقت است انچه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میگردد و مرا مشوش میسازد
که خفقان شدید دارم سورهٔ لایلاف که برای دفع شر او نسخه ایست و دعای حزب البحر همچنین بخوانند و مولوی
نعیم الله صاحب و فقیر در دعا مقید ایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده‌اند از همین سبب است بعد ازین هیچ
ستم ضعفا با این باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرور است
و تحریر جواب خطوط از ضعف نمیتوانم نمود حالا بدوستان نوشته‌ام که امیدوار و منتظر جوابها نباشند که معذورم
و مردم و مرا طاقت رفتن بمسجد جامع بروز جمعه نمانده است بخانه میروم قوت آن کجاست که متوجه بعلم الهی شوم
و دریابم که در حق فلان کس چه مناسب است شما اگر درینجا یام حاضر میبودید حال مرا دریافته متصرعی شد
فردا پس فردا خبر رحلت فقیر خواهید شنید هر چه بخاطر شما برسد بعمل آرید ما اول استخاره که در حد نیست
بکنید بعد هر چه پیش خواهد آمد در آن خیر است ضعف و ناتوانی از حد گذشته است امراض متعدده مستولی شده
از فرض ایستاده میخوانم و بس در حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا
می آید فدا القدر چهار دام باقی است و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
مرا از جسد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان رسید
مطالب بجا اعلام گردید یاران حلقه سلامها میرسانند و طاقت تحریر جواب نیست شما خیر خاتمه نمایند والسلام

مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نام جوانی از دوستان متفرسکه در حسن سلیقه
متصف بگری و صحبت داری بر جسم فقیر نظیر ندارد و عمده نا ده دعمده روزگار بوده است درین ایام از وطن
خود که اکبرآباد است بتلاش معاش درینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیایید تا این نسخه صحیحه آورده است یا
با آقای خود برخورانید و احسان دست بسته در حق آن آقا که مرد فهمیده و ددتنخواه با او نسبتی شده و هم در حق خود
که اینچنین نو در بازدمی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص ستند که ذاتی بتقریب دنگاراند ما دور تر ز و در گروه با
باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و از حسن مارا اطلاع دهید تا تشفی
باشم معلوم شما است که ذکر کسی با این اهتمام با شما نکرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی بخاطر شما را از همه
امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهای خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود دعای خیر
نمانید هر روز هر وقت دل متوجه شما است حاجت تاکید نوشتن نیست کس از زبان خود غافل نمی باشد من
شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محظوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوبست خدا عاقبت
بخیر کند دکوزهای میوهای ثمر اکه از کشمیر فرستاده بودند سربمهر رسید نوزده دانه برآمد بسیار بذائقه
راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لکٹ و دیگر تنک هر دو تمام خود خوب اند
فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که ساجت بسیار نوشته اید در صورت
عدم قبول از شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار مسر و تیم سیر که برای مرحوم اندر دن نوشته اید
ضرور نیست و در خانه شما خیر است والسلام **مکتوب سی و هفتم** ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در
اوائل که مرقوم بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد نمیدهد بهر حال
تخمی پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سرسبز خواهد شد باید که آن برخوردار بظاهر مقید
بشرع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درینکار منحصر است ایشان نیز باید که بذکر قلبی
مقید باشند و التزام شریعت و محبت مشائخ و دوام شغل باطن واجب دانند و از صحبت مردم نا اهل و اشغال
نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشائخ متدین و متشرع غنیمت شمرند حال انچه از مقصد خود در عرض
خانه بجانب شاهجهان آباد نوشته اید مشعر است مبارک است تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی چند مسوده

مارا تو صد حساب باقی وقت کشف کروب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود واجازت
برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آنحضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که
آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمده مصنوعه و چهار سهم (?)
نشد دریغ پشطرنج عشقبازی ما غائبانه ماند و السلام مکتوب چهل و یکم الحمد لله علی نواله و سبحانه
و تعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد و توسل که با او شما دعا نمودند تا آن آن خوب نیست و احوال این دنیا داران
اکو ر با ملنان حالی مفصل معلوم میشود و اگر شود تحریر آن موجب فساد است انقدر هم برعایت خاطر شما آگاه می نویسیم
و خوبی میان عظیم الدین یاد دار انست که نوشته آید تقطیع نظر از رسم طریقه فقیر او را آشنا ساخته آشنا گرفته ام
که مردیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و بمقصود دینی رساند
پس آمدن با در آنجه و اگر چه برای ترویج طریقه سست که طالبان درین شهر ویران نمانده و آنجا بسیار زند و مهمان
و غمگسار شما باید اگر شما در آنجا باشید وحشت خواهم کردن هر چند فرزندان و رفقای شما خدمت نمایند لیکن شما
بدیل و نظیر ندارید که کسی قایم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا دارد درین شهر و قرض حکم کیمیا بهر حال هر چه
تقاضای وقت کنند زود تعجیل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که حارث میر سفر از سینه ادبر کرده شود و دیگر
حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور رسانید و السلام مکتوب چهل و دوم جان من
سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما رسید حرز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید
بهر حال با همه معامله که با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت تغیر دادن شما با فقیر دل را وضاع قدیم که بیان آن
طول دارد مناسب حال فقیر غیر از دعا و عفو دعا هیچ نیست باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم
و ما را بخدا سپارید و احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل و اخوان و اخوه و اعمام و والدات صاحبان
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر نشسته باشند (?)
تا غنه توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت ولی الدین صاحب دانید و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود
بر نگارید و اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست خدا حافظ دین و دنیای شما است یاد عمر (?)
مکتوب چهل و سوم مخدوما فقیر را پیش از مرد و تصور نباید نمود و مرد و بر سلام سنت تمیز انداند دیگر

موافق خبر صحیح جواب سلام نخواهند شد اگر شنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای
رسم دوستی با تقصیر نخواهد داشت و حقوق محبت‌ها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد دبستان تحقیق استعداد تصنیف
کتاب ندارد بعض مسائل شریعت طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده
عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و منهم بر علیخان صاحب
که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند بتقریب قصد بیعت نموده اند معرفتی
باهردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعهٔ فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایتی
که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر مینماید چند آسان
فرماید مصرع و للرحمن الطاف خفیه • مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند

مکتوب چهل و چهارم

باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله
مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
باطنی از فقیر یافته نسخهٔ سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب
که در سبولی در مجلس کتخدائی بعمهٔ وندیخان در باب رفاقت و روزگار این خان برخوردار داده بودند
قصد بیعت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهیم که بحق دوستیهای قدیم و التفاتیکه بر فقیر مبذول ست
شفقتیکه لایق بزرگیهای آنمهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیز تر از جانست بذل فرمایند
و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبه خود داری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و گرنه خود را
معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد تنها عنایت ایشان کافیست و نقیب را ورود
خود و میل بیعت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم در آن صوب و سه احتمال صورت این معنی
قویست و السلام

مکتوب چهل و پنجم

اشتیاق و شفقت با بجال شما همانست که بود خاطر جمع دارید میر
اسد الله صاحب پیرزاده ما و شما دعیا لمنه ولی معاشش در آن شهر واقع شده اند بشهر مقدور استطاعت و
و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احباب مسرور داراد و دنیا بشما رسید
بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال قایم که بحکم نصف الملاقات دارد دریغ نباید کرد و هر جا

که باشید با خدا باشید ضعف مستولی است خدا خاتمه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و ششم الحمد لله
حمد اکثیر امید قوی است که او سبحانه جلشانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات
دارد تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را گفته باشند و از آشوب و
هنگامه که در پیش است بسبب غلبه افواج جنوبی و شمر قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات بتاراج
رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خانصاحب ازین مهلکه نجات یافته
تا اینجا رسیده و ان شاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند و التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از خیر
صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و دوستداران ایشان را توفیق نیک
کرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه مولوی غلام یحیی صاحب در سینه
آتش غم و زهره را آب گردانید انا لله وانا الیه راجعون و سرمایه تسلی اینست که فردا هم میرسیم
والسلام ۱۱۸۶ھ مکتوب چهل و هفتم صاحب من برخوردار عزیز القدر سعد الدین خود در تنبیه فرستاده
وارد شده این وصلت تعجب میدانند حرف کسی را گوش نمیکنند و در میان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده
وارد مدتی بجانب جا[illegible] خود رفته اثری و خبری از وی نیست فقیر در بند آمدن و رسیدن وی والد
آن برخوردار بدلی متعذر است اگر بدحال این شکل شود و از دعا دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در
بلاست که به تحریر راست نمی آید اگر باختیار خود پسر برآورده تا شما میرسانید والسلام مکتوب
چهل و هشتم سلام است که برادر به دستخط خود خطا می نویسند نویسنده که مینویسید بگویند که القاب چند
حقایق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت شما این التفا گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مرحوم آنجا
معلوم تکلف تجرد را دخل نهند بعد ازین بانیطور بنویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس
بنویسند باعث تحریر آنکه سید [illegible] صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس سره هم پیرزاده فقیر و هم
قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار بقصد [illegible] کرده اند
بخدمت خواهند رسید و ایشان را مغتنم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه
خواهند نمود والسلام مکتوب چهل و نهم یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعمت [illegible] خیر

مکتوب [illegible] مولوی [illegible] خلیفه حضرت میرزا صاحب ۱۲

سیر و سفر نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد
فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور دارد ان شاء الله تعالی عنقریب میرسد و سه مقام در بریلی کرده
رو از پیشتر شود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت سنبهل نماید بعد از آن بدهلی میسر شود
با وجود ضعف پیری این حرکت ضعیف از برخود پسندیدن بنابر اغراض صحیحه آخرت است که خدا امیدانند اشتیاق
بقدر اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع از معنی باید داد که فقیر را
بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام
مکتوب پنجاه و سوم حال مرحوم امجد و شاه است خدا ایشان برامت محمدیه فیض رساناد علی صاحبها الصلوة
والسلام باعث تحریر آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم باهمه ناتوانی و نابینائی بجرأت
همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در امجد و واقع شود و صاحب اطلاع رسد
است دراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ البته دریابند و خود را از خدمت صحیحه معذور ندانند
که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر نقیب
و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و از این مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان
ادام الله تعالی الی غایة ماتمناه اطلاع باید کرد و مکرر رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده در این باب درین
وقت مناسب نمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** انچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجا است
اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم
کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان را آنجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با اینهمه
دنیاداران امجد و دبا فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارید که روز ملاقات این قصه را باشما مفصل
گفته ام که خانسامان و بخشی یعنی مستنج خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و دوندیخان را که
اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر
نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی‌شناسم ربط کجا سفارش معلوم و میدانم که شما درین دنیا
بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت است

اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق منصب بحال خود باز مانده اند و گرنه این خانه تنها
بود والسلام ● **مکتوب پنجاه و پنجم** ● از خبر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که بر من گذشت شعر
یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم ● سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی ● الحمد لله با سلامت
رسیده ایم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر کلو و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی
پیش ازین دل را داغ و جان را بیداغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال
همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در یاد خدا میگذرد غنیمت است از نوید بحالی آنچه از طرف
سردار خان بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه میر سید از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت
حاصل میشد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت است
و ناسازی و بیوفائی یاران زمانه محل شکایت نیست ماده بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را
یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و
کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه عارضه رحلت نموده و در کجا آسوده اند بنویسید چند نفس که باقیست حق تعالی
در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماند لابد روزی بمنزل برساند و فتوحات باطنی و نسبت روز افزون
درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود و شما را بلکه همه را خدا کافیست و رزق و فتوح موقوف
بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز است و درین مملکت خبر نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدا تعالی
شما را معزز و غنی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخاره مسنونه هر طرف میسر شود
باید رفت و باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده و التزام حضور حلقه کرده
فتح باب فیض او خوب نمیشود و معلوم شده که آن برادر از و زیر بار اند برای عذر تقصیر او بتقدیم رقعه فقیر
میر سید معاف فرمائید که عفو کار کریمانست و زود رخصت نمائید که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور
رحلت نموده اند و آدمیت را بخاک بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ● آنچه ما را جان و دل میسوخت
درد هجر بود و آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم ● **مکتوب پنجاه و ششم** ● نصیب متعلقان
الهی عافیت است و بدعای دوستان مشغول اند ما اجابت دعا در گرو وقت است کار شما را خدا بخاطر خواه می سازد و کر

ازدقی برنج کشیدن مع العسر یسرا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که
حلقه در حالت استطجاع اتفاق می افتد اگرچه طفلی از زندگی نمانده اما حیات صوری غنیمت است هم از بهر وجود
و هم از برای دیگران مردم محل شمار ابقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانید ظرفه عقیفه خویش
استعدادیست در عالم عقیدت و اخلاص بیشتر و بر دانست میر محمد تا مبادی کمالات بحد سیدانند
و میان جگن حسب تمامی دارد و امکان میر سین خود و شیخ مقرریست حلقه درین ایام صبح و شام خوب
میشود و مردم خویش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند
خدای شما خالیست درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخوردار دارین کامیاب فرزند ارجمند میر عبد العلی آنچه
نوشته اید کس خدا داد بالقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد از فرط محبت خجالت میکشم ادای حقوق خلائق
از ازما نمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر او دل میداند آداب
آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر بر شریک شما کردن ظلمیست نمایان حق تعالی نسخه وجود شما را ازین هم
جمع تر گرداند فقیر امروز که دهم شوال است بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب حسینی والد بزرگوار شما که جامع
هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم دائمی یادگار گذاشتند در آنوله حاضرم و بعد توقف سه
شبانه روز مراجعت بشهر خواهم نمود تحریر عبارت عزا پرستی خالی از تکلف نیست که با ایشان بعلاقه هم عمری
در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله
نفسی چند هم قافله ایم صرف امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست ٭ فردا است درین بزم زما هم اثری نیست
والسلام مکتوب پنجاه و هفتم عمر آخر است ضعف پیری از حد زیاده شد خاتمه بخیر گرداند توقع بلاقات
ضعیف است اما از قوت الهی امید قویست هم این ما خطر آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان
عزیز است رسید خدا تعالی جزای خیر دهد واقعه میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا امر
بمادران را بیامرزد داغهای اپنی درپی بر دل یادگار گذاشتند در فتنه اولاد آنها را خدا توفیق نیک
دهد و حدا امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خود اخلاص بیامرزد و حشمها گذرانیده خواهد شد

باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نماید که اعتماد بر حیات نیست فقیر بعد توابع اقبال ضعف ناتوانی نزده دست رد
نمود قریب صد کس را همراه و فرصت تکیه میسر می آید و ما از فرقتی آن عزیز بسیار دل تنگیم والسلام مکتوب پنجاه و هشتم
ذوق سخن از یاد رفته بعد مدتی غزل تازه بر زبان رفت و بیتی مرقوم شد بیت این فرصت چو غنچه باشد نسیم
گلستان ما را چه که رفتن از مرا افتاده است چون آب روان ما را چه قفس دل انس هم بس آخرین ما را چه می پرسی
که پیش از بال و پر بردوخته اند آشیان ما را چه قفس امیگشتم از سینه صد جا گسل تا رشته چه نارد ناتوان
کرد هم جهت آخرین بیان ما را والسلام مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بخیر و خوبی حاجات امور سرکار
بسر انجام رساند بیت سید عزیز دان مراد بیتی و آنچه از تحریر فقیر بجناب نواب مذکور مرقوم شده بود و اینکه حرکت
این بی حقیقت غیر مفید و ناتمام اقدام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی نیستند
او بطریقه دیگر است اخلاص را دیگر بزرگان که بی کینه بای آنها با مقصد فقر فقیر نیست آن بزرگان را بخدمت
آنمهربان هم معرفتی نیست آنچه از تأثیرات مقالات حضرات از آن مهربان بتائید میسر ساخته عزم جهاد دارد
تقبل الله منکم و جزاکم خیر الجزاء والسلام مکتوب شصتم هم بنام صاحبان با این هیچکاره از
تنهائی و گمنامی که خوشش آمد خود را بیاد صاحبان نمی دهد چنانچه با این رابطه قدیم گاهی تکلیف امری با ایام
ملاقاتی با اظهار مشتاقی بخدمت گرامی نکرده گرامی فرزند یعنی فقیر همشیره زاده ام دارم هرچند کمالاتی ندارند
خالی از آدمیت نیستند اما با اقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصا که از آنها بحالت اضطرار گرفتار
است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد رسید و این خورد را
که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود
یقین است که دستخط مناسب بلاتوقف خواهند نمود و گرنه ساجتی در میان نیست و شکایتی یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث مدد و اعانت درویشان است تعویذ بازوی
فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام مکتوب شصت و یکم بنام امرای اینجهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی
فقرا با ادب باشند خصوصا در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد در چنین اوقات
بی پروائی کردن و تحریر مطالب بجهت بی ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میان نیست ادب
ا

داگر نیست رجوع و انابت چه ضرورست باندیشه همین امور طور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده وایم و دعا گفته ایم
از خلق گنده دماغی چگونه بر دارم ، باین دماغ که از بوی گل نه کام کشند ، ومیدانند که فقیر به بشارت در استخاره
مناسبتی ندارم اما تفاول امر مسنونست اگرچه از مصحف مجید فال دیدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر
کسی نه مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار را از نظر گذشت درست با مزه است فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح
نداشت محمد باقر جاکر مخلص قدیمی سرکار بنابر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت است اما در کفارت
آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس دعا و توجه
میباشد والسلام مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعضی از کلانان آنجا با ایشان موافق اند
بعضی نه اینهمی غلو را معهود ست بضرورت آنها را استمال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان نکته مصالحان
ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان
گران خواهد آمد و از سبکسری عرق حسد آنها خواهد جنبید و خلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت فقیر بر خلاف طبع و وضع خود
نوشتم که از سررشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی گذاشته شود احتیاط این محل [illegible] اکثر مردم فتنه
انگیزند مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ، ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسد یار خان که نصرتی ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا باشد حقوق دیرینه از اعراض
کردن به یک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بی التفاتی کشیدن دور از شان کریمانست بالجمله عنان
انصاف مرادوستی سرکار بدین آورد که دو سه حرفی در نیابت قلم کردم اگر تقویت بنای دولت اساس
نیکنامی منظور است همراه جواب این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی
رفیق باد والسلام مکتوب شصت و سوم بمیر بیبن خانصاحب خلف رشید سید حشمت شان صاحب
که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است رسالا استعداد شان با تمام و اکمال انجامیده باقتضای
بشریت که اهل کمال را هم از آن گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند در نظر
بر حقوق خصوصیت قدیم و خدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و ملاحظه حیثیات
شخصی در علم ترمیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه هیچ سو التفات نکرده اند احترام آن ست علیه انعام اکرام

احترام و هم تعظیم و انعام دریغ نخواهند فرمود این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد رسید
تغییر اسم این عمل بر نخواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی ست
تاهم بر تفصیل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان رسیده در نیابت والد قدیم مبتلی خداوندی این همه
بی پروائی میشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام مکتوب شصت و چهارم
مخدوم زاده کمالات دستگاه میان احسان الله صاحب را رخصت کردیم که با رعایت ادب فاقت بودن خدمت
ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و رفع مضرات ست اند باید دانست باید که بامخصوصان هرچه در مرحمت
و چه الطاف قدر باقی توجه احسن مرعی داشته باشند که این معنی باعث خوشنودی فقیر ست و رضامندی ایشان موجب
ترقی دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر سین جان که بعلاقه محبت و هم بملاحظه کمال
نسبت طریقه ما را عزیزتر از جان است مشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم
ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشان ست مرا عزیزتر از جان ست در صفات شریف انسان
حیا و وفاداری و صدق و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده باجابت تفویض
او می نمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که از مراتب
قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی ورود این سید بزرگ مفتاح ابواب
فتوحات خواهد شد هم تدبیر و هم تأثیر چون میر مسطور غارتهای مکرر دیده و خسارتهای بسیار کشیده مطلقا
استطاعت ندارد در خبرگیریش تاخیر ظلم ست والسلام مکتوب شصت و پنجم فقیر بنا بر نیت صالحه
تکلمی در امر معهود کرده با آنکه خلاف طور من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچه میدانم که ایشان با همه شعور
و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند ؎ بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم معلوم شده است
که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط عرضه و مراسلات در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان
دارند بنا بر مصلحت در جواب همه کس بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیاداری مضایقه نیست یقین ست
که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب بندگی خود دانسته بقبول
مطالب بالا لیطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن مناسبت الله کرد دیگر [illegible] کس کی سفیه که بحکم نفس یعنی خود

نواب چند روزه در نهضت داشته ملک محکومی با وجود تهمت حکومت بر بند و هویداست که از چنین کسان چه توقع
است فرد است که باغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده است بعد ازان اگر تدارک او
خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است اگر رعیت و سپاه را تغافل خواهند نمود نجات متصور نشده و دم همین را تلقی بقبول
خواهد کرد شخصیکه موصوف بعلم و دیانت و عقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شغل شما میر بسیار
شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد الکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت
و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمعیت بر نتابد و این خصوصیات امر
درین شهر خاص بجمیع است منحصر فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی مطلع است پس وفای عهد این بزرگ توقع
باید داشت اگر خدمت این چنین عزیزی باید بست والسلام **مکتوب شصت و ششم** فقیر از زردی
آزردی نواب یعنی عماد الملک بحالتی دارم که خطرست که وقت مراجعت بخانه از راه متهرا بگذرم و در متهرا آمد و رفت
نموده مجبور شده خود بمسافر و ایشان در متهرا بیایند و یک روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند بشرط آنکه
فقیر در معاملات جاه هرگز دخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود
راضی باشند بلکه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت بالفعل واقع نشود
از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرات شما را مستقیم دارد که اشتغال دنیا داری و صحبت
بیگانگان طریقه بلای عظیم است افسوس آنست که برای معاش شما در دعا گفته باید بدست نمی آید اگرچه
هر وجه معاش بنای سعادت است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب مصطفی خان قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از ایشان
فایده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان
شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و فایده نیست آنچه
که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام **مکتوب شصت و هفتم**
بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اشخاص دیگر از اقران و امثال آن بزرگ که با او عهد و پیمان موکد
بقسم در میانست با نواب در میان می آرند در وقت خاص بجناب الهی متوجه ساخته جواب گرفته شد بنویسید
اگرچه جواب دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران صرفه خود می بینند اگرچه آخر کار

مضر باشد عملی می آرند و عهد و پیمان بطاق نسیان میگذارند و نواب باید گفت که مسموع شده که باراجا
رفع کدورت واقع شده است اگر نفس امر چنین است آنجیا را فتوح دانند و کارها از آن بهند و بگیرند که از و
درین عرصه کسی بنظر نمی آید و بار او را آزرده نسازند و از گفته دروغگویان غرض پرست امان دهید کار را
ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و مردم همراهی تا چیزی نخواهند از حصول مطلب محال است
و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا باسید و هم رجوعی با ایشان نمایند
و نیز بگویید که درین ایام عهد مؤکد با خدا بندند که بعد ازین بدین و دیانت و داد و عدالت با خلق حسنه
پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری گرو وقت است از
تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرج و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم
کمال دارند و در دیانت و عدالت نظیر ندارند با فقیر از ربط برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبرها گفته ام بعید تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود قاضی
آب رحمت است و هیچ بعضی از نفسانیت ننوشته ام بلکه بمحض آنست است اگر چه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت با ایشان بر آر نخواهد شد که مناسبت مزاجی درمیان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه
وجود شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام مکتوب شصت و هشتم خط شما رسید
و از مضامین وحشت آمیز آن گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل بر نیت صالحه سلکت صبر
کردیم و از جا نرفتیم گرد این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی با فقیر است می بایستی که هر دو سه
دنیا را آتش میکشیدیم خوب شد آنچه شد حالا الفتی نماند و گذشتیم ازین قصه ما را هوس در دست نیست خدا
میداند که بچه اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردیم حالا بی اتمام دست ازین کار دو سه روز
دیگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشرده مکروهات باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
آزردگی نواب تا اینجا کشد که در مرد شما همه موقوف شود و بودن آنجا عبث است ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین تقدیر و همت حوصله ها کار باید فرمود و با نکی حرکت نادان از جا نباید رفت انشاء الله
تعالی الحق یعلو وظیفه حزب البحر را معه همه برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از فقیر حرز

دارند سبب آن معلوم نیست ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوفست همیشه سلام و اشتیاق و معذرت
از طرف شان میشنیدم این سلوک نیز نمی فهمم و فقیر کذاب از روزیکه دوامی معهود از خانه فقیر برده ردّی کرم
خود را نموده و عذر انماید که بیان ملاکت اخلاص گرفتارست والسلام مکتوب شصت و ششم از خط شما
که مشتمل بر احوال نگاهداشت بود و کم قرار یافت و از دیگر اخبار معتبر بی وصول خط شما معلوم شد عجب کاریست مرفع
دشمنان قوی در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بیصرفه مبالغه توقع جانفشانی
از رفیقان تازه دور از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه باشد بقدر مقدور و بمقدار ضرورت بمردم زر
می باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست فاقه یکطرف دفع فاقه خود باید کرد و از ینجا مخالفان رعایتها
بمردم میکنند و بسماجت رفیق میسازند و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این مفتوح را گذاشته رنج سفر کشیدند
و نیم نانی و دم آبی نیابند بس آفرین نخواهند کرد اگر زر رسید اشتم سرداران و اکثر از هر قوم با ما رفیقی و از بهر چه
میدادم و میفرستادم چکنم صد بی زری کرد من انچه تقبل کردم رکردم و ارشاد خان و آن خوب بهادر
بختاور خان و آن دلیر بهادر محمد خان که سعیدی شخصی است که باندک سعی سرداران لشکر و هم سلیه را بخود میکشند
و هنگامه آنها را برهم میزنند انها همه فاقهای پی در پی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امدادی نشود و دعده موکد
وصول زر هم میان نیاید کار مشکل است از قرابتمیان خود چه نویسم که با این بساط قوی نگاهی باز دو استخانه ایشان
متمتع نشده بر مکان افتاده اند این هردو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند با اندیشه تاخیر جواب نوشته ام
سخن بجانب نواب است سعادت خان و شاه دلخان بزور همراه خود برده هنوز رخصت نموده که فرد عفو تقصیر
تاکرده رسانید و شود والسلام مکتوب هفتاد و هشتم انجا انداز و آز مصلح نواب جاث با نجیب خان گوشها
پر است از اخبار رازداران معتبر طرفین معلوم شد جاث بار و حیله بنابر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه دلیر سنگه
آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه است چرا که نواب خواه از بی سامانی و اقعی خواه از امساک مردم را جدا ساخته
و در نظرها سبک شده اند از بدمعاملگی کسی را بر نواب اعتمادی نمانده دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید که
نواب از فرصت دوستان آگاه باشند چه جای دشمنان دیگر هر که از طرف نواب در ینجا می آید اول اعراض خود را
مقدم دارد و اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که شکایت عزیزان نویسم دل تنگ شده ام که اینقدر نوشتم و حوالی

شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند و آنچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از بندهای
خود مر ایشان را بند نماوند دیگر نه تنهائی میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل شعور رفقه نواب همه یا
و همه غرض پرست اکثر از قوم جهل و آنچه از شرفا اند منافق و مهیج فساد و اینها از بی اعتمادی آقاست که بر خیر او امید
یقینی ندارند و به ابتدا و بهم منقطع با هیچ احاد و بهداد کنم آشنائی و آشنازادگی بدین دلسوزی آورد و دیگر نه مرا با
داهل آن چه کار است درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زر داده اند امروز با مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل اینها را بعبث بسوزند و چرا با اضطراب قلبی توجه و دعا
کنند که باجابت رسد و نواب از فرقه درویشان با هرکه فرو سوسن رجوع دارد و خود را بدامن یکی و کس نسبته
است که بر زمها و افتد و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیدند باید دید چه میشود و خدا مراد برسد ظالمان را
مقهور و مظلومان را راضی گرداند والسلام مکتوب هفتاد و یکم شاه ابدالی در پیشاور رخت اقامت
انداخته و تیمور میرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای نهب و بست ممالک خراسان رخصت کرده اند به نیت
اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده و به سر دارد و غالب آنست که این کار از قوت
خود نگیرد و اگر حاجت بحرکت خود افتاد خواه افتاد تا لاهور و ملتان نخواهد رسید آخر ما کار دست منسوبان هندوستان
ندارد و الوهمات همراه پیشاور و فوج قدیم همراه دارد و بسیس مردم دهلی که عادت اخبار دارند
بی اختیار دست و پاچه میشوند و اینجا مراحمت سیاست همین مناسب است که نتنند از لاهور قصد دهلی
کنند آبروی ما و شما کیست پای گریز نداریم عمل برین آیت کرده ایم ففروا الی الله بردن متعلقان بهر نحو
بالفعل خوب است ما برای آینده خوب نیست که آخر در آنجا و در رفته معلوم میشود من خ و کور سوا و نسخه فقیر هم
از معتبران معتمد چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس درین صورت شکر و شکایت چرا و عزیزان تقدیر
فهم خود در می یابند شخصی از بعض آثار ما را رنجی از نواب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعض ملاقات ناراضی
تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل و هم را مثل آئینه اند گاهی که نواب با خبر شتی که باشد لطف میشود و عکس آن
درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض شاید که بنابر فورتی و عذری باشد درین آئینه صورت نمی نماید
و مردم در گفتگو معتقدند این میزان باید دانند انشاءالله حرکت ما را بعد ازین موزون باین میزان

خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را دمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکردند و استفسار مصالح و مفاسد
و استعانت استمداد میفرمودند توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار میبردیم اما مشکل است که آنجا حرف شنیده
و شمرده اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع آمد لیکن قدر ما
خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلوده کنیم انفعال کشیدیم والسلام مکتوب هفتاد و دوم آنچه از احوال
شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف است
توحید که پیش ارباب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بزعم خود آنرا توحید ذات نام نهند و در احدیت
در مرتبه کثرت انگارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوبی تحریر نموده و کار صوفی با کمالات نبوت افتاده
تجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف شده اند اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که شغل ما و شما
تا کارها را باین دولت مشرف سازند اما احتراز از آن شهود عبدیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است
و مناسب حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و سوم دخل نمودن حافظ سعد رحمان جیو در
طریقه مضائقه ندارد که دست شما دست فقیر است اجازه داده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرده حقایق
میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف آن عزیز میکشد ظاهرا نصیبی قوی دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافی است لیکن
انتشار النعاس و استخلاص از حبس این عزیز از سرکار احمد خان نوشته اید فقیر در این باب چند بار قصد دعا و توجه
کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس محبوس بهبودی در این حبس مفید است دعا باید کرد معلوم نیست چه
حکمت در این خواهد بود و آخر ظاهر خواهد شد تسلی آن عزیز باید کرد که بعد نومیدی بسی امید هاست در پس ظلمت
بسی خورشید هاست از فقیر دعای خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال رسانیدن است
و بیخبری از حال خودی الحق مصیبت است الله غلام عسکری خان همشیره زاده فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند حفظ
و امان خواهد رسانید و رحمت خواهد آورد که رزق هر کسی همراه او است والسلام مکتوب هفتاد و چهارم
ایشان عشر ثمن فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رد و بدل ها برای اخذ طریقه مجددیه است که تمام روز از توجه
فرصت نیست طاقت طاق شده است ما سعادت خود میدانند و زیاده از این عبادتی نداریم احوال عجیبه و غریبه
و در تقویم معاینه می شود و آثار غریبه بظهور می آید آیا خیر کلت ما بسیار بجا واقع شده و از دور و دراز این مردم می آیند

خبر دهند و فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نسخه فقه بالجمله
حرکت باین طرفها از برای مردم اینجا و مفید واقع شد و از سنبهل و امروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل
دسته دسته و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و متأثر
گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد فاقت بدهلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینجا و دیگر شرف
نسبت طریقه شده اند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت میر مبین خان که از مقامات مصطلحه
گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگزاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع
کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را بشما
بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم اما طاقت نمانده با همه بیطاقتی هر روز بسیار توجه می افتد نبی سعادت
و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که محبت و حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه
برگیرد و السلام مکتوب هفتاد و پنجم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی
صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آنمروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم
و یسر آمالکم را سلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر است و وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است
و مصدر چندین انوار فیوض و برکات در زکور از شما عزیز تر و در اناث از بوجیو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر
نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید هم رسید با یاران حلقه هم بقدر توجه
می نشینیم و بس و از یاران زمانه توقعی نیست بر سبیل لغو چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده با منت
بسیار بگردن میگذارند و جنگها بکار می برند من بیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دلگذار دوست لنوا زانجم
بدل در منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل
امور اخروی او گردید اما از ثمر عارضه برخوردار باشد الله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده و گرنه
از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که محبت بسیار این نسخه صحبت رسیده است خدا او را عمر روزی کند
و پیری علی دنیا در حصه او نیست هر چند سر سنگ ندعلی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه

جاری شده و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقهٔ شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفهٔ قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرورست هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری و تحریر نمی آید شکر باطن نیست مرقوم نمیگردد در هر چه بشود یار سلامت ماند یاران حلقه متوجه مقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصان غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند والسلام

مکتوب هفتاد و ششم

تقصیر از طور تحریر شما رنجیده زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برو باز آوردم و دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطیکه فیما بین ما و شما ست تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعدهٔ حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمایید چه جای اظهار حجت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما منظور است بنا بر خیر خواهی بنسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت اثر واقعهٔ مرحومه لطف النسا رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید حق تعالی آن مرحومه را بیامرزد در برزخ توجه کرده الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی است از برخوردار احمد اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود ان شاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و با اخوان طریقه و اخوات پانی پت بعد سلام ما بنماید

مکتوب هفتاد و هفتم

برادر من عجب کاریست که هر چه احدی از مردم پانی پت لغزش شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر بسستی دیانت شما باعث آزار مردم است از آن بر آمدن باید برای حفظ حرمت باطن بسیار بخاطر مردم مرعی دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند برای خاطر اطمینان دیگران را آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی دور از عقل است اگر مردم باعث خرابی کارخانهٔ ارشاد دست شما میدانید و از یاد شاد مرا توقعی نیست که بایک مزاج که من دارم تمتعی از دهن ... قدر ... رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند توقع حیات نماند معلوم نیست که اصل فقیر در کدام طریق درگذر است که میرسد و یاران میبرند و فقیر این حقیقت را تا حال نمی فهمد بعضی دلیل اینها را اختیار رو دست میدارند و عکس محبت را در مرآت قلب فقیر افتاده و دیگر نه در ...

هرگز نقشی از نقوش مسعود کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند
با فقیر شده دوستست لهذا اهتمام اخلاص ایشان از ینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما را نوشتند اگرچه گذشت
اشتغال شده نخواهد ماند بیاورد تا اب این بی اهتمامی نیست بحکم انصاف انتظار جواب سفارش باید
کشید که جواب این همه اسلات عمل آوردن است الحمد لله که درین قاعده تقصیری راه نیافته جزاهم الله مسطور
ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنازاده و آشنا
کلمه تحریری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست بتحریر زدم شاید که اثر
کند و کار اینها که مقصود فقیر است صورت گیرد والسلام مکتوب هفتاد و هشتم رخصت مردم محل
بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در دلجوئی و خاطرداری
بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را در قفا بگویید هرگز
مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین است مگر کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت میر علی که با وجود
جزئیت ایشان طرفدار فقیر است و نیز مرالبدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بخانه
کسی بروند هرگز مگذارید و در امور مباحه توسعی ضرور است که مبادا از فرط سوء واقفه پیدا شود و میر علی
شور سودای موروثی در سر دارد بیش استمالت او هم ضرور است و اگر خواهید نمائید که مبادا از سودائی الیده
خود تنگ آمده دورتر برود و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث و نفاق
برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتیکه با خاندان شماست تاب تحمل این مکروهات نیست ازین راه
دقیقه انطرف مترددم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن مدامان شما
آویخته است از اندرون و برون خواهند از شما بسیار راضی اند زهی اقبال و طالع والسلام مکتوب هفتاد و نهم
نسب قدسی و شخص علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان فخر الدین خان صاحب بقطع نظر از کمالات خود
قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخه مسائل طریقه از مؤلفات شما در خدمت ایشان بود برای
استکتاب گرفته و نسخه دیگر درهمین باب که برای جنبه شریفه میان منیر صاحب تالیف کرده اند درین سفر
سهل از نظر گذشت برای تمهید یاران بسیار مفید است فرصت نقل در اینجا نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد

ارسال داریدکه نقل گرفته شود و طومارها و مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعه
این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده از موهبت عظمی و عطیات کبری و انسبت و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود
وخطها بر داشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمائید تعالی
نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از ان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت روزی چند
نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست برای وزن اعمال بمیزان
سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بخاری
برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از وسیله نیست اگر اراده تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نظر
بر شأن علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود و نسخه شرح سفر السعادت توضیح دست
اما میان ولی شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبیده مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبد الحق سامی شما اسم قدر آنرا بدانید و بما
تا بنگاه دارید چنانچه هست هرچند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را امروز حواله
حواله ایشان کردم و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هم در پیش فقیر بود نیز مرسل شد
خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیده بود و برعایت حرارت
هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سواری بار برداری
و مردم بدر رفته شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بیرون دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت کارخانه
پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت دادم
چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار روهیله از انطرف می آمدند یکبار ریختند برین هر دو جوان چون
اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقچه پارچه ها از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله
بنابر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هرچند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار دید
آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار جنگ شد و احمد الله
مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این فرزند

پارچه را که فقیر این قسمت کرده بود فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار باوجود شدت آفتاب و
حرارت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیرخانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده بخیه
دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته ان شاء الله تعالی در یک هفته به میشود
زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کارزار مستانه کرده هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت
والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** سانحه درین ایام اینست که امروز که بیست و نهم جمادی الاولی ست بعد
قاضی ثناء الله ۱۲
زوال سکهی صاحب یعنی والده شما رحلت نمودند همین وقت یک سریه آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب
تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هرچه
از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد و باوجود
ضعف ربط با آن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این ست که
خدا بهبود را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگتر از ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز
حالتی نمانده بشرابیس فراخبر انتقال ایشان هم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه
طریقه محروم ندارند در قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده هر دو شکسته و لیست مورد رحم
و مردم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافت
در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و
زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر زود فریب معلوم نمیشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم**
هرچه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست ؎ انچه آید بر تو از ظلمات غم ہم ز بیباکی و گستاخی ست
هم ؛ اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمائید هیچکس بدی با شما نمیتواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد
و زبان را از کلمات نالایق باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند
و از سفر حج کدام مسلمان مانع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر مستورات توفیق
یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بسید احمد ارزنست تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است بذکر الهی مشغول

واتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق واخلاق حسنه ملازم گیرید
موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام

مکتوب هشتاد و سوم
بمولوی احمد الله فرزند صبغة الله قاضی صاحب

معلوم شد که اراده حج
کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که باوجود عدم فرضیت حج حقوق والدین و اتلاف حق
زوجه که بچندین عنوان و الم مقبلا است اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال
مستبعد است باید که بر مکروهات ناصبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرمود و
این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان در حق خوب نیست و
آنچه از ذم محبت غیر حق میباید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع
نظر از فایده اجر سعادت اخروی و راحت دنیوی نیز در وی است

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز بخلوت گاه حق آرام نیست

و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شد که در غلبه
حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه
کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانند
از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم مینماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در
سماوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد از خوبی استعداد شما است و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه
بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری که مبانی دوستی است
رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر معفو انگاشته شد چون این بی پروائیها جز از بی اهتمامی اخلاص و ضیق
حوصله خصوصیت آن را برنمی تابد بعد ازین آگاه باشید امیدوار فتوحات وجدانی از درگاه والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم
بمولوی دلیل الله فرزند صبغة الله قاضی صاحب

آنچه نوشته اید که درین تنگدستی تصریح نکنند چه معنی دارد در تنگی اندک فراخی
بسیار هر چه میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد داشته اید
و من از ناسازی زمانه محذورم اگر فتوح مساعدت میکند در زندگی و وفات هم انشاء الله تعالی رعایتها خواهم
کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد باید که در اخلاص یاران و تنبیه سبق کتاب و توجه خدمت والدین
بزرگوار خود و رضای والدین جد و جهد شریفه با کوشید تا شما و خط هم رسانید یک شخص معتمد را مقرر نمائید

جواب آن را بنویسانید با هر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام **مکتوب هشتاد و پنجم**
خدا شما را هزار سال زنده دارد که بسلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه ها را باصلاح
می آرید باید که از نیکی بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع درینجا بتربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را
زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده و بعضی بسفر
حج برفاقت ایشان شده ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت بهر جا خواهم بود
خواهم رسانید اگر خدا او را باز دهد فتوحست ورنه هرچه باد اباد و آخر سفر طاعت است و از غایت
تجرد جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس همه درفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود
معلوم است و بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز
خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب به تدبیر دوا و غذا مشغول بودند تا کجا شکر اینها گویم بفضل الهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود وگر نه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب هشتاد و ششم**
احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی بر آرد که نسقی در امور
سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران
حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفته فقیر بر
سر و بوریی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق
فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید است بر اعتماد آن برخوردار خاطر جمع است والسلام
مکتوب هشتاد و هفتم معلوم شد که تجهیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والده حضرت مولوی ثناء الله صاحب (بیگم شریف خان ۱۲)
کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد
داخل این حسنه خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** بعد حمد و صلوة از هیچکاره هیچمدان فقیر
بانجانان صاحبان آنجا خصوصا میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بجبر دلا حفظ خدا مشغول باشید

طلب مولوی نعیم الله صاحب وصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت بوطن دادم او سبحانه جلشانه انچه
درحق ایشان بهبودی اند بظهور آرد و بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید این سخصت و سلام رسانند والسلام
بر حاشیه رساله مولوی غلام یحیی نحمده و نصلی علی رسوله سرکردهٔ علمای فحول جامع معقول
و منقول سعید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت اخوت طریقت باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند حسب
ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق
اینست که با اینهمه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی
نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هی الاصلاح بین
الفئتین المعظمتین فرحم الله عبدا انصف و لم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و انچه پیغمبر از خدا آورده است و دوست دارم دوستان خدا و رسول را
و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهدهٔ علمای متبحر است
و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند ـ محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر
ضرور است اینست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر کرا درینجا میلی و اعوجاجی از ان
صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت ـ یکبار رفضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت امام حسن
رضی الله عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرونشست و آن
بی ادب را معاف فرمودیم ـ تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ رحمة الله علیهم لازمست در حق
پیر خود اگر از راه نفع و استفاد و عقیدهٔ فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد
رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و ز بندهٔ
اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات سید والا الوف هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که

اقرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسید عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم نماید
نود که آن کبرای دین از مشایخ ایشانند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر ست که
معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردید اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید
و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت ست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة
پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند
و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتند و آواز نی بسمع مبارک رسید گوش بند نمودند
فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود و او را بعدم استماع امر نکردند بدین معلوم شد که بکمال تقوی در احتراز از چنین
آواز سنت بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز نمایند که در جواز آن
علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند مسئله
توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از ان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و ذوق
بیان آن نموده اند از غلبه احوال محبت معذور اند و بممارست مسائل توحید و تخیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل
نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه
وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نمودند و در
شرع خللی پیدا شد علمای ظاهر مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات دران منتقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد
دریافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه
مرتبه دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و این معارف توحید
در اثنای سلوک پیش می آید و علوم سکری تاویل موافق ظاهر شرع ست بعد از ان مواضح میگردد و از اکابر
اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که از ان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را

در اخلاص ثبات و از دیاد کرامت فرمایند فاتحه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات نمایند
و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته بواسطه برآمد کارها میشود و آن بزرگ را گاهی اطلاع
این معامله هم میشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من شما
در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرع بیتی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که چنین واقعات موجب
عجب و مباهات نگردد واز ما و شما بهانه برساخته اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی ست ۵ او بدلها نماید
خویش را او بدوزد خرقه درویش را پیری و مریدی در طریقه محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر
قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور است اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه
محبت الهی ست گاهی فرط محبت محض موهبت او دوام ذکر بشرائط آن فرض طریقه دوستان
خداست بترک جمیع مرادات کثرت ذکر میباید دل بذکر کثیر نمیکشاید هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد
بحفظ آن باید پرداخت اگر رود بحفاظ آرد باز ذکر متضرع و بیقرار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته در که خود را از التفات ما سوا پاک باید داشت توجه
و همت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین
کامل که اسلام و ایمان مع احسان ست حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمیع باید در این
اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی ست و الا اصل کار حصول مرتبه حضور است گاهی
دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود و گاهی خدمت سادات گاهی
درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار میشود
و همچنین رد و مناسبت بخدمت اولیا بصورت آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و متعارفات را
صورت و قصه پیدا میکنند و همه شعبده دل را اسر در می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد
البته فوز عظیم ست - دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عزوجل ست

بهر قسمیکه باشد از مناسبت اسخه بشارت ساتست هنیئاً لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبه خواطر التجا و
تضرع بجناب الٰهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التجا الی الله امراض باطنی باید مستمد
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ه چیست معراج فنا
این هستی ء عاشقان را مذهب و دین نیستی ء نظر بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا
نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود
و اهل بیت ورا ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدر بودی چنان
کردی ـ حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق ست بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ست بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات
صفات بشریت کم شود و طریقش آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد و بجای
آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
غالب ست که ذمائم بحمائد مبدل گردد حق اینست که رذائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و استیصال
دائم ممکن نیست در حدیث وارد ست اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از
جبلت خود برگشته باور مکنید لاتبدیل لخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
غضب من رفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور مینماید ـ بعد فنا و طغیان نفس
تسلیم و رضا وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و جز
فاعل حقیقی در شهود سالک نمیاید ـ توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد تبعیت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل حد عدل است و رهر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست درینباب ـ از دوام توجه مبدء
فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده ریزان میگردد ـ
قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلت ادیدن کارگذار رونده راه درست هرچند عمل
بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد و گناه اندک را

بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار داند و دوام شکر و رضا لازم گیرد و کثرت درود هزار بار و استغفار لازم
داند و مداومت او ست بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتویست بر مسائل شریعت
و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود
که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر و وظیفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله
اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد
بقرائت سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی
زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب چهار رکعت بعد سنت عشا
و سنت عصر و تحیة الوضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک دو جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار
و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه توقیفه که در حدیث صحیح ثابت ست معتنی
باید شد و درین اعمال حضور قلبی ضرور ست و حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام
توجه بجناب است اگرچه بطریقه زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات
طریقه کردیم و زیاده از سی سال ست که بطالبان حق عز و جل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده
باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفنای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد
تمام داشته حالا آثار فنای قلبی چنانچه باید ظاهر میشود. از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان
انتقال کرده ایم و اگر در آنوقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است
یکبار ازانحالت افاقت میشود و گمان میبریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر بربسته. در وقت
ظهور فنا آنقدر بقصوری غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر بعزی
حضور حضرت شیخ مرحوم جنبانی میکرد و بخشونت تمام منع کردند روز دوم خود اظهار نمودند که بر خیسته
مردم فنا باطن یا و فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهور میداشت پنداشتم که شما از روی استهزا با دیگرانه
منع نمودیم و درینوقت نسبت بقائیه ظاهر ست و تجلی عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر گشته

اگر تمام عالم بتعظیم برخیزند حق این مرتبه ادا نکرده باشند شناخت تجلیات الٰهیه که متصل بر بواطن ـ باسبب
و معرفت آن دشوار میشود امری دشوار است نظر بصیرت تیزمی باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد
بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده
در کیفیات خود مشوش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بر روی
وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله موثر گردیده کیفیات را مستور
می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
نکارت محض است و در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ فیاض باید پرداخت و اوقات
باداء اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی است آ
از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و نظر موهبت و لطائف را نواختن دست میدهد
از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکست
دل و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار
لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیئات است ـ ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم از صد بار فائده نمی بخشد زیاده
هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و فکر
قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه ـ هوش در دم اول بذکر دل ضرور
است چون ذکر قوت گیرد آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات الٰهی باید داشت
با حفظ خواطر از باطن و بمجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود
فیض هجوم خواطر است کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الٰهی است و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
راه فائده دارد ـ آری ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت
یافت جز نکارت و جهالت و ضعف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لا مسهت فی الجمله
دست ادراک نمیرسد ـ لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار مردم می شود لهذا چون میر سالک

بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات بالا
بمقامات عالیه مجددیه هم میرسانید مقصود ما خدا بودن و اتباع سنت نبوی است و آن در هر مقام حاصل است بر دو تیسیر
و اطمینان از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه تفقد وقت می شود و اتصال بیکیف بمقصود پیدا میشود و سالک
اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری
آن نمیرسد. راه وصول بکمالات قریب است که مسدود گردد و طریق ولایت مسلوک باشد درین آخر زمان
استعداد ها از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب
سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق
از اصحاب فقیر باخلاص و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و
بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد و کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم
میشود بسیار نادر است پس بگفتن بشارات بر خدا افترا است و سالک استغفر ربه باید نمود و تغیر حالات و ورود
واردات و دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای الهیست نسبت اینها
شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات
همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات و نبوت
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک در تر ترقی می نماید تاثیر
گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب را از
حرکات بیتابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده علم مسائل فرض
خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است علم حدیث جامع تفسیر و فقه و حقائق
سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا میشود عجب است که احادیث
صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال روات آن معلوم است بجهت واسطه میرزا نبی معصوم که خطا را
بر آن راه نیست عمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم
نیست بزیاده از دو واسطه میرسد بمجتهد که خطا و صواب از شان او است معمول گردیده است ذلک لا تواخذنا

ان نبینا او اخطانا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود است و جهل شیوع یافته
اکثر افراد از حلیه علم و ادب معری میباشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزلت و تجرید در حق
سالکان اولی است باندکی از رزق ساختن و بعبادت مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن و نسبت بس بزرگ و شریف در حدیث ثابت قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط
اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان فی الناس
لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نفض بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه
قل تراثه - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجة - بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
دریافته ام و عنایات کثیره بحال خود دیده ام در مرتبه اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمدند و فرمودند بیائید که ما و شما شانهای خود را باهم چسپانیم تعبیر این خواب
هیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار
آنحضرت برابر دراز کشیده ام و رحمت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سرهندی
در انجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر بآوردن آب نمودند بنده عرض کردم یارسول الله آنها پیرزادهای من اند
فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یارسول الله حضرت
در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یارسول الله
مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت یعنی مکتوب
ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند - فرمودند باز بخوانید
باز این عبارت عرض نمودم زیاده تحسین نمودند و آنحالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاه آمده گفت
من امشب خوابی دیده ام که شما رؤیای خوبی دیده اید آن رؤیا کدام است فقیر این رؤیا پیش او گفتم بسیار متعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور در یافتم و از کیفیت های این خواب
که بهتر از امر بیداریست تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود - و در منامی دیدم که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان
و اولیا بسیار در انجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله

بسیار بهم مجتمع نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سیمای الطائفه ظاهر ست همه کس
از دیدن ایشان مست اند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر
تشریف فرما شدند شخصی گندم گون پشمینه پوش سر و پا برهنه ژولیده مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش
دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست آنجا حجره مصفا
در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان در آمدند گفتم بکجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین ست
بتقریب عرس تشریف بردند. وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد و سالک بوصف بیخودی و
استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان بی شعوری لازم حال او میشود روزی
که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت
در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین
من نمایند پس جنازه بر داشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند روح من
همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و
نکیر چنانکه در حدیث ثابت ست آمده صدائی بر زمین زده درون قبر در آمدند و جان مرا بالعرش علاقه
پیدا شد جواب سوال کرده رفتند و من در قبر آرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم
مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای
جنازه میروند و روح من با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی

مظهر تشویش چشم و گوشی نشوی
همسایه هوش و خرد و هوشی نشوی
باید که بپای خود روی تا سر گور
ای جوهر پاک بار دوشی نشوی

از فرط محبت که فقیر را بجناب امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست و هر نسبتی
عالیه نقشبندیه ایشان را اگر بمقتضای بشریت غشاوه (پرده) بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب
پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت میشود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال
فقیر نموده از روی تواضع فرمودند ما لائق اینهمه ستایش نیستم

نسبت بجناب امیرالمومنین حضرت

علی کرم الله وجهه میرسد وفقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت است در وقت عروض بیماری فتنه جوانی توجه
بآنحضرت واقع میشود وسبب حصول شفا میگردد ودیگر قصیده که مطلعش اینست ۵ فرخ تیغ شمشیرم
بآن کامی امیرالمؤمنین حیدر زانگشت الالی امیرالمؤمنین حیدر بجناب ایشان عرضه نمودم واز
فرمودند محبت اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان سرمایه تقاضای قدر بیت ایشان است
هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم ۵ نگر بمظهر باطلاقی در نجات
نجات خود بولای بوتراب کنند معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب وسنت است
بایکی اعتراضات ... نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر نموده اند نزد انصاف کافیست وبسا
کلمات که از غلبه سکر بر ظاهر بر آن گرفتها می نمایند تا اولیای کرام صادر شده بتأویل درست میشود وسبب
که در چنین سخنها کرده میشود در غلبه حوال باعدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده با اسرار الهی باظهار آن کلام
ایشان بسیار بار است وشیخ عبد الحق محدث رحمه الله علیه اگرچه در اوایل حال بر بعض معارف ایشان چیزها
نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته
که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است هیچ پرده بشریت و
غشاوه بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه وانصاف حکم عقل که با چنین عزیزان بزرگان
نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان غلبه چیزی می افتاد که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله
مقلب القلوب مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من میدانم که حال چیست بچه منوال است انتهی
و رسیدن آثار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیای کرام را علیهم السلام یوسف
علیه السلام دو زندان اعتکاف داشتند وسید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصب ... وافر بود مجالسان
در دفع اعتراضات وشبهات رسائل نوشته اند وبهترین رسائل در شبهات رساله میرزا محمد بیگ بدخشی است
که بر رکن شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چهار مذهب رسانیده فیض الهی بی نهایت است بمقتضای استعداد
هر یکی از اولیاء ظهور یافته الله تعالی متاخران را بمقتضای حکمت بالغه خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان
آنها معلوم نیست چون مردی نیست در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت است در اولیا نیز تفضیل یکی بر دیگری

ثابت مقاماتی که حضرت مجدد و بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقهٔ ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند
و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات رسید
استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور است. ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی
الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مقصد کثرت خوارق عادات و نسبتهای
شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن پسر حضرت سید نزد حضرت ایشان
محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند
شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت استفاده از انکار رستیم بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ
عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین برابر میدانستند رحمة الله علیهم در نسبت سعیدی
و معصومی فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل اما در واقع
میشود اما الله تعالی مارا امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که
لائق مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفای دلمان که مناسب مقام محبوبیت است و شما
در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر
دارد مقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم. در اول که
تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبهٔ نصوح تاکید مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند دیرا حالت عجب داد
برخاسته مزامیر را شکست و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب
غالب می آید کار خود مینماید از آن روز تعرض از استغفار حق توبه بگذاشتم که توبه مجمل کافیست و تعیین نصوح
بر وقت حاصل میشود. گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت است که
که آنرا اختیار کرده اید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی است از ممارست اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه
می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب است

وطبیعت با شعار عاشقانه رغبت انچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و با آواز جهر وغیره کار نه چرا
اختیار نمودید گفت هم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه گفت در این صورت
ناچار نیست مرا از سوال مستغنی ساز از غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته بر سنگی زنم بغتة غائب شد. شبی حضرت
شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی بگوش ایشان رسید بیتابانه بسجود
افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده خسته شدند هر دم ما را بیدرد میگویند بیدردان ایشانند که بر ناشنیدن سماع
صبر می نمایند. بزرگی از این طریقه در راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده نشست و شورش را
ضبط می نمود حدت گرمی کاسهٔ سر انشگافت. گفت سماع مهلک است از این سبب حرام گردید. در خانقاه
حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما هر روز چهارصد کس درویش بجهت استفاده جمع می آمدند
و موافق فرمایش طعامها پخته می شد و با وجود اینهمه شغل سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و
توجه مرشد است یکی از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باین تخفیف
اعمال نیست که بزرگان بنای کار بر دوام و توقف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمرهٔ زهد و مجاهدات کشف و
خرق عادات و تصرفات است و حاصل دوام ذکر و توجه الی الله اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام را
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیهٔ قلبی و نسبت مع الله باشد. حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه رفتند
وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان برنخاست اصحاب ایشان از این بی ادبی ناخوش شده
بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات
نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگران
اختیار کردید گفت خدا نه قادریست و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازهٔ حضرت محمد صدیق
رحمة الله علیه بسهرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازهٔ ایشان مسموع گشت.
یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند
که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بی ادب را سر چنگی زند وی

از محبت تلخها شیرین شود   از محبت سرکه ها مل می شود   از محبت خارها گل می شود

ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است موجب انفعال میشود
در جواب برنگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است نسبت مستجمع کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت شود

چون دیده حقبین نیامد احول   معبود تو پیر تست اول

وقت انتقال نواب مکرم خان
تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم گشادند که تبرک کلاه پیر
همین باید و سیاهی من در کلاه آلهی ذات ایشانست. در انوار نسبت قدسیه نقشبندیه با انوار نسبت احمدیه فرقهاست
بلکه در کیفیات نیز تفاوتهاست و التفاتیکه پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم ظاهر می شود که اینجا بسبب قرب
ابدان بعضی فوق تحقق است. روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید نواب مکرم خان که در یکجا است
رحمة الله علیهم رفته بودند بعد توجه هر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است یا نسبت فقر و ورع مزار حضرت
سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد. از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی
طریقه قادریه اخذ کرد و دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرموده بودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم
تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت
مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم. در توسل بجناب آلهی هر یکی از مشائخ طریقه حبل المتین است که به مراتب
قرب فائز میگرداند مستفید اگر فیضی حاصل نمود از بی سعادتی وی است از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال
متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش
مبذول نیست. همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مثلا ان در صحرا یا وقت خواب اسباب
و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان میشود در یناب حکایات
بسیار است تحریر آن باطالت میرساند. سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود
عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود شان
استغراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات با سوا نیست رحمة الله علیهم. غرض تعریف نسبت این
اکابر مرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان قدمای صوفیه علیه میتوان گفت

که مردم را ازین او بهره نیست۔ سر مزار با نام بدرالدین رحمة الله علیه در پائین پیت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه
کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد بسیار دفعتاً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم
شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعتاً در مراتب قرب بطریق اصطفا
فائز گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعتاً جان فدا نمودند دفعتاً جذبات عنایات الٰهی ایشان را
بمقامات قرب فائز گردانید حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه طریقه جدیده بیان نموده اند و در تحقیق
اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه
که جامع اند در علوم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند سا اولیای خدمت را نامی شناختیم و
با آنها ملاقات میشود اما التجا با اینها امری الٰهی نیست۔ با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی
لاهور می بایست با وی گفتم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده آورده گفت۔ قاضی را شغلی بود لهذا
دیر آمدم والا در یک ساعت رفتن و آمدن من میشود۔ یکبار طلبی از زر برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او
در قلعه رفته از بالین محمد شاه که هر شب صره هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین زیر سر مینهاد گذاشت آن
صره گرفته برداشت پادشاه را خبر نشد بید نشت مگر زر درست گفت من آنم که بوسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت
زر دیگر طلب نمایم فرمود بعض است کافیست۔ آری اعمال ما از غیر و دوام توجه بمبدأ فیض و صحبت مشائخ کرام رحمة الله
علیهم نسبت هر عمل از کیفیتی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که متضمن انواع اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار
است و صحیح و اصیل ترین حالات که با حوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقه بجا آورده شود
تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است ترتیل حروف و تحسین صوت نموده می باید نمود و در جهر
متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست میدهد۔ در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی
بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب و اجتناب الاروزه و جز فائده میش نیست جهد باید نمود تا رضای این ماه
و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی
هستید گفت با ضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حضرت خواجه نقشبند رحمة الله علیه که بعد رمضان روزه نتوانستند
از وقت افطار تا نیم شب انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسند آمد۔ انوار و برکات این ماه متبرک

از غرهٔ شعبان الموذن می نماید گویا هلال فیوض این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غرهٔ آن شهر چنان دریافت میشود
که آفتاب فیض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت. و شب قدر بر سبیل البت در شبی از شبهای او تامی شود و دائم
معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت
میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال میشود و از مجرباتست که اگر در ماه
تقصیری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن میماند. بنده شنیدم ربانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محظوظ میدارد و حضرت شیخ رحمة الله
علیه در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسانیکه بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین
ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات هردم در حلقهٔ مراقبه البته حاضر
شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند و بانقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان
کثیر الانوار و [illegible] افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگرچه در صوم هر وقتیکه باشد
صفا حاصل است و از برکات این عده انا اجزی به خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ
ارشاد مینمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود
همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطائی واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما بکمالات رسیده است
بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چندی روز بحال بنده عنایت
نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن
سالک عیان می بینند باز متوقع الهام میشود و باستفسار تغیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق
گردید و حالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است
بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیای متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بذکر و مراقبه مواظبت
کنی و با مجاز بی قصد ارشاد پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و
انقطاعی از ما سوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته تعمیر اوقات بوظائف و

عبادت در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدا فیاض تجلی نیست قصور در همت سالکان است یکی از اجله نعمای
الهی در باره فقیر که شکر آن متعذر و در بیان نیست آنست که فقیر را در موقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر
و تسلیک سالکان را تا غایات این طریقه از بزرگان این خاندان که در موقت ارشاد طالبان بنمایند انعام بخشید. خواطر
قلوب عزیزان یاد تر از ایشان می شناسیم که در چه باب خطور می نماید. تا فقیرم متعذر در مداوا نداریم توسل بجناب پیران
کبار سابب امراض سینه نمائیم و بعنایت الهی ایشان را شفا حاصل میشود یکبار بی زاد و راحله بسفر میرفتیم الله تعالی در بر
منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا نمود و ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و در رفقا دعا
کشیده ند دعا نمودم الهی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد. در اوائل حال
مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت یکی نزد حضرت نظام
سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که روبروی
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه حضرت ابابکر صدیق رضوان الله
علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد. مزاج فقیر نازکست و غضب در نهایت شدت و یعنی تا بشان هدایت و ارشاد
نیست سالها دعا نمودیم که الله تعالی تیغ غضب را کند فرمودا ما غضب غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب الیه را
البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه میشود بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک
رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود. هرچند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است
لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولی است زیراکه یاران ما بیشتر از ضیق معاش
در حالت گرفتاری بسیار معذورند و مقید و رند بضیافت چه رسد بتکلف رسوم و قرض کشیده ضیافت میکنند پس
مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر مشیر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن
نموده که المؤمن لا یلدغ من جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است اول آنکه
صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد. دوم آنکه با دنیاداران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد سوم آنکه
اندک صلاح و تقوی داشته باشد چهارم آنکه حرام از حلال بشناسد پنجم آنکه از دار غضب و هیبت نزد وارد
نشده باشد ششم آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز

قبول خواهند شد و بارها ممنون هر چون خواهند شد و پس باینطور دنیا از قبول می افتند زیرا که حق سبحانه و تعالی
یاران فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول
نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال از غیر ابدال باآنکه مستور الحال
میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم
سوء اعتقاد با پیران ممکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد و بشرط اصلاح نیت و محافظت نسبت
دنیا مبغوضه حق است سبحانه از وقتیکه در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده و اگر میسر گردد
بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد الحمد لله دنیا داران
اینوقت با فقرا سری ندارند والا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه
هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه
حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای
روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند
حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای
زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هرچند اغنیا با ایشان اراده ارتباط میکردند ایشان بیشتر
از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت را اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان
التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان
فتور تمام روی دهد پس کرم الهی با این فقرا حارس و حافظ است جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رضی جائیکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته
فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در این طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه
گاهی حرکت بدن میکنند دوم بشمار نفس توجه میدهند این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت
اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه یاران

میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض ذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیهٔ نفس نباید کرد بلکه تحدیث بنعمت امریست که بآن مامور یم واما بنعمة ربک فحدث اگر نعمتی را از نعمای الٰهی که بصوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر متابعت مصطفےٰ بجان بپذیر صلی اللہ علیہ وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انگار و اگر مخالفست مردود پندار بالتزام عقیدهٔ اہل سنت جماعت حدیث و فقہ آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی و الا آگاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل به نیت اتباع حبیب خدا بمحض رضای مولا اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزار کن عملت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه در ویشی نقد صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که طعام دنیوی را روز حساب در نفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی دوستان خدا هست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشهٔ التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق وعدا در سرمایهٔ خلوت افکار در دل تو اگر تردد نیست غزلت نباید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشهٔ عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیهم السلام وجه معین که دل را بر آن اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشاد نبود در ابن الماء فقیر را فراغ بال و جمعیت خاطر ست دلی وارسته در انتظار مقصود ناظر تا جمعیت بتفرقه بدل شود

دو توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و
نابود شان یکی شناس و رنجکین بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در مراتب طلب معالی کبر از
سر بنه غرور را کف برون نه و ازینجا گفته اند درویشی آن نیست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بر سر آید
نجهی و از اندیشه ودیعی و فکر ابریمی بر طاعت و عبادت خود منازد دیده و تصور دستی را سرمایهٔ خود ساز
مخالفت نفس چندانکه بود در ریاست ما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید گاهی با او
مواسات باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که
مرا امشب طعام بخورانند هر مقصودیکه دارد بر آید اتفاقاً در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود و باز بعد مدتی
متشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود و عقده مشکل داشت
که باخن [illegible] تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت طعام اگر به نیت ادای شکر با مزه سازند احسن مینماید
که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی آید طعام لذیذ را بآمیزش آب بیمزه ساختن نعمت الهی را
بحال انداختن ست حقا که سرور خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر غلطی میبود دست
باز مینمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر تجرع
المرارة بلا عبوسة الوجه شکر که محض بزبان بود شعبهٔ صبر است که تلخی آن در جان بود و بزیارت مزارات
اولیا دریوزهٔ فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را باتحاف ثواب تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله
ساز که سعادت ظاهر و باطن از همین حاصلست ما مبتدیان را بغیر تصفیه قلبی از قبور اولیا حصول فیض
متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که همین مستلزم سوال خیمه و
فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن از رغبت بهوا
در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی طهارت بیارای و به ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت
از ظلمت هوا و بدعت بدر آی و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد
مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش الا هر قدر که توانی بر آن عمل نمای

اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود فقیر درینوقت
العمر کسب نمود و صفای وقت ست کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب بسر گرم و تقیید باید بود
کار مردان روشنی و گرمی ست   کار دونان حیله و بی شرمی ست   هرچه گیر مختصر گیر و هرجا باشی
باخدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد و نا از رتبه سر فرود و از دم کمسو نباشد زیرا که بیشتر
سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود ست مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد فقیر
دارد درینصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که
بیقین میداند که من همان یک سیر مرد که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافر ست آنکه دو سیر میگوید فضول
قدم بر جادهٔ شریعت و طریقت مستقیم دارد در محبت مشایخ هیچکو راسخ و استوار باش در حضور پیر
بغیر نباید بود و التفات بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل ست که شخصی در حضور
حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات
بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت
در جواب او بگو بیت   من گم شده ام مرا مجوئید   از گم شدگان سخن نگوئید
راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف
حق ست تا جانب و در غیر توکل بطرف خلق و وجه معین بسوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی
که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه درین جز و زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه
همین جمعیت ست بقوت کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع مادهٔ تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی
برین فقیر دو چیز ست که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هرچه میباید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از
زمین دل مستاصل و نابدید میگردد از یار و اغیار نومید باید بود و عدم وجود ایشان برابر باید شمرد فرد
نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد * هر کار بسته آخر مشکلگشای من شد * تا توانند نیک و بد را بچشم
احتقار نگرد و اگرچه سگ و گربه باشد و بطاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور
اعمال از لوازم اینطریقه ست فرد * انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست * منظور او در حقیقت بر ناز خود

مخالفت نفس چندانکه تواند کند ریاضت فقر و نفس اثر در ریاضت این کی مردود است ازغم بی آلتی افسرده است

لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بیطاقتی راه

فسحت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بگاه با او بسازد

و با آرزو بر نماید که آخر نفس موقت است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بندهٔ مومن هرچه طلبد تا نوقت او را

بدهد یکبار بنشیند هرچه خواهد و تمنای آن کند اول و را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد

مهیا دو اگر باز متقاضی شود همچنین او را دلیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از آرزو

باز نمی ایستد و تحمل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هرچه خواهد او را بدهد بشرطیکه مشروع و مباح باشد تا باز از آرزوی

آن نکند نفس فقیر یکبار بصورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر برنج نمود و گفت هر که این وقت

مرا شکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این قصه از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت

اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمتش بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق

شد چون آنعزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا خوراند بعد از چند روز

آنعزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجتم روا کرد طعام بیمزه را

از برای تحصیل شکر از مصالح گویند اگر با مزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن مینماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را

از خلط آب بیمزه میکنند عجب مینماید زیرا که از طعام بیمزه شکر از دل دانخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است

نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر

و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلفی تجلی خاص آن طعام علاوه

حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که جیب من

برد طاقت ندارد و مگریزد و رکد آن امر دیگر است بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح

پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که

موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است سزاوار

زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند

وسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات
باطنی آنحضرت باز می آیند فرد خر عیسی اگر بمکه برود * چون بیاید هنوز خر باشد * مگر هر که لطیفهٔ
روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد و پس او را از زیارت مضایقه ندارد بلکه
سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه
خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت
خواجه علاؤ الدین غجدوانی قدس سره که خلیفهٔ حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره
ملاقات و اختلاط داشتم روزی بکمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند
و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت ست اگر در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گربهٔ زنده به از شیر مرده **قطعه**

تا کی بزیارت مقابر عمرے گذرانی ای فسرده یک گربهٔ زنده پیش عارف
بهتر ز هزار شیر مرده

حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
میفرمودند که مجاور حق تعالی بودن اولی و احق ست از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر
زبان مبارک بسیار گذشتی بیت تو تا کی گور مردان را پرستی بگرد کار مردان گرد و رستی
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
و روح آن برگزیده بحضرت حق وسیله بکمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باشد
که هرچند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده
افتد که مر خدای را عز و جل باشد بایمعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت
ست نه تواضع انتهی ـ و رسمیات عرفی از عرس و غیره متقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت
بسیار ست یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج ست دوم استلزام
سوال از خسیسین در فرش و غیره سوم لزوم اسراف در اخراجات چراغان چهارم تضییع اوقات
که محافظت آن ضرور ست پنجم شکایت مردم از شیب فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ مراتب

از کثرت واثر دعام ششم در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سود میشود که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پر فتنه اسباب معاش فقرا همواره بر نهج مساوی نه و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار ست بنابر اضطرار محتاج بقرض شده رسم بجامی آرند هفتم نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد از ان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از اینجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوائج کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق ست بوصول راحت بدل دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف بکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجگان و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشائخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار دارد مدار کار طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست فرد بر اهل استقامت فیض نازل میشود و مظهر انبیائی تجلی گرد کوه طور میگردد کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از اینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام

متابعت سنت نموده اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال
در دینی بهیچ ندارند خورسند اند واگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند
ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند واحوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر
را بدعت دانسته منع فرموده اند وثمراتیکه مترتب شود التفات بآن ننموده روزی مجلس طعام
حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود واز حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال بردند
تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب
فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد چه گوید احوال
مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز
احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان و براهمه هند در تحقیق شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از امور
محرمه و مشتبه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید
بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند مردم بعیادت هجوم آوردند
فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که
عنقریب رشته حیاتم منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سماع
میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذورند
که از درد درونی ما خبر ندارند اگرچه در ظاهر همچون خاکستر ساکن داریم لیکن آتشکده باطن ما از سوز
درد و غم شعله زن است ۵ با همه کس در میان و ز همه کس بر کران سوختن و ساختن دین فقیریست و بس

لهذا اهل بوجد و سماع نمی آریم و محذورات در دو غم را مو کشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقهٔ ما منسوب بحضرت
صدیق ست رضی الله تعالی عنه که بنا بر مزین بجمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار
لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت
که بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را
دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد
آهی میکشیدند از اثر دود حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده **فرد**
از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش　　　　اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان
بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش و قش رسید و از دل برون
گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک ست لهذا حرام شد فقیر را در باب
سماع دلیلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست و آن اینست
السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این همه ارباب سماع
فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت
اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود
فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نیز التهابی
از ذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمیکنم که این بزرگواران
بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد و حال در غلبه سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب
هنجار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه
بجد و جهد که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم در این باب
انست که نه انکار آن دارند نه ارتکاب و قول حضرت خواجه بزرگ هم مدعی همین ست که نه انکار میکنیم و نه این کار
مرید را خاصیت مگس میباید هرچند دور کنند دور نشود و قول شیخ الاسلام عبدالله انصاریست هر که
استاد ترا رنجه دارد و نواز و رنجه نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیر در نده

درحق خود تصور نباید نمود از مواخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** رخت آکردن همان رخت از جهان بربستن ست ٭ در سبکباری خجل وضع جبابم کرده است ٭ اینقدر را غافل از اندیشهٔ روز حساب ٭ رحمتِ بحید و للطفِ بحیسابم کرده است ٭ رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن ست ٭ قطرهٔ بودم بحر یک گشتِ شرابم کرده است

فرد مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت ٭ بگذر تو ز خود در پسِ این پرده مقام ست **تمت**

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار مقر بجاتم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد ازان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم می نمودم دگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامعه کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللّٰهم فهّم

فصل سوم

در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و دیگر مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی لا الہ الا ہو کل شیء ہالک الا وجہہ والصلوۃ والسلام علی محمد عبدہ و رسولہ بعد از حمد و صلوۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ بخدمت مولوی صاحب مخدوم مہربان مولوی غلام علی جیو سلمہ اللہ التماس میکند کہ فقیر درین ایام تقریبی در بلدہ سونی وارد شدہ بود کتابی برای اشتغال ہمراہ نداشت و مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانای رومی قدس سرہ مصرعہ آنچہ انسان میکند بوزینہ ہم * بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ اقربیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون انتساب مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و دستگیر ادام اللہ برکاتہ نوشتن و زیرہ بکرمان فرستادن سوء ادب نامناسب بود بدین طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار

بچند فقره نامربوط متصدع شد اما تا آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد الله تعالی ظلاله نگذرد
شایان اعتماد و قبول نیست لهذا ملتمس ست که این عریضه را بجناب اقدس بگذرانند وازین فقرات آنچه
بصاد تصحیح محلی شود نقل آن برداشته بفقیر عنایت فرمایند که آنرا مسلم دانند و آنچه بقلم اصلاح منسوخ گردد
آنرا براندازند تا صحیح از سقیم امتیاز یافته قابل اعتماد گردد ولا تنظروا الی من قال وانظروا الی ما قال
قال علیه الصلوة والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم و
رحمة الله وعلیه التوکل وبه الاعتصام مخدوما مقرر عقلا ست للممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس
پس ممکن را تا نسبتی با علت او که فی نفسه او را لیس وجود ثابت باشد و واجب الوجود بود متحقق نباشد
موجود نبود تا موجود نباشد هیچ چیز را بروی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست
و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح نیست و زید را از زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او
اقرب ست قال الله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید پس ترکلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود
محتاج ست بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست یا نه بعضی متکلمان درمیان ممکن و واجب نسبت کوزه
و کلال فهمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلا استغناء عالم از صانع لازم
می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شده تا دوام
احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج این همه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را
با واجب ست نسبت کوزه و کلال را با آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه ست مثل کلال
بلکه مثیتم از کلال مخلوق الهی ست جل سلطانه وصورت کوزه که عرض ست و صنع نیز مخلوق حق اند
سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عز برهانه از معدات آن صورت آمده اند
این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل علاه بسبب توهم قدرت
و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را اکاسب این حرکات میگویند نه خالق آن پس نسبت میان
ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل ست و ما للتراب ورب الارباب

بلکه میان واجب نسبتی ست معلوم الانیّة مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود
ولیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیاء
چگویم با تو از مرغی نشانه … که با عنقا بود هم آشیانه … ز عنقا هست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم … و حق آنست که ممکن در بقا هم محتاجست بعلت موجده خود که بقا
عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
مقتضی باشد که اقتضای حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه بعدیت موهوم اگر مقدار
حرکت فلکی نیست و نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیتوانست کرد حال آنکه این مذهب باطل ست که فلک
حادث زمانی ست قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند
بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند غرضکه ممکن در
زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت
لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق
مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محالست
پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب افاضه وجود باشد
ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صفحه روزگار نیافته شود
پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست و ستاره باقی است
و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی هیچ اثر نماند بلیت او چو جانست و
جهان چون کالبد چو کالبد از وی پذیرد آلبد پس بایمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را
که بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه بایمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت ست چنانچه
ظل را با اصل که اینجاست هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه بایمعنی که چنانچه ظل را هیچ تحققی و تاصلی نیست وجود
او همان وجود اصل ست همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصلست پس معنی که ماهیت
ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود بمعنی مصدری که بر وی از مبدا فیاض فائض گشته امریست انتزاعی

چیزی بادی منقسم نشده وما به الموجودیه ومنشاء انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسیده
و آن هم امریست بین المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی وتقدس یا صفتی از صفات او
سوال وجود ممکن بدیهی است کسیکه به این اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدری انتزاع کرده حکم
بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشاء این انتزاع باشد باید که منکر صانع انتزاع
وجود نکند وحکم بموجودیت ممکن نماید جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از منشاء انتزاع خبر نداشته باشد
او انتزاع نکند وحکم بموجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند گو نظر بماه آسمان نکرده است
و از آن خبر ندارد والبته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت و
جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود ممکن غایة ما فی الباب همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طفل
در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود داند، وهم خود متاصل فهمیده بادی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم
تحقق وثبوتی نیست ووجود این کثرت همی ما به الموجودیه واحد حقیقی است که از این کثرت در آن وحدت حقیقی
خللی نیامده وگردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود وصورتهای متعدد وی پیدا
شود همان زید یک زید است چنانچه بود وهو الآن کما کان واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود
شعر
لا آدم فی الکون ولا ابلیس ؛ لا ملک سلیمان ولا بلقیس ؛ فالکل عبارة وانت المعنی
یا من هو للقلوب مقناطیس ؛ وچون منشاء این وهم ووجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی
از صفات اوست نه فرض فارضان ونه اعتبار معتبران این وهم وهستی متیقن است که بنفی معتبر او منتفی نشود
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام والآثار
بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانك عن كل ما لا یلیق بشانك فقنا
عذاب النار المترتب علی عدم العرفان والایمان محمد و با چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد
که وجود او همان ذات است تعالی وتقدس پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب
گفتند وعدم ذاتی او را در نظر نیاوردند وقائل همه اوست شدند وگفتند ع همسایه و همنشین و همره
همه اوست [illegible] ولی [illegible] مرتبه تنزیه را علیحده ثابت میکنند و نمیگویند ع

در انجمن فرق و نهان خانهٔ جمع   باشد همه اوست ثم باشد همه اوست
نهان خانه جمع عبارت از مرتبه
تنزیه است اگر کسی مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را بانبساط کلی طبعی منحصر درین کثرت انگارد ملحد باشد و صوفیه
شهودیه که صحو و افاقت بهم رسانیده اند شهود وحدت حقیقی در کثرت نیز بهم کرده همه از وست میگویند
چون تعمق نظر کرده میشود همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
و قوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل. دلیل است برین دعا
چراکه هالک و باطل بمعنی آنکه کان هالکا و سیکون باطلا گفتن مجاز است نه معنی حقیقی متبادر آن است
که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام متحد و اما این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک
صوفیه وجودیه و شهودیه است باصفات وجهی یعنی باعیان ثابته کمالات وجهی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
یافته اند مشهود گشته آنها صفات اند عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون جاذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین
دریافتند و صفات را از دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و شیون و اعتبارات تعبیر نمودند و زائد
بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند و متبادر از آیات
و حدیث همین است و ممکنات را با هیچ یکی از مراتب ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند
عالمی دیگر برایشان ظاهر شد و مسمی به ظلال کردند و آن اعدام اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه
جلت عظمتها که بانها مقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات را باین مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر
شده و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد در این دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم انه سبحانه تعالی
وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته از کمال ادب و تحاشی از مناسبت
درمیان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته. و از قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه
بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد **سوال** از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب
نسبتی ثابت است که آن نسبت سبب است وجود ممکن را یعنی مستندی بعلاقه بیان نسبت ذات واجبی

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة قرار یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع
واجب را خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بزعم
حضرت مجدد الف ثانی رضه ظلال ممکنات را آن نسبت با ذات ست نه با صفات بلکه با دائرهٔ ظلال و
چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند
و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محالست و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء
جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت و جهل و عجز و عمی
و صمم و بکم که در مرتبهٔ علم و تقرر یافته باضداد خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب
مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و بظلال مسمی گشته اند و شک نیست که
صور علمیهٔ اعدام موجی ست از دریای علم و امکان و حدوث را در آن گنجائش نیست و مغائرهٔ او با صفت
العلم مغائرهٔ اعتباریست نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام
داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوعست زیرا که صفات مغائر ذات اند از ممکنات
نیستند و تعدد قدمای مستقله محالست نه تعدد ذات و صفات و مراد از مغائرهٔ ذات و صفات آنست که
هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج هر یک مستقل باشد و
هر یک از دیگری جدا تواند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لاعین و لاغیر گویند و چون حال
صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلالست با صفات از دریای علم متحد و با نسبت مذکوره
که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست هرچند ممکن را این نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته میشود
در حقیقت آن نسبت با ذات اوست وحده لا شریک له صفات و ظلال حجابی بیش نیستند
حق تعالی میفرماید الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله
بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله الآیة شجرهٔ مبارکهٔ زیتونه که سبب روشنی مصباح ست

قوله لاعین یعنی لا العین و لا الغیر

کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن و غربی بودن از ان منتفی ست و یکاد زیتها یضیء ولو لم
تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات است که در مرتبه ذات مندمج ست و مصباح کنایه از
مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر منشاء ظهور آثار گشته و زجاج کنایه از مرتبه ظلال ست و
مشکوة کنایه از عالم امکانست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیونات
مصباح صفات را اضاءت بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان همکانها
کوکب دری ساخته و بتوسط زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب صدور المومنین
و ظلمت غفلت و شرکت خفی از مشکوة قلوب العارفین بر طرف ساخته نور علی نور بمنصه ظهور آمده
و یهدی الله لنوره من یشاء عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور و
بمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات
در قوله تعالی الله نور السموات و الارض دلیل واضحت برانکه ذاتست که مابه الموجودیه همه
اشیاء ست لا غیر محمد و ما در تقریر سابق مذکور شده است که ممکن را با نسبت با علة بهم نرسد
حمل اولی هم از و ساقط است و زید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن
اقرب ست و معنی نحن اقرب الیه من حبل الورید را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد
عقلا مقرر ست که از ذات شی بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده
مفقود ست بلکه اصل بظل از ذات ظل اقرب ست پس باید دانست که چنانچه اصل بظل از ذات
اقرب ست همچنین اصل الاصل بظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب ست و همچنین
اصل اصل الاصل از همه اقرب ست پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب ست از شیونات و
شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی
از ذات وی و آنچه حضرت مجدد رض فرموده اند سبحانه و تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء این
وراثت در مراتب قرب فنا دانسته اند نه در مراتب بعد فانه ابعد فی الوجدان
واقرب فی الوجود و الله تعالی اعلم محمد و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم

امکان پیش از حجاب تجلی معلوم نمیشود و همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه
عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الٰهی جل شانه پیش از حجاب تجلی بر یک نمی گردد و
و از ینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش که
بدیهی است مبنی است بر وجود قدرت بنده که حقتعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود
ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبریه باطل شد و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب
تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد
قوله تعالی خلقکم وما تعملون است ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب تجلی
مع الفعل ثابت میکند و پیش از فعل نزد ایشان توهم قدرت است نه حقیقت قدرت۔

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام
دائره وهم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد۔

جواب بناء عالم بر وهم متیقن است لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل مع موهوم بوهم
غیر متیقن است لهذا آنرا توهم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توهم قدرت است نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرتیکه
مناط تکلیف واقع شده وهم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف ما لا یطاق جائز باشد چرا
که وهم را تا ممتنعات هم جولانگاه است و در ممکنات بطریق اولی و توهم قدرت بر حج بیت الحرام
و زیارت بیت المعمور که در آسمان هفتم است یکسان است فما الفرق بینهما۔

جواب اولاً آنکه تکلیف ما لا یطاق جائز است اما تفصیلاً واقع نیست کریمه ولا تحملنا ما
لا طاقة لنا به بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد ـ ثانیاً آنکه مراد از توهم قدرت که مناط
تکلیف است آنست که نظر بر جری عادت تا قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بظاهر حال محتمل باشد لهذا بر جری عادت حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت
بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بر زیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد امام ابی حنیفه رحمه الله

نظر بر امکان تحقیقی مبین منعقد شود و خلافاً لصاحبیه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و
کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن بر او جهل واجب گشت و ترک آن کافر
شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجهل لازم می آمد
پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود والله اعلم سبحان ربک رب العزة عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سوال در آیه نور کمشکوة فیها
مصباح را مقید ساخته اند بقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح
له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة و
ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیها القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم
من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب وجه تقیید چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرمود
والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده
شیئا ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشاه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده
لم یکد یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور وجه تعلق این آیت با سبق چه باشد
جواب والله تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی بیوت اذن الله الخ
قید کمشکوة فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق ست بقوله تعالی یهدی الله لنوره
من یشاء یعنی با وجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ماهیات
وقیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص ست بهر کرا
دیده بعبارت کرامت فرمایند و هدایتش خواهند و آن هدایت منحصر ست در اتباع شریعت و
التزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو والاصال الآیه
دلیل ست بر آنکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خدا ست که بدوام ذکر و آگهی معروف شوند
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شان نشستن اینجا

اشارت ست باآنکه تجافی عن دار الغرور واجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن
از اوصاف حمیده است هرچند از تجافی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست
که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم الله احسن ما عملوا وعده نعمای
بهشت ست قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارتست بمعاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الآیه بیانست این معنا را که ریاضات
کفار و اعمال شان مثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست و الذین کفروا لا یصل الیهم الله لنوده
و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که بظاهر در آن حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صله ارحام و کف نفس از ایذا خلایق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شرط
قبول اعمالست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سرابست که از دور تشنه را امید دار کند که سیراب
کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت و اندوه نافزاید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و
ظلم و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلماتست ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را
پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض
اشارت بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر
عالم خلق ست و بمصاحبت شان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریاست
دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبائح اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمت اول ناشی
هستند چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی و مصاحبان بد که در آخرت دوری
آرزو کنند و گویند یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یالیت بینی و بینک بعد المشرقین
فبئس القرین این مشابه ابرست که بالای آن سایه کرده والله اعلم۔

مکتوب دوم بنام حضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان
سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رضی رسیده بود چون نقیر

بکار نمی‌آمد و درین ایام کم فرصت بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند
اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم
نمودم اگر خطائی رفته باشد اصلاح فرمایند. ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطاءً
فمنی والمسئول من الله العفو والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از
ده لطیفه پنج از عالم خلق ست عناصر اربع ونفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف
که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست
پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله وصفاء آئینه زجاجی آفتاب در
آئینه منعکس میشود و نور وحرارت ولون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر وخفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست
کریمه قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین آئینه
نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد
شده که ملائکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند وحله های از بهشت می پوشانند یا موج از
دوزخ میپوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بدون
جسم متصور نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی ومصفا نشود لائق تجلیات
رحمانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به تزکیه لطائف عالم خلق می پردازند بریاضات
ومجاهدات وجذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف هم میرسد ولطائف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانیست
پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص
یا تمام وشمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس میکنند و به تزکیه عالم امر می پردازند
ودر طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه عالم امر می پردازند وانوار شان در قلب
وروح وسر خود در خود می بینند وآنرا سیر انفسی میگویند وسفر در وطن نیز گویند کریمه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم نزد صوفیه کنایه ازین و سیر ست قدمای نقشبندیه

بعد تزکیه لطائف امر به تصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان
گفته اند که در خارج ذات حق تعالی موجود است و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست
و بقول حضرت مجدد رح صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند
یعنی آنکه غشار انتزاع شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات را زاید بر ذات
نمیگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه
تفصیل علمی را واحدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و
تعین مثالی و تعین جسدی گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس
ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند
لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند که الاعیان
ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رض و امثال ایشان که بصیرت قویه دارند میگویند که
صفات عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً
صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انه کار علم میکند
آنرا شان العلم میگویند و کذا شان الحیوة و القدرة و السمع و البصر و الارادة و الکلام و
التکوین صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات سمع و بصر و غیره
که در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان و حکما و صوفیه
وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زائده ثابت
نمیکنند و اعتبارات و شیونات باهم مرادف اند متغائر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغائر
صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قبائح اند عکوس صفات نمیگویند و تحاشی میکنند
از آنکه کناس خبیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه معصومین یعنی انبیا و ملائکه را مرایای
صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نمیشوند

بلکہ آنہا عکوس ظلال صفات اند کہ عبارتند از اضداد صفات کہ در مرتبہ علم موجود اند
و بجہت تقابل ضدیت بانوار صفات منور شدہ اند آن ظلال مرایات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوای ذات و صفات ثمانیہ ہیچ چیز موجود نیست
لیکن در خارجی کہ ظل خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساختہ و
منشار احکام و آثار بقدرت کاملہ خود گردانیدہ در ینصورت ہمہ اوست گفتن محض خطاست ہمہ
از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس
شیونات و شیونات مندمج در ذات فلہذا حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب ست و ہم
از صفات کہ حضرت مجدد رقم فرمودہ اند کہ ہر چند اعاد المتغائرین از متغائر ثانی اقرب نمیتواند شد
و عقل اقربیت بین المتغائرین تصور نمیتواند کرد و لیکن بنظر کشفی ظاہر میشود کہ اصل نسبت بظل
از ذات ظل قریب ترست و اصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل او قریب ترست
و ہکذا اصل اصل الاصل اقرب ست نسبت بظل و از اصل او و اصل اصل او و اگر خواہی کہ مدعی را
معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر کہ برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است پس
در وقت عدم موضوع حمل اولی ہم صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست در وقت انعدام زید زید
زید صادق نیست و زید لیس بزید صادق ست پس اول باید کہ زید را از علت خود نسبتی
بہم رسد کہ منشأ وجود او باشد بعدہ زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم ست
بر نسبت ذاتی بر وی پس علت اقرب آمد از ذات او و اینہمہ تقریرات برای اطمینان قلب
متشکک ست و اگر نہ کریمہ نحن اقرب الیہ من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست
ای برادر با وجود اقربیت واجب بنسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشتہ و حجاب میان
واجب و ممکن غفلت ست از وجوب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواہ علم حصولیست کہ بغیر عالم تعلق
دارد یا علم حضوری کہ بذات او تعلق دارد شاید کہ قول رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مقابلہ النفس کنایہ باشد از علم کہ علما را بنو تعبیر میکنند و قولہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که
حجاب غفلت ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاه حجب عبارت از دائره ظلال باشد
که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد
و اولیا را نائب شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلهای سالکان
افروزند بیت عشق آن شعله ست کان چون بر فروخت * هر چه جز معشوق بکلی بسوخت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست دهد بنده را
با خدا اقرب بهم رسد و این قرب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد و لا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل ازان خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد در ظلال او را در
عالم مثال بصورت دائره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا یک
دائره ظلال رسیده خود را واصل بآن دائره پستر متلون بلون ظلال پستر مضمحل و فانی
دران و باقی ببقاء آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در حصول آن تا انتهاء دائره ظلال
بقدر حوصله خود و ماکتب له و اگرنه آن دائره فی نفسها بلکه هیچ دائره نهایت ندارد شعر
نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی فنای
قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین جا دست میدهد مگر اخفی را
بالاتر هم رسائی ست بشرطی دائره ظلال که مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و ملائکه سیر در
اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و ملائکه کرام
بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگرانرا حاصل نمیشود مگر بوراثت و طفیل و تبعیت
این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور نه بحسب بطون معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را دو اعتبار است
یکی قیام بذات او و آن بحقیقت و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدریت آثار و حیثیت تربیت ممکنات و آن بتجلیست و آنرا
ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا
نام دارد و فنای نفس درین موطن میسر میشود و چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا

ظهور و بطون

ولایت کبری و صغری

نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول باین ولایت
علیا و ولایت ملأ اعلی نام دارد و بعبارتی این هردو مقام وصول بذات بحت ست و وصول
بان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند
از ملائکه اگرچه ولایت ملائکه فوق ولایت انبیاست اکمل من این انسان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه
واصل میشوند ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات
ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین وثلة من الاخرین وارباب کمالات نبوت مقربین اند
ثلة من الاولین یعنی من الانبیاء وقلیل من الاخرین یعنی من امة محمد مصطفی صلی الله علیه و
سلم وبعضهم الصحابة وکثیر من التابعین وجماعة من اتباع التابعین وجماعة فی آخر الدهر بعد تجدید
الدین بعد الف سنة من الهجرة در کمالات نبوت تجلی ذاتی دائمی ست بی پرده اسما و صفات
وکمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این هر سه دائره
باهم مثل بر دو استر مثل مرکز و محیط نوعی باهم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الالباب
ظاهر میشود بعد کمالات ثلثه اخبار از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان
عروة الوثقی واز رسالهٔ شواهد التجدید حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در
مقام سلوک از جناب حضرت عالیشان شهید رض استفاده نموده شد دو راه پیش می آیند
در تقدیم و تاخیر سلوک آن هردو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی راه حقیقت
العبدیت که آنرا مراد تجلیات عظمت وکبریا و نور صرف بیچون تعبیر میفرمایند و بالاتر ازان حقیقت
قرآنیست که آنرا مبداء وسعت بیچونی تعبیر نموده اند و بالاتر ازان مقام معبودیت صرف
گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر سیر شود مقصر
بلا بودی اگر ابراهیم بودی + و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست که منتهای مقام عابدیت ست
میفرمایند وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة جولانگاه حقیقت
ان صلوة ست که از مراتب وجوب اسای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات ثلثه

دائره محبت ست که خلت محیط آن دائره است و آن مبدأ تعین ابراهیم ست علیه السلام آنرا
ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز دائره
ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست که مبدأ تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا
ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز هم
دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
و آن مربی و مبدأ تعین جسدی سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک محمد و آن
و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن
سرور ست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله علیه وسلم و همین دائره محبت را چون باجمال بی
ملاحظه خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین حبی کرده باشد و سیر در تعین
وجودی هم درین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقائق تعینات انبیا مقام
لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص
سرور پیغمبر انست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل
اشارت بهمین مقام گفته اند و بعضی صاحب ولتان از اویش خواران سر در سر طفیل او علیه السلام
ازین خوان نعمت اویش عطا گشته بیت اگر با دشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن
عظمت سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که اویش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع
موجبیت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم آنجا دست میدهد لهذا
نام او سیف قاطع شد والله اعلم درینجا دو شبه بخاطر می خلد که حل آن از مکاتیب حضرت بست
نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد رض را در ابتدای حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده چنانچه
در مکتوبات طریقه وغیر آن بیان فرموده اند بیشتر شان العلم ظاهر شده بیشتر حقیقت جا
ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شئی بصورت اصل

ظاہر میشود پستر چون باصل سیر رسید آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاہر شده بود ظل بود
اصل نیست و لہذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی صفة العلم
است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پستر چون بشان جامعہ رسیدم که شان
العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی
همین ست و در آخر مکشوفات ظاہر شده که تعین اول تعین وجودیست و پیشتر ازان ظاہر شده که تعین
اول تعین حبی ست و شاہد این مقال فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر زده
که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراہیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائره حب بتفصیل
صدر بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامعہ ظل تعین حبی باشد که سابق
بصورت اصل خود را وانموده بود و این وا نباشد که صفة العلم از صفات حقیقیه ست و شان العلم
عین ذاتست بتغائر اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم یا صفة العلم
باشد و مشیه دوم آنست که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات
بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری و علیا که سیر در صفاتست و اصول آن و اصول اصول آن و در
شیون و اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استعداد تجلی ذات
بحت بی پرده اسما و صفات ترقی ازان مقام چه معنی دارد پس مراد العباد آن قرب حقیقت
کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و این اضافت بیانیه ست یعنی عظمت و کبریا
که سرادقات ذات اند سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند
اطلاق سرادقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته فی ناری ازار و ردا چنانچه ساتر بدن انسانند
همچنین صفت عظمت و کبریاء الٰهی مانع اند از ظهور و درک ابصار حیث قال لا تدرکه الابصار
لہذا اطلاق سرادقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریاست

وحقیقت قرآن وصلوٰة وسعت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست آن نیز صفت ست
وحقیقت صوم عبارت از صفات سلبیه ست که صمد لا یأکل و لا یشرب و لا یلد و لا یولد
و لم یکن له کفوا احد ومحبت ومحبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن
از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت ست چه معنی دارد دیگر صوفی در بخالیت رجوع قهقری
میکند این شبه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
محمدی وحقیقت احمدی از دائره صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که حصول تفصیل
موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در حل این هر دو شبه انچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
وجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند وگفتند که شاید همچو باشد و آن آنست
که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجودست وصفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند
و دیگر صفات ثبوتیه وسلبیه واضافیه هم در خارج موجود اند بدین طور که منشاء انتزاع آنها در خارج
موجودست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجودست دران موطن ابوت زید مر عمرو را
هم موجودست بدین معنی که منشاء انتزاع آن دران موطن موجودست وهمی وعقلی محض نیست اگر
فرض کرده شود که تعقل وعاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل موجود شود
حکم کنند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات وصفات حق سبحانه وتعالی در خارج موجود اند
وسوای شان هیچ چیز دران موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه بذات او وصفات او اجمالا
وتفصیلا متعلق شده پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجودست وهم صفات حقیقیه وصفات
دیگر ثبوتیه وسلبیه واضافیه ونقائض صفات هم در مرتبه علم موجود اند واز ان دائره ظلال ناشی
گشته واز دائره ظلال دائره امکان در مرتبه علم پدید آمده ودر خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته
واز ین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته از ین تقریر ظاهر گشته که ممکنات
سوای مرتبه علم وجود ظلی و وهمی ودر خارج حقیقی گنجایش نیست وذات وصفات الهی را دو موطن ست

بلی موطن خارج حقیقی دوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی
نیست که از حضیض باوج میرود و نه انقلاب ماهیت است که ممکن واجب شود که این محالست
بلکه عبارتست ازان که بجذب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب
بنده را باظلال اسما و صفات و ذات واجب معیتی همچون حاصل میشود و ترقی در ان معیته در عالم
مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود و هیچ
بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسنین قحط تعبیر
فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حمی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده غرض که
همچنین در عالم مثال بصورت چنین دیده میشود الکنون باید دانست که دائره ظلال که آنرا ولایت
صغری میگویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان وصل میشود که اصل است و
دائره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات و حیثیات
که در مرتبه علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و
اولی العزم عبارتست از تجلیات ذات بی پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجودست
نه در خارج اول صوفی را معیته با ظلال بهم میرسد پستر با صفاتیکه در مرتبه علم موجود اند پستر با ذات بحیث
که هم در مرتبه علم موجودست آن منصب انبیاست چون از انجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند
او را معیته بهم میرسد با صفات اضافیه او تعالی که در خارج موجود اند از انجمله ست تعین وجودی و
تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از انجمله ست سرادقات عظمت و کبریا و وسعت
همچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرفه
که انهم از دائره صفاتست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة اما نسبت
مقابله عابدیت و معبودیت معیته بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه ست که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لاعین ولا غیر است
و بالاتر ازان مرتبه ذاتست که در خارج موجودست این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است

ف تعین وجودی
ف تعین حبی

بدریای محیط در گفت نزدیک ست و در حصول و در اثنای این سیر واقعه نمودند که گویا براهی غیر مرسوم
وار بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اولست که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبارات است و نیز
جامع ست مر اصول این مراتب را و اصول انها را و منتهای اعتبارات ذاتیه نست درین مقام ملاحظه
نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا
ذکر یافته و آن ظل این تعین اولست سیر بکه فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
خواهد بود و این عبارت از مکتوب طریقه دویست و شصتم از جلد اول انتخابست از این کلام عزیز الکلام
مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت ست چرا که اگر صفتی از صفات زائده اند که بسبب
باعتبار وجود ها لانفسها در نصف سافل دائره اولی از ولایت کبری ست و اگر از صفات غیر زائد اند
که امتیاز خارجی با ذات ندارند و آن صفات را شیون و اعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی
از ولایت کبری ست صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثمانیه که حیات و علم و قدرة
و ارادة و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات زائده هست و اصول اینهمه در دائره ثانی
و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه صفات باعتبار وجود ها للذات
المقدسه در دائره ولایت علیاست بلکه ذات که درین حد صفتی از صفاتست هم در ولایت
علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم و العلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست لاغیر پس چون فوق کمالات نبوت
در رسالت اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن
و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچونست و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی
گفته اند و اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات زائده و بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات
حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکور و کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم
است نزد اشعری از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت ست پس البته رجوع قهقری لازم

می آید و حل اشکال منحصر درهمین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت حصول آن میسر میشود غیر آن
صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از
ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن
ازین احتمال ابا میکند و انچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم
یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر
هیچ فائده نمیکند چراکه همه اقسام صفات داخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه
دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند ولیس وراء المجموع شئ و نیز انچه تقریر حضرت رفیع الدین در تقسیم
صفات نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و امتیاز خارجی
از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لانفسها
دوم مرتبه وجودها للذات المقدسه سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات
زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی ست پس صفات زائده را دو مرتبه ست وجودها
لانفسها و وجودها للذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی ست که زائده بر ذات نیست و این همه
اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه
در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و در دائره علیاست من حیث وجودها
للذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت
باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آنمهربان فقیر بهمین تقریب کنز الهدایه
مطالعه کرد از ان معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب
ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون
معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن
چه صورت دارد مجدد ما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر
که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته ست و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نیست

آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن ست که در مکتوب بیان طریق تفصیل مذکورست لیکن در ذات بحت بودن آن سخن ست چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از سرادقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله در اراء وجود و عدم ست و دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست پس تفوق حقیقت الکعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت و جز آن دران ملحوظ ست بر کمالات نبوت بچه معنی ست **جواب** این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب جناب عروة الوثقی رضی الله عنه و عن اسلافه و اخلافه نیز حل مشکل نمیشود چراکه بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان فی انست بملاحظه مبدائیت صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات بحت از ان مرتبه علیه همین محل اشکال ست و مغایرت اعتبار سجودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهر حال جوابی که ازینهمه اشکالات تفصی بخشد فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب ست فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطا ست فمن نفسی المظلمة المدنیة الخاطیه اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور نیست حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبود من این جواب را نسبت بخود نمیکردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربانا سخن در صورت انهدام و طن تغایر درمیان شیون و اعتبارات متقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد

و باین تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبهٔ علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که
هم در مرتبهٔ حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق
دارد این هم صحیح شد و اگر نفی کرده شود و گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن
سخن ست چنانچه حضرت عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده‌اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که
عنقا در شکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله
وراء وجود و عدم ست این هم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه
صفت العلم ست که بذات بحت تعلق گرفته و ازان حاکی ست و بعد حصول کمالات نبوت سیرے که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائره لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء است که وراء وجود و عدم ست
و وجود و وجوب هرچند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء اینهمه ست العجز عن الادراک ادراکها
ادراک لاغیر آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که ورائیت نه باعتبار حجب ست که حجب
تمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان
میگذرد که حق تعالی اگرچه از بنده اقرب من حبل الورید ست و حجابها در میان ست از دو جنس ست که
رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة حجابهای
ظلمانی حجاب غفلت ست که ناشی ست از کدورت لطائف عشرهٔ انسانی و حجب نورانی عظمت و
کبریای اوست تعالی و تقدس و چون لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و
نفس پس ده هزار حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه ست فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف
عالم امر در ولایت صغری و کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا آنجا رسد تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر رداء کبریا

عظمت و جلال و ردای کبریای حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که درون
سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند فعومل معهم ما عومل معهم ای فرزند
این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک
درین موطن نیز رئیس عنصر خاک ست متشفق من از سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت
جذبه نقشبندیه و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار نموده بودند مشفقا چون انسان
مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق ست و هر یک ازان بسبب کدورت از مولای خود
یا وجه دا قربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کند
و این عوارض کدورات ازانها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مربیات شان و صفات
الهی اند که داغ ظلمت و کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی
او باشد ظلمت را در مقابله آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه
اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه
تصفیه نفس و عناصر دست میدهد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا
مربای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیری داده ست که از محبت و مصاحبت ایشان
بی اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب برطرف میشوند چنانچه در مقابله
آفتاب بی اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب برطرف میشوند وصل عینی او دست دهد
این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند
در رنگ پیغمبر برآمدند در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم نمودند و از صحابه این
علوم و انوار قرنا بعد قرن باینها بوسائط میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بیواسطه رسیده و این منتج تزکیه لطائف عالم
امر ست و طرق صوفیه چشتیه و قادریه و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مریدان را بریاضات
اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم مدد ریاضات شان میباشد و اگر فقط

معنی جذب و سلوک

ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکنند و مرید طهارت
نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص
یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوک ست
و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجه بکار او سیر دو
که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی کرده در اصول
خود ها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر و فنا هر یک ازان بر حصول شان دست میدهد این را
سیر انفسی میگویند و این جذبت مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی انچه مرید می بیند از استناره و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف خود در خود
می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رض از جناب الٰهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد والبته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه رضی الله عنه را
بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده
که در طریقه نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امرست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع
در تزکیه نفس مینمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امر می درآیند و الی ماشاء الله آنجا
عروج می نمایند ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته ست و این
طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و
مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضایع دانسته اند و بیکار می شمرده اند
بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات
شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون مشروع در سیر عالم امر فرمایند
و در انجذاب قلبی التذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت کنند و بیچونی آن عالم
از بیچون حقیقی باز دارد و در مقام سالکی گفته که سی سال روح را خدای پرستیدم بخلاف بزرگان
این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد و التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان

ور رنگ ریاضات و مجاہدات ست الی آخر کلامہ رضی اللہ عنہ این جماعہ را کہ جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیہ کہ اینہا جذب و سلوک باہم خلط
کردہ اند اینجا حل آن عبارت شدہ کہ در بیان مقامات طریقہ واقع شدہ کہ مجددیہ باہم خلط کردہ اند
واللہ اعلم چنانچہ ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن
و نماز نافلہ در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک ست حاصل آنکہ صوفیان طریقۂ نقشبندیہ مجذوب سالک
اند کہ جذب را کہ عبارتست از برگماشتن پیر ہمت خود را بر ترقی مرید مقدم کردہ اند بر سلوک کہ
عبارتست از ریاضات و فائدہ سلوک غیر از تصفیہ عناصر و تزکیہ نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را
تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند کہ سلوک مقدم کردہ اند بر جذب و فائدہ جذب ترقی
مرید ست از حضیض امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود فانی شوند و ازان ترقی کردہ با اصول آن و
اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق کہ بسلوک مربوط ست سیر آفاقی ست و سیر عالم امر کہ بجذب متعلق ست
سیر انفسی ست و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائرہ ولایت صغری سیر الی اللہ میگویند و سیر یکہ در دوائر
ولایات ست آنرا سیر فی اللہ میگویند ما دامیکہ در عروج ست چون نزول میکنند آنرا سیر من اللہ باللہ
میگویند و عروج عبارتست از استغراق صوفی در مشاہدہ ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و
نزول عبارتست از توجہ بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند کہ اکثری گمان بردہ اند
کہ در ولایت توجہ بحق ست و در نبوت بخلق و ازینجا توہم کردہ اند کہ ولایت افضل ست از نبوت و حق آنست
کہ ہر کدام را از ولایت و نبوت عروج و نزولیست و ہبوطی در عروج ہر دو را رو بحق ست و در ہبوط ہر دو را
رو بخلق غایۃ ما فی الباب در مرتبہ ہبوط نبوت بکلیہ رو بخلق ست و در ہبوط ولایت بکلیہ رو بخلق نیست
باطنش بحق ست و ظاہرش بخلق سرش آنست کہ صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کردہ نزول
کردہ است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقام عروج را تمام کردہ ہبوط فرمودہ ست
لہذا بکلیہ خود متوجہ بدعوت خلق ست بحق جل و علا فافہم فان ہذہ المعرفۃ الشریفۃ مما لم یتکلم بہ احد
فنای نفس در طرق دیگر مشائخ بسلوک و ریاضات پیش از فنای قلب حاصل میکنند و در طریقۂ قدسیۂ نقشبندیہ

مجذوب سالک

سیر الی اللہ سیر فی اللہ

سیر من اللہ باللہ

بعد فناء قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود
که آنچه از سلوک و ریاضات دست میدهد صورت فناء نفس است حقیقت فناء نفس در ولایت کبری و
کمال آن و فناء عناصر در کمالات نبوت است ❊

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین
شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی
در استفسار چند مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم است
علم حضوری و علم حصولی علم حصولی عبارتست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنای
این علم و منشاء آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات
کلیات را انتزاع مینماید قضایا بهم میسازند و از صغری و کبری نتائج بر می آرد پس منشاء این علم
بر مشاعر و حواس است و آنچه علم مغیبات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد
بر غائب است مثلا عمارات و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع
و کیفیات که مشاهده کرده است دانسته در می یابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا حقتعالی در دنیا
لذات و آلام را آفرید و نمونه لذات و آلام آخرت گردانید تا از مشاهده حاضر قیاس کرده جنت و
نار را در یابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتهاء از مناهی بجا آرند حاصل این کلام آنکه
علم حصولی منحصر است بآنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقاتست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی ویسئلونك
عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا آری علم حضوری بروح
متعلق میشود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بیچون و بیچگونست بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث معلوم
میشود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قوتیکه حقتعالی در صماخ مینها

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین جمیع
صفات و صفات الٰهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در نفس
حقیقت نیست چنانچه حقتعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس
کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسماء الٰهی توقیف شرط ست یعنی باسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوای آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست علم
ازین بیان واضح گشت که معرفت حقتعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشیء
وقتی ممکن باشد که آن شیء را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بالعلم حضوری یا بعلمی دیگر
که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع ست حقتعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن را ادراک هم
علم حصولی نیست و لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن الادراک ادراک و چون درک
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از ان محالست و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سر الذات
اشراک ای برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفاد ست از قرآن و حدیث و آن علم شرائع
و احکام از عبادات و معاملات و علم ست بمبداء و معاد و علم توحید باریتعالی و اتصاف او بصفات کمال و
تنزیه او از نقص و زوال بوجهیکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب ست در [illegible]
و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی
قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم درین مقام همین قدر ست که بگویند که
آنچه مراد خدا ست حق ست و دران گفتگو نکنند حقتعالی خبر داده الرحمن علی العرش استوی و ید الله
فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق ست گو معنی استوا و ید و وجه
بر ما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقتعالی و علم و کلام و غیرها بر ما واضح نیست ایمان باید آورد
و تکلم در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بران ناطق ست مثلاً از عذاب قبر و وزن اعمال
و صراط و غیره که در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید

فرقه‌های باطله جبریه قدریه وغیره   که جاها سپر باید انداختن   نه هر جای مرکب توان تاختن
چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالات افتادند از قرآن ثابت است والله
خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست باوجود آن اسناد عمل به بندگان
فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین جبریه و قدریه
پیروی عقل کرده در ورطه ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت اکنون علم باطن چه چیز است بیان
کرده میشود ای برادر حقتعالی میفرماید کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم
آیات دلالت دارند که حقتعالی از مخلوقات قریب است از انها با انها پس ایمان باید آورد که حقتعالی را
اقربیت با خلق و اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسم است بلکه اقربیت بیکیف
که عقل را در آن راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر دران شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر
که مخصوص است بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث
صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت را درجات غیر متناهی است چنانچه لا یزال
بر او دلالت دارد وقال الله تعالی وان الله مع المحسنین وقال موسی ان معی ربی سیهدین
وقال محمد صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و
این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود وجه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست
که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه دران غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و
غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب اند از وی بوی البته علم حضوری متعلق باشد
سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گو از اقربیت
خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری
اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید است حقتعالی میفرماید فبعدا للقوم

علم لدنی و عرفان

الظالمین مولوی روم میفرماید ؎ رو تو زنگار از رخ دل پاک کن ۔ بعد ازان آن نور را
ادراک کن ۔ **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب** ولایت که عبارت
از قرب و معیت ست ثمرهٔ محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب متفق علیه
و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و کشش از
جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل یعنی پیغمبر و نائب پیغمبر
باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء
و یهدی الیه من ینیب دلیل ست بهر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر امت دلیل ست
بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قوله صلی الله علیه وسلم اتبعونی یحببکم الله
و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته دلیل ست بر آنکه اتباع رسول و نوافل
موجب محبت ست و وسیله قرب غرضکه از تاثیر صحبت همت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق تعلیم
شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب**
قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فوائد ست دیگر فائده آنست که اعمال
صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت
گردد و کلفت تکلیفات شرعی از و ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید ولکن الله حبب الیکم
الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون
فضلا من الله و نعمة رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزارها
رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نمایند نرسد ثواب
یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و
باطن تعاضد و تلازم ست هر قدر که شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن

[illegible] سلوک گویند

افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که
انچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاؤه الا المتقون و لکن
اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوریست در بیان و تقریر نمی آید
ان نوع علم حصولیست و حالیست در قیل و قال نمی آید **بیت** این مدعیان در طلبش بیخبرانند * آنرا
که خبر شد خبرش باز نیامد * پس جماعت اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج
و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این از عجائبات
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری و بنا این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
مطالعه عالم مثال **بدان** ای برادر که مثل دیگر است و مثال دیگر مثل عبارتست ازانکه دو چیز از یک جنس
باشند و این در بارئ تعالی و صفات او محالست و مثال عبارتست ازانچه بیان مراد کند با دنی مشابهتی
چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتابست که عالم ازوی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام
سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول
کریم صلی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی
خوش رو دیده پس هر وقتیکه حقتعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی دران هر یکی از دوستان خود منکشف سازد
او را در عالم مثال صورت مثالی هر مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند
که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائرهٔ امکان خالی شده بدائرهٔ ظلال صفات
میرسد و خود را بظلی از ظلال رسیده می بیند که دران ظل داخل شد بعد ازان می بیند که همرنگ
آن ظل میشود و خود را دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد ازان از ظل ترقی میکند و باصل آن
میرسد و دران فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بیشمار فنا و بقا حاصل میکند
ازین حال مولوی روم خبر میدهد **بیت** هفتصد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام
درچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سبحانه

ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبهٔ سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی و هرکه ازین جماعت باوجود غلبهٔ محبت از سعهٔ حوصله مثل پیغمبران در صحو ست میداند که
بنده بنده است و خدا خدا است و آنچه می بینم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینم مصرعه بخواب اندر
مگر موشی شتر شد * فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی
پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق
عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصلهٔ منصور و بایزید مثل کوزه بود در
اندک آب از خود رفته و حوصلهٔ سرور انبیا مثل دریای محیط بود باوجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند ولی
سن مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما سوال از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر
شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی و لا یروی و مولوی میفرماید مستشوی چون پری غالب
شود برآدمی * میبرد از مرد وصف مردمی * در پری این حال و این بود * پس چه باشد اگر کاری جمع ایزد بود
و اگر صاحب مقال از اهل صحو ست قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند
همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصر است و چون دایرهٔ عبارت تنگ است
و الفاظ در مقابلهٔ معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای
آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین در دست عوام نیستند ناچار
بمعانی آن پی نمی برند و هرکس که از آن معنی آشنائی دارد مراد آن پی می برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله
نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان او ست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی
ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردنست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع
باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری هراتی قدس سره میفرماید الهی اولیای
خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هرکه بر ظاهر شان بچسپید بموت آمد

گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الهی اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را
شناخت ترا یافت و هر که آنها را نشناخت ترا نیافت مولوی روم میفرماید مثنوی کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر   در نیابد حال پخته هیچ خام   پس سخن کوتاه باید والسلام
حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر است و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ از اکابر اولیاء الله
باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلم اینست نوشته‌اند و
که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت را اختلاف است
صوفیه بر حقتعالی حمل میکنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چکنم تحقیق این امر نویسند صفا مر
باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حقتعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح تر است اما باعتبار
حدیث پس بغوی وغیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران است
و از غیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی
اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و فشار قول انجماعه نیست مگر استبعاد
نزول و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم است و این استبعاد بیجا است لقوله تعالی
منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات در قرآن انچنین متشابهات بسیار اند الرحمن
علی العرش استوی و یبقی وجه ربک و ید الله فوق ایدیهم و یاتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا
این آیه را بسلم ازان قبیل نمیدارند که بتاویلات رکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیة پس بجهت آنکه سوق
کلام آنست که حقتعالی میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة
فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
جمله علمه شدید القوی صفت است بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل
بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر از شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی صریحست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل و

الا انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر است و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او
حکایت از ان واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد پر متصل جبل عرفات
دیده بود و آن واقع حالیست که جمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثم دنی فتدلی که معطوف
بر جمله علمه شدید القوی است بسبب عطف صفت وحی نمیتواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی
قرب حق است مولوی روم میفرماید بیت اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه
صم بکم عمی فهم لا یرجعون والیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار است صاحب من این گفتگو از فن اعتبار است نه
تفسیر و آن تفسیر قرآن همانست که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرود شده خیار
از عرب گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم از وی پرسیدند
گفت اذا کان الخیار عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکم
عمی عن الحق فهم لا یرجعون عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه
الی غیره چنانچه اعضاء کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء منتهیان
برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقد انامل
بخوانید فانهن مسؤلات مستنطقات یوم القیامة نوشته بودند که متکلمان میگویند الایمان لا یزید
ولا ینقص و در حدیث وارد شده الایمان تسع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تومن بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر و
تومن بالقدر خیره وشره و نیز از احادیث متواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی
آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبائر است انجام او بهشت است لهذا ابو حنیفه

ان الایمان یزید و ینقص

گفته الایمان لا یزید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم
بقلب در ان زیادت و نقصان متصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک ست ایمان نیست و اگر
ریب و شک نیست جزمست ایمانست این حصر دائرست بین النفی و الاثبات پس در ان زیادت و نقصان
گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفهوم میشود قال
الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم
و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که الایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رح
در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چرا که فقط اقرار
باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود فی النار و سبب دخول جنت ست اگر چه بعد
التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از اتیان
اوامر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان را صورتیست و حقیقت
صورت ایمان همین اقرارست و تصدیق بالقلب و حلیه او اعمال صالحه ست و اجتناب از مکروهات
شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان
نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد حسن بصری که سر سلسله صوفیه کرامست گفته که اگر شخصی را یقین
باشد که درین سوراخ اژدهاست پس محالست که آن شخص در ان سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی
انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن مار در آن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که
هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست کامل نیست
ایمان ندارد چون از وجدان دریافته میشود که باوجودیکه بتفصیل الهی بر شرائع و صدق رسول یقین
قلبی هست و معهذا اسد و معصیت میشود پس ازینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقیست آن نفس ست که
اماره است بالسوء هر چند حق سبحانه تعالی بتفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و
نجات از دوزخ مقرر فرموده اند و اینقدر ایمان هست دل بود و لیکن ایمان نفس هم مطلوبست و بران مراتب قرب
میشود قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان اول ایمان دیگر

ظل نبود خالق محمد را چگونه ظل باشد و نسبتی که در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقی برای
آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویه و اولیه و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند
و میگویند که آنچه در دید تو و شهود تو نگنجد و آن غیر حق است آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود برای
آن باید جست ع عکس در آئینه ها نماید مرد سه / در میان بارگاه الست ؛ غیر ازین پی نبرده واند
که بست ؛ ما للتراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفتنی شنود
باید دانست که کشف کونیه و کرامت نه داخل ماهیت ولایت است و نه از لوازم آن ماهیت ولایت
همان حضور بیکیف است و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادات که بریاضت مترتب شود اگر چه گاهی
هم بظهور می آید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صور مثالیه قرب بیچون و غیره مراتب ذات و
صفات در آئینه خیال خاصه اولیاء الله است مولوی روم میفرماید ع آن خیالاتیکه دام اولیاست
عکس مهرویان بستان خداست   لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیاء را کشف الهی باشد و بعضی را کشف
تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیاء باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد مثل
صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه ثابت گشته کسی از ایشان
بکشف الهی تکلم نکرده الا نادرا و الله اعلم۔

مکتوب بست و ششم بنام شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم و بحمده و الصلوة و السلام علی رسوله و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناه
مهربان دوستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند
جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جهال میگویند
که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در
اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع باجاریه النبی صلی الله علیه و سلم که راهیست موصل بخدا
و موصل بجنت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم وینه هست که حق تعالی همه
انبیا را بشاهراه آن امر فرموده وقال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی
الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه
السلام بدان وحی کرده ایم آن شریعت آنست که دین را درست کنید و تفرق روا
مدارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز وحده لا شریک له نگردانید آنچه امر کرده آن
امتثال نمائید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباحه هر کاریکه کنید برای خدا کنید
العلم هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وی از کسی نکنید
عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله
واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من ولده ووالده و
الناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من
کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما
ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه
کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه وقال الله تعالی قل ان کان اباؤکم وابناؤکم
واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها و
مساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی
الله بامره ازین احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود
و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه هست یعنی گرانست بر مشرکان آنچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد آنها را یعنی قبله توجه

یکی ساختن بر مشرکان تقبیلست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را مومن کامل نتوان گفت الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا و نایبان شان و هدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود از ین تقریر واضح میشود که حقیقت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همانست که آنرا فقرا طلب میکنند و حاصل مینمایند و آنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است نه چیزی دیگر که آنرا جهال صند شریعت میدانند از ین واضح میگویم که شریعت عبارتست از ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم و آن چهار چیز است یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچه قرآن و حدیث بدان ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق ذمیمه از کبر و حسد و حقد و جزع و حرص و ریا و سمعه و بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده مثل تجرید و زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از امتثال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست اما این سه دیگر که هست هر یک را صورتست و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال و از [illegible] لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته اسهرت لیلی و اظمأت نهاری فکأنی انظر الی عرش الرحمن بارزا تا که در بند استدلال ست همیشه با بوتانیان و امثال شان در بحث و جدال ست گاهی گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست میدهد و اگرنه دعوی محض ست علمای ظاهر اخلاق سئیه را بد میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق ست اما خود را از ان پاک نمیکنند کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شخصی از اولیای عصر ابو علی ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد این سخن با بن سینا رسید ابن کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و آداب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب آداب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب

نداند بلکه گفته که ادب ندارد که دانستن چیزی دیگرست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح
آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی دوام حضور
و این بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت ست لاغیر فقط اقرار بزبان کردن
تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن و از محرمات بقدر پرهیز کردن صورت شریعت
و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
العباد مخلوقة لله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
[illegible] اهل سنت چنین ست و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا
[illegible] ست اعتزالی هم در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی
[illegible] صوفیه که میگویند کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست جواب
در عالم مثال [illegible] قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشود چنانچه در مکتوب سابق
[illegible] ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رؤیا در منام ست
از انجا [illegible] بوده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین
جزء من النبوة و احیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف غلط
می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیاء الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا
بمعیار شرع باید سنجید اگر موافق شرع هست قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
[illegible] باید دانست و آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط لهذا اولیا
الله کسی را مرید نمیگیرند تا وقتیکه علم ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد
نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت بی صورت دست ندهد پس حقیقت
[illegible] چون روح و بدنست بدن بی روح جماد ست و روح بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت

رسد گفته شود اولیك هم المومنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم
یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم
آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت در یاب طریقت در لغت
نیز راه راگویند واینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه
سلم که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف
از باطل بسوی حق رهنمونی نمود و بکریمه انك لتهدی الی صراط مستقیم مشرف شده و هر
شخصی مسلمان میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آنکس بنور هدایت و کمالات ولایت منور
مملو میشد چنانچه آئینه در مقابله آفتاب میشود و بعد ازان بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف
علوم ظاهری مینمود و بعد ازان در صحبت شریف آنحضرت بسبب بانتها از مهاجرت از اوطان
و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات بجید
کانوا رهبانا باللیل و قیوما بالنهار در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سایر امم افضل
آمدند بهترین اولیا بدرجه ادنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین ست
از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه
عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر من اویس القرنی و عمر المروانی
و تفاضیل درمیان صحابه هم زیاده ازانست که تحریر توان کرد لا یستوی منکم من انفق من
قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و لا
یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله
غرضیکه صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی بدان مرتبه
رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمود در قافله که اوست اگرم ترسم این بس که
رسید زده در بانگ جرسم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند در بیان
نهج استفاده مصاحبت و مکالمت از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و تحسین در قرآن

وبینی وبین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جانرا چکند . فرزند و عیال و خانمان را چکند . دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی . دیوانه تو هر دو جهان را چکند . خرق عادت را نزد اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل حیز و موبز لعب طفلان بیدا شده و از حیث منقصت خود عیب میشمارند ومیگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین نفس را حظ و حب شهرت است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر است در آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله باینحالت فرمود و فیم انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من نمیخواهم که برای خود رسم که انبیاء و رسل بودند آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من الهام معجزات بر انبیاء ضرور است که برآنها دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات ایمان نمی آوردند و اولیاء دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن اینها را کرامت نمی باید کرامت از اولیاء در بعضی احیان بمقتضای حال صادر میشود بی اختیار ایشان آنرا مثل حیض زنان میپوشیدند و میترسیدند اکثر اولیاء که ظهور کرامت از اینها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند که چرا ظاهر ... کردیم

واللّٰه اعلم بالصواب ؛

مکتوب هفتم مولوی نعیم الله بهرائچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فواید دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت بعد از سلام مسنون الاسلام و اشتیاق ملازمت محبت آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه هذا بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر آن حق سبحانه تعالی آن مشفق را سلامت بر مسند ارشاد فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعای خیر میکند کثر الله امثالکم و بارك الله فی برکاتکم مراتب فرزند مولوی نجابت مستن بی بی صاحب

قبول کنند و اگر خواهد بکفر مصر دارد و ایشان را عذاب کند بحجت آنکه ایشان ظالمانند و در بعضی روایات
مسلم آمده که رعل و ذکوان از بنی عصیه چون از آن سر و در غدر کردند و منذر بن عمرو انصاری و جمعی
هفتاد کس از قراء صحابه رضی الله عنهم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را یکماه در وتر
در نماز لعن میکرد و آنزمان این آیه نازل گشته و از لعن ممنوع شد و مروی است که جبرئیل علیه السلام نازل
فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما بعثک لعانا و لا سبابا انما بعثک رحمة لیس
لک من الامر شیء الآیه یعنی ترا حق تعالی برای لعن و سب نفرستاده است برای رحمت فرستاده و سا
در نهج البلاغه است که اصح کتب و اخص است مرویست که چون امیرالمؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل
شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین یعنی من مکروه میدارم که شما سب کننده گان
باشید و جواب لعن آنست که جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول
از صالح بن احمد حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میبرند که ما مردم یزید را
دوست میداریم احمد گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی یزید چگونه بود
و براءت نکرده شود و بر کسیکه خدا در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا یزید را لعن
احمد گفت فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین
لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم یعنی قریب است که روگردانی کنید شما ای مردمان از دین و در
زمین قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شد یعنی مردمانیکه میان [illegible] کردند
و خللها کردند و فساد نمودند و قرائت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه این تاویل است که میخواند ان تولیتم بضم تاء
و واو و کسر لام مبنی للمفعول یعنی ان تولیتم یا ایها الناس و لاة علیهم [illegible] تفسدوا و تقطعوا
اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم یعنی ای مردم وقتیکه بر شما امارت [illegible]
قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد در آیید و در کاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
باشد و کر کند خدا آنها را از حق و دلیل دیگر آنکه حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة ظاهر آنست که مراد از ایذا خدا ایذا اولیاء خداست

ست یعنی بودن اولیاء اللہ و رسولہ و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاص
بر عام است تا اهتمام بانشان عطف جبرئیل بر ملائکہ و مؤید این تاویل است حدیث قدسی کہ بخاری
آورده قال اللہ تعالی من عادی لی ولیا فقد بادرنی بالمحاربة یعنی هر کہ با ولی خصمی
برانگیزد مثل برانگیختن ایذاء امام حسین علیہ السلام کہ سرخیل اولیاء اللہ است ایذاء حضرت
نبی صلی اللہ علیہ وسلم ظاهر است رسول فرموده صلی اللہ علیہ وسلم فاطمة بضعة منی
یؤذینی ما آذاها متفق علیہ یعنی فاطمہ پاره ایست از من آنچہ خوش میکند او را خوش میکند مرا
و آنچہ ناخوش میکند او را واخرج احمد و ابن ماجہ والحاکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی وروی احمد والبخاری فی الادب
المفرد عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین احب اللہ من احب حسینا و بغوی
از حارث روایت کرده ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق
فمن شهد ذلک منکم فلینصره این همہ احادیث دلالت دارند بر آنکہ ایذاء
اهل بیت ایذاء آن سرور است صلی اللہ علیہ وسلم و از ابن عباس مرویست کہ این آیہ در حق
عائشہ نازل شده وقتیکہ منافقان بر وی تهمت کرده اند در قضیہ افک ازین هم معلوم میشود کہ هر کہ ازواج
مطهرات را ایذاء کند ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین است حکم سایر صحابہ
است کہ رسول فرموده صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی اللہ
ومن آذی اللہ فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد اللہ بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن
علی روایت کرده اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیہ بر منبر او
ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انا اعطیناک الکوثر و انا انزلناه
فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تملکها بنی امیہ نازل شده قاسم بن فضل گفتہ مدت
ملک بنی امیہ هزار ماه بود نہ کم و نہ زیاده یعنی از ابتدای سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

از اہل بیت نبوت اہانت کرد و بی حرمتی کرد ناموس آن سرور را و لشکر بر مدینه فرستاد و خرابی
و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روضة الجنة از ریاض جنت خراب کرد و در واقعه حره چندین [illegible]
زبان از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و عبد الله بن زبیر را که نواسه ابوبکر و پسر زبیر [illegible]
بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از عاملان یزید بود کسانی را که در حبس کشته [illegible]
و تابعین یک لکھ و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج عبد الله بن [illegible]
اسماء بنت ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم ان فی ثقیف کذابا و مبیرا فاما الکذاب
فرایناه و اما المبیر فلا اخالک الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب هو المختار بن ابی عبید
ابن یوسف یعنی ہلاک کنند مسلمانان در دیست که یزید روز یکه حسین علیه السلام را کشت ابیاتی
فخر کرد مضمون آن ابیات آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ام از [illegible]
آن ابیات این بیت است بیت ولست من جندب ان لم انتقم — من بنی احمد ما کان فعل
و خمر را حلال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین مسیح بن مریم و علی محمد صلی الله علیه
سلم را بر منبر ها سب میکردند مروانیان هزار ماه و درین گمراهی فرصت یافتند بعد از ان حق تعالی از ایشان
انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از انها باقی نماند و بیست [illegible]
حضرت امام حسین را پیش یزید بیمزید انجامید و چو منشأ الهی فرود آمد بران سوخته مرقوم بود بیت
اترجو امة قتلت حسینا — شفاعة جده یوم الحساب — از ان اهل بیت یزید که این بیت
کرنوشته است گفتا از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است غرضکه کفر یزید از روایات صحیح
ثابت نشود پس او مستحق لعن نیست اگرچه در لعن گفتن فائده نیست لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی آنست

والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة باید دانست هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات علیه [illegible]
غنیمت باید شمرد و طالبان خدا را از جان عزیزتر باید دانست چون زمانه بکمال فساد معهود است [illegible]

زمانه اگر کسی اندک توجه بسوی خدا میکند فیض برکات فزون از حد می بیند پس بالسان اگر بسیار نتوانند ذکر
مشغول بخدا باید کرد و همین شغل ان شاء الله تعالی بمراد رسیدن می آرد و خود و مجدد را هم باتباع سنت و اجتناب
از بدعت زمانه حنفیه و معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن
در حق سائر الناس استقامت باید فرمود و الاستقامة فوق الکرامة سنت تا نقش بر جا بست
تو در دل بغم این آن به که بپردازد — بجای جان چو تو باشی بجان که پردازد — الله معکم اینما کنتم و کثر
امثالکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والحمد لله والصلوة علی رسوله محمد و آله
اللهم اغفرلی ولاخوانی فی الدین وارزقنی وایاهم کمال متابعة سید المرسلین و موافقته
صلی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العلمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلاب المسلمین و ارحام المسلمات و جعلنا من
امة سید الانبیاء و افضل الرسل و الایمان بمن هو الآیة الکبری للمعتبر و من هو النعمة
العظمی للمغتنم و صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و اشکر علی ما هدانی للاسلام
و انعم علی و قضی لی الاقتداء من اکابر علمائه الصالحین و اولیائه الکاملین خلفاء الشیخ احمد
الفاروقی السرهندی المجدد للالف الثانی و السید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی
غوث الثقلین و السید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی الله عنه و عن
اسلافهم و اخلافهم اجمعین و ارجو من فضله تعالی ان یمیتنی علی اتباعهم و محبتهم و یلحقنی بهم
فی دار القرار و ما ذلک علی الله بعزیز - بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله عثمانی حنفی مجددی
پانی پتی می نویسد که عمر این ناسی هشتاد سال رسیده و یقین که عبارت از مرگ ست بر سر آمده وصیتی چند ناگزیر
چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت بعضی از ان برای ذات فقیر مفید و ضروری
و بعضی از ان برای دوستان و فرزندان مفید و ضروریست اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد روح فقیر
از ایشان خوشنود خواهد شد و حق تعالی جزای خیر خواهد داد و الا در عاقبت دامنگیر خواهم شد و اگر نوع ثانی را

رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و دگر نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که
در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند و در چادر در زمانی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنا[یت]
فرموده بودند دران تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است مصر و وصیت نماز جنازه بجماعت کثیر از ام
صلاح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سکهوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد
مردن من رسوم دنیوی مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جایز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زنان را منع
بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و باعتبار خود کردن از کلمه و درود و ختم
قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا باخفا اداء فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة ما تلحقه عن اب او اخ او صدیق · بعد مردن من
در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف وضع تکیه و املاک قصبه که در
ملک خود داشتم آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بعفیفه ... و یک
سهام بفلانه و یک سهام بفرزندان فلانه و یک بفرزندان فلانه فروخته مبلغ ثمن بخشیده هر یک را
مالک حصه ساخته بودم لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصه باولاد هر دو دختر میدادم و باقی را
سه حصه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن
من هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و از مبلغ
عیدین هم قرضخواهان ادا ده بزودی فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در دو دست در بند جهیبه
اسما ثابت ... اکثر نوشته ام و چیزهای مهری بن نزد قرضخواهانست در ادای آن تهاون
ننمایند وصیت شریف حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بقدر خود خدمت کردن لازم و فرض
دانند علی الموسع قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها فتیه در سال تمام ده من گندم و پنج شش
روپیه نقد بایشان میدادم ازین تقصیر نشود و ده بیگهه زمین چاه سیدانی والد والده ... از
طرف خود برای مرزا الالی وصیت کرده بود بایشان سپرند و من از طرف خود بست بیگهه تمام

زمین جاهی عزیز دوع از موضع نگاه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند زمین
کسی هم دیگر و پیه نقد درباره با ایشان سیاهم درین هم قصور نشود موضع نگاه میراث جد پدری جد مادری
من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه وراداى خدمت ایشان
تقصیر نماید خوب عهد دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان
در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت شکل باد میرود
نمیدانند که کجا رفت و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست برسر ما است حق تعالی میفرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت واخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بسی رنج کشی میسر شود
لذات قوی دائمی را برباد دهد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی
و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من جعل الهموم هما
واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه یعنی هرکه مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد و مقصود
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم از دست دهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین است پس خسر الدنیا والآخرة شود
اگر دنیا دست بهم دهد باندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود فقیر بچشم خود هزاران
مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از انها اثری نماند فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت
قضا مبتلا شدند هر چند آنچه باید حق این خدمت ادا نشده خصوصا ازین فقیر به تقصیر که بیشتر
عمر در زمانه فاسد در یافته از جهت نادم و مستغفرم اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام
و از اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک از جهت فضل الهی امید مغفرت دارم
مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما برکت همین عمل جمله مسلمانان بلکه هنود هم هر کس که ملاقات کرد
معزز داشته و غنیمت شمرده دیگر علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن کسی دیگر اند
چه خبر است این دلیل است برآنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دست نمی گذارد

نیست و مصرعه سید هر یزدان مرا متقی ـ پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
طمع و خاطرداری ناحق را دخل نه‌دهد و بروایت معتبر مفتی به عمل نماید از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض
بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بعلت نسب از نظر معیشت نظر سید از تمام اهل رعایت دین باید کرد و نسبت
بکسی که رافضی باشد یا متهم برفض اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و
تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ✤
و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رائح و دیگر باید دانست که اکمل
الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه وآله وسلم هر کس هر قدر با آن سرور
مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات اکثر
همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت در چیزی از ان قاصر است همان قدر ویرا ناقص
باید دانست و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده‌اند گوی مسابقت
برده‌اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان و اگر همت قاصر باشد
از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات
و عادات و معاملات خصوصا در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گو کثرت نوافل و اتیان
مستحبات و کمال اشتغال بسنن در عبادات و عادات از و میسر نشود. رسول فرمود صلی الله علیه وآله
وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
الحدیث فی الصحیحین حق تعالی میفرماید ان اولیاؤه الا المتقون و دوستان خدا را متقیان گفته و تقوی
عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات است نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات
رذائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص دنیا و مانند آن
بعد از ان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند و اگر همت درین مرتبه هم کوتاهی
کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس در انجا اتلاف حقوق العباد نباشد از ان معنا

باید کرد حق تعالی کریم ست و پیران عظام شفیع اند امّا امید عفو ست و حقوق العباد در بخشش نمی آید
آیات و احادیث درین باب بسیار اند این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
من لسانه ویده و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك
در تنها کافیست شعر مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست دیگر از نصائح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود
و زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیزک و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی و شاکر
و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند
مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و
فرمانبرداری و خدمتگذاری راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله
وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و
هم صحبتان و همسایگان با اخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای معاملات
دنیوی تا با هم تعاطی نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه
اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد بیت آسائش دو گیتی تفسیر
این دو حرف ست * با دوستان تلطف با دشمنان مدارا * قال الله تعالی ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بینك وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا
وما یلقیها الا ذو حظ عظیم و اما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه
هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوترست یعنی بدی دشمنان به نیکوی کردن
با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه در میان تو و او دشمنی ست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند
اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا ازین
کار مانع شود از خود بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسیست
که با وی ترا برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشد مثل رفض و ا

وخوارج و مانند آن از انها موافقت نکنند تا که از عقائد فاسد و توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله
تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در هر عصر
ممتاز بوده اند از خاندان فقیر احمد اسد این دولت بهم رسانیده بود و خداش بالیقین رحلت کرد و لیکن آن
وصغوة السر را هرچند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرتست و اینقدر عبارت فتاوی که نفهمید
اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که اینده
اولاً کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی مثمر برکاتست علم عبارتست از دانستن حسن و قبح عقائد
واخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دریافتن
ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمه
اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل
نوشته اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون این همه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن
حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم
از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب. خدای عزوجل آن قسیم طریقه احمدیه و حامی سنت نبویه را
دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت مشام مشرف
ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیر را ده شفقت سامی به نسبت
این فقیر و اولاد تقرر نمود والحمد لله که اهل و عیال این درماندگان سکینه ازین ممر توقعها مستحکم میگردد و احسن الله
الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن درانی و نیامدن او اشارتی رفته بود محمد و ما محمد تا وقتیکه
داعیه الهی برای چیزی مار و نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است ظن و تخمین

نتوان گفت قلمی شده بود که بعض دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست چند که
که زود آن وعده منجز گردد. مولوی ثناء الله صاحب صحیحین استماع نمودند مستعد کتب سته بلکه عشره شده اند
اندرین توجه همت سامی متوقع ست که اینها بظهور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف بندند هر قدری که
وقت شریف گنجایش [illegible] داشته باشد و کلمه بهجت افزای این فقیر شکسته بال میباید بود والسلام مکتوب دوم
نیز بنام مرزا صاحب. خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصا طریقه صوفیه ما و آن متحلی بانواع
فضائل و فواضل را دیرگاه و سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد. مکتوب گرامی ورود
نمود بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد کره اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب
سرور خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید مقصر عنه بزم برهم خورده و
اینجا آمده آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریر مینماید فالق خطرات و مالک ناصیه بتکذیب آن مبشر آن
فقیرزاده ها بالتماس دعا در حق خویش مجتری اند. شاه اهل الله صاحب بعافیت اند مسکین فقیر پرده کرده
میباشند درین بحث چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند
والسلام مکتوب سوم نیز بمرزا صاحب. متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و روی بانی
الطریقه بتوجهات النفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت التیام میرساند رقیمه کریمه در رسید و فرمود
الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کرم فرما باشند آنچه در باب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشرف انور را و ملا اکرم ابواب
مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح ست البته مقصر نخواهد ماند والسلام والاکرام.
فقیرزادگان هر یکی مستدعی دعا ست در اوقات اجابت کرم فرما باشند مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب
خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه و سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد.
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی ثناء الله با رقیمه کریمه رسید خدمت موجب مسرت گردید
قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه
دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجوه می آمده باشد

والسلام - برادرم میان اہل اللہ شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید واری آنست که
آن نیز بهتر شود از جانب فقیر که تقصیر آنجاست بر دو کرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته ام
مکتوب پنجم بخواجه محمد امین در تحقیق محلی از نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید آنحضرت
مذهبی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده [illegible] سوالی کرده بود جواب
آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر است گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال
من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیراکه اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق است و در مدرکه هر آدمی باشارتی بآنجناب واقع است و آن صورت اجمالیه
ذهنیه حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند
ازان اشتغال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر است تا چون مهذب شدند
هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت [illegible] بحال خلف
اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول
طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت باطرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار
طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزاء و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات
مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در جبین هر یکی نوری یافتم
که بآن نور غالب شده است در ریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده و آنرا استوارث
یافتم یا حرف جدید و آن باصطلاح ما نقطه بحت است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت
و علم و دیدم که آن از طریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند
[illegible] فنای بشریت وجود موهوب سینه به سینه

موسی اندر درخت آتش دید + سبز تر شد آن درخت از نار
شهوت و حرص مرد صاحبدل + اینچنین دان و اینچنین انگار

یعنی فنای بشریت وجود موهوب
چیست گفتم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمیه او

یست و آنکه نفس سبعیه او زور آور ترست و آنکه نفس ناطقه او قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود چون توجه کرد و معتقدات شرع را و عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را هستی نماند الا بعد اجازت شرع چه در باب بهیمیه و در باب شهویه و سبعیه و شیطانیه فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام ترقی واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را هستی نماند الا اتصال بی کیف و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا همین یعنی در حق و باقی گشت بحق و اینجا دو راه پیش می آید یکی راه نور القدس و جذبه و محبت آن شاهراهی است بذات بحت دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود بعد از اتمام هر دو راه یا یکی می آگاه باشد او را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمیکند و مثالهای آن را در ... می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس بلکه کارهای مناسب آن میکند و سر و روح بکیفیت اتصال مشرف میشود و با لطیفه خفیه بمعرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این او جز و موهوب گویند و این در بیت اشاره با نسبت

سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب است **گفتیم** بقدر امکان جمع میکنیم در مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر الجمع با قوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدای تعالی آنقدر علم داده است که فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنیم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد لله تعالی۔

مکتوب ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب عزیز القدر خواجه محمد امین سلمه الله تعالی۔ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین اللطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید۔ باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک

لطیفه ایست اما وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد
مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزد دل صنوبریست طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح حیوانی
روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد
ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال ادراک نموده وجهی است از وجوه که
بروح نزدیک است و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور ثمره
طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت
بیشتر بود و فتح کار این عزیز از این چیزها و مناسب این چیزها باشد ان شاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف
مقدر است آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین موطن. مکتوب صد و هشتم بخواجه محمد امین
در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت
صلی الله علیه و سلم بوساطت بعض افراد امت نوشته اند و از آن مستر مراد نفس خود داشته اند.

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوالی که نموده بودید در مکتوب حضرت شیخ مجدد قدس
الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم
صل کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد
و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت
که از اعلی مقامات است مستلزم تفضیل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات و التسلیمات و حضرت
مجدد رحمه الله متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی را آماده
طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان
الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح است در اثبات خلت
مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد. گفته نشود
که مراد از این خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلت مصطلح فلا اشکال زیرا که تشبیه

بخلت ابرا بیعهٔ زین تاویل یا میکنند پس درین مسئله آنچه نزد تو تحقیق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر
رسید که هرچه در رسالت آئینه دقیق تحریر آن باید بنویسم. باید دانست که کشف اهل الله راست و درست
ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات مشبح
بشبحی و در بعض اوقات بحجاب … استبعاد کلام صوفیه اجابه نداشته دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از محاکات لفظی
کرقائل را در میان کلام مجمل و مفصل میباشد پس باید شناخت ادیم که در هر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین
زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب
علو استعداد تعین ایشان و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شد همت بسبب ظهور انتظام ودر
بنوری که از محرمیت حضرت ایشان سر آورده ولاسباب اخری لا الیق ان تخصیها ساعتها در عنوان
حظیرة القدس و شبح آن روپوش آن و منظر آن و تمثیل صورت سرچه از این قبیل شد چون گفته شده است هر
جدیدی که در عالم پیدا میشود و تبادگی بر روی کار می آید نسیمه حظیرة القدس میشود و بسبب محاربت نفوس
بنی آدم که ملائکه و جبر پیدا میشود … روح … که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین نقطه تعبیر نمایند که این
کمالات اعمال آنجناب اجمال شده است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه
تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود و منشا آن محرمیت شخصی
باشد از کمّل و آن محرمیت با آن نور محمدی بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمثابه اعراض آن جوهر اعظم گردد و آن ظهور
خود دست بحسب اطوار و ادوار و طور خود دست بحسب اشخاص و زمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور
و باین قسم استکمال درین بیت با جمال و آرایش حسن دگر در کار شد چشم او برا سرمه ام یا زلف او را شانه ام
چون این مقدمه ممهد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر
آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشارت و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و آنرا
عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را با آن مربوط میسازند و آن معارف فائضه را
در پرده آن الفاظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر
کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفه فائضه سازند پس فیما نحن فیه قامت لفظ خلت و استجابت دعای

اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز شرف ذاتست و محیط آن کمالات
ذات و بازهیر درون آن مرکز دائره تامه که آن مرکز محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت بهم ترکیب
اشاره و اعتبار ست اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت دایت استلاء می اعتراض نقص
اینات و اطفاء اسد و یاد بر و ذنب وجهی ندارد و همچنین ست سخن در حقیقت قرآنی حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه
بیان دائره و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه ست مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه ست مثلا مسائل محبوبیت و انانیه کبری درین دوره مفصل تر ست از دوار سابقه و
حقائق این دوره شرحی مطلبد که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد از خاص این دوره اند و بسا
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و برد
بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مورد او ست و کفران کافرانست
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض او ست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر گر از اشاره رمز که شیخ بزبان فتح
مصدق او ست مثل اشاره توحید شهودی اگرچه شیخ از رمز و ایما دران تجاوز نکرده و سخن بی پرده ادا نفرموده
و مثل قول بحقانیت علماء اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن
آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در نفس
کلیه بسان صورتهای که در مرآة متعین شود و ازین تعین بساطت اولی چند مرحله برتر ست و ایشان هر جا این
مرتبه خبر رسید هند همه است و درست ست و در نصورت واجب ست قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده
و تعلقات متجدده دانسته باشد این ست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق
دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت ست آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن معنی که بتوسط او بعد هزار
سال مردمان حصه از ان خلت یافتند و درینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل اضافیه مثل مقتدا و متبوع شخص
شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمیکه بسبب او جمعی مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا

صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم وابسته بشوم دعوت مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم را خواهد بود انکار
آن مکابره است و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً

مکتوب بیست و هشتم نیز بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت - برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله
مشهود داده از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقایق انواع
بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کنند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید تفضیل نهادن یا صاد را
بر حاء ترجیح دانستن بغیر آنکه نسبت این مرض یا نسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت در حد
ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از ان تعین دیگر باعتبار عروض خصوصیت بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از ان تعین دیگر باعتبار عروض خصوصیت بهتر است و نمیتوان
گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار اشتراک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات
متحاشی است پس مرجع تفضیل بغیر از موطنی که قبول آثار هر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در انجا انفع و ملایم‌تر
باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند از قراین دانسته میشود که لا محاله
کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آنست که گاو و اسپ هر دو با آدمی ملابست دارند
و آدمی استمتاع از هر یک میکند پس باعتبار ملایم بودن با آدمی و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم
که در کار زار و گیر و دار که کار پادشاهان و مجاهدانست نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب
که کار دهاقین و تجارست سود میرساند و فرقه اولی اعظم و اشهر اند از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم
اگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نکند و تحیل که بعض افهام ضعیفه بمشهورات
عامه اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملائمی و منافری که سبب اشتهار آنها شده است نیفتند وللناس فیما
یعشقون مذاهب و لیکن مبحث ما در فرقه ایست که ادنا حقائق الاشیاء کما هی و عار حال اشیا انست و
همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نیز باعتبار حقیقت آنهاست نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی یا باشد
حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقه مطلقه

شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن هایک منافر بود

باین اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی در ترجیح یکی بر دیگری سخن ندارد

باز این اشیاء مفضوله در بعض احیان منسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله مانند گاو چون سقی ارض و

آثار قلبه آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی بوذی محتاج شویم زهر ملایم تر باشد از تریاک و چون

باستنجا محتاج شویم سنگ ملائم تر است از ذهب و فضه پس ملائمت در اکثر احوال و اشرف احوال و اکرم انسان ار

از ملائمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد و پس مضطر شده اند ما دو

نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه ممهد گشت ما که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و

ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی بخودش بلکه باعتبار موطنیست که اثرپذیر از آثار هر دو حقیقت

میشود و آثار یکی ملائم تر است در آنجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین است معنی فضل کلی و

آن موطن جمهور بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم ماخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را و رسوخ

علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان مانند عبارت حد بودن در اصطلاح حقیقت

ایشان را بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مفاسد دنیویه و اخرویه از میان ایشان برانداختن و انچنان مانند

و در اینجا هیچ شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن

نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند و برهمین مبحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که

باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی آدم در طاعت شرائع و اطفای

نائرهٔ نفسانیت ایشان در مخالفات شرائع و مانند آن پس کسیکه در آن تشکیک کرده است بملاحظه قوت قرابت

یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده است و السلام مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن

قرآن مجید و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت

برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده. سوال کرده اند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از کجاست

و حقیقت قرآن چه معنی دارد. بدانند که چون دراز پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقة مطلقه متعین شد کمالی

از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم مشابه

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومیکه صورت آن زمان آنرا اقتضا میکند و افراد
شود بر اقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات دلائل عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعین
و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکوس تجلی اعظم کم در احجار و شبه ملاء اعلی
متعین شد حجت النفوس کی گرفت و پنج علم آنجا ممهد شد تذکیر بآلاء الله و بایام الله و بمجازات المعاد و مخاصمه کفار
و تعلیم احکام در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم مبعوث شدند آن ماده بعد تعینی که از صلب حظیرة القدس برخاسته است و بهم ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده
جبرئیل مقدم ایشان است و درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور
آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و تقویت
غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرناً
بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی
از عالم مثال که مجمع بهاست در عالم علوی و سفلی و برکات ارض بهر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه
تشکلی پیدا کرد پس قرآن قدیمیست باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربیت کلام حضرت حق سبحانه
منزل بواسطه ملک کریم و متلو بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و تفخیم ایشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم
و کثیر البرکات و تلاوت آن مؤثر در درجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی و عالم مثال و من
بحمد الله تعالی مستفیضم ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **بیت** ولو ان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت واجب حمده والسلام مکتوب نهم در تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی روم قدس
سره ابیات اینست **مثنوی** هین بخوان استیأس الرسل ای عمو   تا بظنوا انهم قد کذبوا
این قرائت خوان که تخفیف کذب   این بود که خویش بیند محتجب   در گمان افتاد جان انبیا
ز اتفاق منکری اشقیا   **جواب** الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا
مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را استبعاد معنی
می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که برخی

نسبت کرده شد ایشان را یعنی هیچکدام ایمان آورده بودند چنانکه آمده و بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ به پیغمبران
مخلو ایشان شده اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد ایشان را
یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن
عائشة قالت له وهو یسألها عن قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت اکذبوا ام
کذبوا قالت عائشة کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری
لقد استیقنوا بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك
بربها قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بربهم وصدقوهم وطال علیهم البلاء
واستاخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم وظنت الرسل ان اتباعهم قد
کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك وعبد الله بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی
جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند نحن احق بالشك من ابراهیم
و حنظله گفت نافق حنظلة پس شك و ظن اینجا مجاز است یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد
مانند اضطراب شك کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سایر متشابهات
قرآنست مثل بل یداه مبسوطتان که معنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین
ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا و تلا قوله وزلزلوا حتی یقول
الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
ویجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن الذی هو ترجیح احد
الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف الناس بربهم
انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه میفرمایند
که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال بنده رای العین می بینند و در بعض اوقات
حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین مستور می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت و مید هد یعنی

بہا البتہ اصحاب را بطریق مجاز لفظ تعبیر واقع شد مکتوب یازدہم در ذکر شمہ از مناقب ابو عبد اللہ محمد بن اسمعیل البخاری رحمہ اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امہات مطالب اکثر علوم دینیہ۔ الحمد للہ والصلوۃ علی سیدنا محمد صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لنالہ رجال او رجل من ہؤلاء یعنی اہل فارس و فی روایۃ لنالہ رجال من ہؤلاء بلا شک مذاکرہ میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفہ درین حکم داخل ہست کہ خدا تعالی علم فقہ را بر دست وی شائع ساخت و جمعی از اہل اسلام را بآن فقہ مہذب گردانید خصوصا در عصر متاخر کہ دولت ہمین مذہب ہست پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم پادشاہان حنفی اند و قضاۃ و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد اللہ بخاری نیز داخل ہست کہ خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشہور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بواسطہ این مرد مرادنہ با سناد صحیح متصل باقی ماند شخصی از اہل عصر کہ با اہل حدیث تعارفی داشت با تقلید اکثر متفقہہ عصر ما رحمہم اللہ تعالی جز تحقیق الصواب این سخن فقیر را نہ پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت علم و وی رحمہ اللہ قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقہ و فہم معانی از مخاطبہ آن عزیز روی باز کشیدم کہ فائدہ نداشت و متوجہ یاران خود شدم و گفتم کہ شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد اللہ امام الدنیا فی فقہ الحدیث و این سخن نزدیک کسی کہ تتبع فن حدیث کردہ باشد بدیہی قابل تشکیک نیست بعد از ان چیزی از تحقیقات علمیہ کہ منشاء آن بخاری بودہ ہست حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و دران باب خدا تعالی برچہ خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچہ مذکور شد بغایت مفید ہست اما حافظہ گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکہ حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعای ایشان دستانی از ان باب بقلم مضبوط کردہ شد واللہ الموفق والمعین باید دانست کہ علم حدیث تا صد سال از ہجرت مدون نشد از سینہ بسینہ منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر پایہ پایہ مستحکم میشد و تصانیف مرتب می شدند۔ بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشتند پس اول چیزی کہ پیش از ہمہ بخاری بآن را بسر انجام داد تمیز ہست در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از ان محدثین بر تلو وی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمہ آنکہ بعد تدوین احادیث چون اعیان نظر کردند دیدند کہ بعض احادیث مستفیض اند

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقی مشتهر برآمده
او و در هر دور متزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد از آن **حدیث مشهور** که از حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین
یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در صحیح آنرا غیر حضرت عمر
راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر رض روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین است از وی جماعات لا تعد
ولا تحصی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان تبع تابعین نرسیده و آن بر چند
قسم می باشد زیرا که یا آنست که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد آنچه طرق متعدده دارد و که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود و **حدیث حسن** است آنچه
طرق ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است باز حسن اگر بعضی طرق او همه ثقات متقن
بغیر نکره و شذوذ باشد و روایت از علما معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص میشود باسم صحیح
ثقات و روایت اهل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
مطلق حسن تعبیر کرده میشود و اینست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است که اسم حسن را مشهور کرد
و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده نیز در **حسن** داخل است و قلیل الوجود پس بخاری کتاب
خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول
کسیکه قدم راسخ زده است بخاریست اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث
لناله رجال من هؤلاء درست آید در وی زیرا که ایمان همین نقد است پس تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف
علیه ایمانست لامحاله فکیف که این خصلت مغمور است در خصال دیگر بعد از ان باید دانست که بخاری بعد تابعین
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه
تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابوعبیده در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر
عبدالله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفت احوال

صحابه و تابعین و جمعی دیگر مسائل داشتند در رد یا داد و بمطلب شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و بر تعدیل
شیخ چه بخاری با این همه علوم مدون نزد او تامل فرمود و جزئیات و کلیات انتقاد نمود و پس قدری از علوم با احادیث
صحیحه که بر شرط بخاریست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی [illegible] باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را اندر انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن بسبب شناختن نتواند شد چنانکه اگر کسی گوید
که فلانی قواعد طبیه را که در قانون بو علی گویست انتقاد نموده است بطریق بداهه دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات
فن را مستحضر ساخته است و بمیزانی که در ذهن امتحانی در سینه نهاده هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی
دیوان ابو طیب را انتقاد نموده است بالبداهه دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشاد شعر نیک ورزیده و آنها
[illegible] آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب اسرار احادیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شد و از غیر آن جدا
ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقها و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشد [illegible] ایشان مقتصر بر یک فن است یا دو فن غالبا هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال آثار
[illegible] بحث بر [illegible] بیشتر از بخاری سخن گفته باشد. و نیز انصاف را کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از
احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث
و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر
و [illegible] باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید بار زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون
[illegible] از موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است طریق استحضار احادیث و مسائل
متعلقه بآن تعلیم کرده است طرق استدلال باشارت نصوص و اختراع نموده است آری در استدلال بخاری جنبه
نوعیست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب
و هیچکس نیست از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در میان آمد
و بیشتر آنست که پیش از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد نه تراجم و ترتیب
[illegible] شیئی [illegible] باشد گو شغال در دباغ [illegible] در آشام را با ابن [illegible] مکتوب دوازدهم

در بیان دلیلی واضح برای فرقهٔ ناجیه الحمد لله والسلام علی افضل انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که شخصی
توفیق اسلام یافته در پی تعلیم شرایع اسلام افتاد در پی قول شخصی از شیعه باو برخورد و گفت اسلام طرق متعدده
دارد و صائب‌ترین طرق و بهترین طرقها طریقهٔ شیعهٔ امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمهٔ اهل بیت ست و اهل البیت ادری
بما فیه زنهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرایع اسلام بر طریق امامیه ترا تعلیم نمایم
بعد ازان با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق
اسلام ست زنهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید
آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو در ملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش
ایشان بکن ببین که کدام یکی را ترجیح میدهند و کدام یکی از اظهار عقیدهٔ خود درمیان ایشان
خائف و هراسان ست پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه
گشت راقم این حکایات خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بر آن
اعتماد نموده امری خطابی بلکه شعری ست اعتماد را قابل نیست زیراکه در بلاد ایران اگر این تنازع
واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسا بدعات شایعه که عموم ناس بدعت
بودن آنرا نمی دانند و در استحسان آنها افتاده از و همچنین ست کلام درمیان مذاهب حقه فیما
بینهما کما لا یخفی بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی
قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت
امر مهتدی شد و اگر نفس و شیطان ازان باز داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که
معذور نباشد بعد ازان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد از فقیر حقی عند طلب
کشف آن نمود گفتم درین مسئله و در سایر مسائل که موقوف علیه شرایع باشد بلطف الهی مقتضی
آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض
افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد بواسطهٔ نفوس یا الفت بسوم

بالغ اتباع حجت قاطعه می گردد هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم
بحقیت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام قرآن و چنگ زدن بفرمان رحمت مهداة علیه
و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزے که عقل آنرا بر خود واجب میگرداند آنست
که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الٰهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل
و جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در شخصی ست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را
باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزے که ما آنرا بگوش خود
از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن سوی شرح روایات ثقات
نمی تواند بود و **ثانیا** بر خود لازم مے گرداند که اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم میباشد
نقل لفظ صاحب ملت و آن چند قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن
و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار لفظی را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز
چند قسم می باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزے که این دین صاحب ملت ست و ماخوذ
از وی ست و اتفاق اکثر بوجهے که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر
در حل و عقد جمعی هستند که قائم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای
جماعه از مترسمین بملت نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان
دیده نشده و مترسمین آن ملت بایشان متوجه نشده اند پس قول این جمع اقل و احقر ست
از آنکه در حل و عقد تاثیرے داشته باشد قسم دیگر خبریست که اختلاف فرق ملت در آن واقع شد
بر دو قول یا سه قول و هر یکے برائے خود دلائل در روایات تقریر میکرده باشند پس از آنچه از ملت
متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او بار شود داخل اخبار
از صاحب ملت و حجت خدائے تعالی بالزام مثل آن قائم ست برین قاعده تخریج باید کرد
که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقائد و غیر آن قطعی ست و حجت بمثل آن لازم و آن جمله
امهات اخبار مخرج است از موجب آن نتوان گزاشت و **ثالثا** عقل تو شناسد که اختلاف

فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم ست یکی اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرائع یا در تطبیق نصوص شرائع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کنند
الا از حقیقت نابت و غیر نابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را فرستاده
است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر
الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق
اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن را حال ادراک کرده اند اگر ادراک نکردند پیغامبران متنبه
می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها
متعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است یا رسانید لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع
بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت و قصد
حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات
پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقی متصوری که باشد و اخذ معانی
شرع از هر صحابی و تابعی که بسمت حفظ دین و ورع و روایات متسم شد و طبقه اولی را پیشوای
خود ساختند و ایشان را نقص نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند ثوابت و اگر
حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا
تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
بر سنتی یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل
بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان نوابت اند پس
نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف

ایشان تابعین برانداختن ست از اختلاف حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا نکند
اختلاف مقبول ست و رالمحا عقل بتصدیق می کند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت
از حمله دین و حمله علم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم در آن معاذ در واشتن هر کس هست و اختیار
راشبه باصول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و اینکه گفتم که شیعه از
نوابت اند جهت آنست که مذاهب ایشان مبنی ست بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
هر وقت امامی پیدا می شود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه می باشد بر وی ایمان فرض ست و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس
ایشان احداث عقیده کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشند
دیگر شیعه می گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
معتبر نمی دانند الا روایت ائمه خود را و این علامت نوابت ست و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث
را مشروط می گردانند بانکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نوابت ست
دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس به هدایت
ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت برآمدند
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود تعالی
از یک زاویه جهنم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین معتزله از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست
که جز طبقه اول را قبول نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر صرف نمایند و همچنین جماعتی
از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرائع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بمقابله
فاسده خود حمل نموده اند و می گویند که مقصود اعلی علم اتحاد ست و تکلیف شرعی برای تفسیر نفس ست

از نواصب اند بلا شبه زیرا که اگر کسے دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا ازین مقصد بوے استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین زیدیه از نواصب اند که قائل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل مهجه در نصرت عالم
فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بے شبه قول محدث ست و محال مے نماید که شارع بوجوب نصرت
این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند همم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از هر طریقے معتمدی
که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای آن که این اخبار تشریح
و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا آرای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که بمقتضای
بشریت جوشیده و ایشان در آن آراء بحکم ضرورت اختلاف امزجه مختلف شده اند متوجه نگشته
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را با شریعت چه کار این علما هر چند نظائر
با یکدیگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در نموده خلاف ست و در
حقیقت باتفاق این جماعه بے شبه از جمله ملت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصرهم و
خذل اعدائهم و آنکه گفتیم از هر طریقے معتمدے که باشد روایت می کنند کلمه الیست مجمله تفصیلش آنست
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت الا
انقسم خلافت از ایشان چگونه منتظم شد و در روایت حدیث اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن
می کرد و هیچ کس از جماعه که در خطب او حاضر می شدند انکار نمی نمود بر خلاف آرای خاصه او که دائر
لم و لا نسلم در آن آراء متسع بود کما لا یخفی بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات محدثین
محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقے دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه باتفاق
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل زبانی عام
شده و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریری فرمود و از هیچ احدی قدحے
در آن اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرای خاصه او که در دار و گیر لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی

جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق داد بعضی بعض
را مشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار نیافتیم اللهم الا اختلاف یسیر که از نحو
تعدد روایات است کما لایخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت
عائشه و ابو هریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و غیرهم را از
سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان
ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را متلقی اند از
جمله حوین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال
فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آن است که بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد
حاملین ملت را از ثوابت شناسند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از
روی کار برانداخته شود این است علمی که خدای تعالی تکلیف را بر آن دائر ساخته است و در اذهان
ایشان اصل آن را مرکوز نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری می طلبد والحمد لله اولا و آخرا
و ظاهرا و باطنا. مکتوب سیزدهم بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا
بن سید محمد آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله النقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین
سیادت و نجابت مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه متضمن
کلامات رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که با یجاب ازلی حقایق موجودات و صفات
آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این نسبت حقیقی است در نفس الامر هر که کشف او بمرتبه
فوقانی میرسد محض اسباب می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم است و نام آن
حقیقت بعرف با تدلی کل است فرود می آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق است از جهت قصور
ظهور حضرت حق ۱۲
نفس ناطقه همه را دفعة واحدة نمی بیند دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب میگیرند و بشرط
شرع تقسیم می شوند سؤال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جایز نیست چون در هر جا به حقوق تمام

شکر موجودست بسبب تقسیم سپرکیے از حق دیگری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی
دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت و اسلام بدست
همراه آینده امیدوار احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند

مکتوب چهاردهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رحمه سلامت آگاه حقایق و معارف آگاه سلمه الله تعالی. نوشته بودند که ادراک مشهود میشود که ذات مبدأ آثار نار دارد با آتش که اثر او سوزش است فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد لهذا سبب ظهور مراتب غیر متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که سوزش است سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور استعدادات وجوبیه است در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قائل بوحدة وجود و چه قائل بوحدة شهود همه بران متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شده ضوء مصباح و زجاجه یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه ها سرخ و سبز و زرد باشند رنگهای مختلف پیدا شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشته اند دو چیز مشهود می شود ذات حقیقی که نور دقیق است و صفات در زبد و فرس و حجر وغیره مشهود می شود و در آن میان بنظر دقیق ذات هم مشهود می گردد. و سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر است. سیادت مآبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است غلطی واقع نشده و این همه لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه همچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استغراق تمام شود طول و عرضی دارد بالجمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق است

و چون مراتب وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و غرور دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد
احکام شریعت راست آمد والسلام **مکتوب پانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح
حقائق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة مدتی گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر
نشنیده بودم الحمد لله که نامهٔ نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت سید مرا اجمال و عالم را
تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استفسار ان تفرقه و حزن میخیزد این همه
موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی
آن موقوف بر استعداد است و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی
نمی شود **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه
سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در
مبدء می بینید و مبدء را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت است که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق
در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن
ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه
دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه
نمایند الحمد لله علی العافیة مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور
و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
کل بجانب مبدا مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت
با این تجلی چه صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در

زمانِ آینده نیست بلکه بالفعل هست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکن را باعتبار ذات او این
که نیست و باعتبار موجد است که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکن را باعتبار تحقق خود با مبدا
دو نوع ارتباط واقع ست یکے آنکه از مبدا برآمده دیگر آنکه بمبدا بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدا
هر دو حیثیت ثابت ست چنانکه ده را با یک دو ربط واقع ست یکے آنکه یک را چند بار گردش
داده و دیگر آنکه چون ده تمام شد یکے گشت از عشرات الحال همین قدر باید فهمید ثانی الحال صورت
مبدا و مرجع بوجه دیگر نسخ خواهد شد والسلام مکتوب صد و پنجم نیز بجواب عرضداشت شاه
ابوسعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکا
بر سید ابوسعید سلمهم الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند
الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطرفین نامه مشکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه
خفیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الهی بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم ست که
اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد در حالت اولی منظور بوده صفات
مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ظهور به نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه برآمده و ثانیا
ذات مبدا را بغیر ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
بلطیفه خفیه می کند اما حالت ثانیه بلندتر ست از حالت اولی بعد ازان دیدند که از میان ایشان نوری
میل می کند بجانب مبدا و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش ست از
حیرت بهت بالجمله آنچه خدا تعالی عطا کرده است نعمتی ست عظیمه بر آن از جان و دل شکر کنند توقع
مزید باشند آنچه از نور محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش ست از نسبت اکملیه
سابق آرزوے این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد براے خفقان خواندن یا حمید مفید
خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی
ایشان متفکر نباشند هرچه میگذرد همه حکمت حق ست زیاده نسبت شما هرچند بالفعل وجه نافعیت
او معلوم نباشد از بعد روشن خواهد شد والسلام فقیر بادا والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر

استند که دعای مومن برای برادر غائب مستجاب است۔ مکتوب نود و نهم نیز بجواب عرضداشت
سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
عبدالله عفی عنه بعد سلام مسنون التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم
العافیة لنا و لکم بعد اشعار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوله ضروریه رسید چون مشعر
بعافیت و سلامت ایشان بود و جمعه اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الٰهی شد نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود می شود کنت کنزا مخفیا اشاره باوست بعد ازان انوار صفات
که مبدأ افعال ست بنظر می آید فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد ازان تاثیر آن صفات
در خارج بحیثیت آن صفات جری می گردد فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این همه معارف حقه ست
شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت
ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل صفات بوجه نیاید و درین صورت
خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل بعید صاحب من این سخن را بتاویل ورد
در یابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شی واقع شود قدرت الٰهیه
واسع ست عالمی را بیرون از جهات و محدد ایجاد میکند و اعدام می نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم شود
چه باک. باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام ست بهشتی یکبار
میوه می خورد میوه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر بار تبدیل
مینمایند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها روح شخص در بهشت در یکصورت در می آید
باز بشکل دیگر می نماید باز باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و بیک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند همچنان
این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حال موجود و معدوم می شود بالجمله
باین فکر خاطر خود را خوش نکنند همان شهود خود را محکم گیرند والسلام ۔

مکتوب مدنی

مکتوب ملقب بمستجم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم دہلوی عفا اللہ تعالیٰ عنہ وحقق لہ ما یحبہ
ویرضاہ الی افندی اسمٰعیل بن عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصلہ اللہ تعالیٰ الی ما یرجوہ ویتمناہ
اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو واصلی واسلم علی نبیہ المصطفیٰ وآلہ واصحابہ اجمعین
قد وصل الی کتابکم الذی سالتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکرہ الشیخ الاکبر واتباعہ وعن
وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجدد وہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالیٰ عن الجمیع وارضاہم
فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان ولکل قرن علما اصابہم فی تقاسیم رحمۃ اللہ عز وجل وان
تاملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع
عنہا کثیر بحث وانہ لم یزل الہام الحق یبرز فی صدورہم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ
لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجمع لی [illegible]
علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا ومنقولہا ومکشوفہا وینطبق بعضہا علی بعض ویضمحل الخلاف بینہا ویستقر
کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقہ والکلام والتصوف وغیرہا بحمد اللہ و
توفیقہ واعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قال الخضر علیہ السلام کبحر لجی لا مبدء ولا منتہی لہ وان المتکلمین
بہا کالابرۃ المغموسۃ فیہ لم تنقص من البحر شیئا او کالعصافیر تشرب منہ حاجتہا غیر منتقص وکل
احد لا یخبر الا عن کمال دون کمال ولا یصف الاجمالا دون جمال ۵ وعلی تفنن واصفیہ بوصفہ
یفنی الزمان وفیہ ما لم یوصف ❊ وفی مثل ہذہ المواضع یتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط
اشارۃ کل واحد والموضع الذی اخبر عنہ جعل کل قول قیل فی محلہ وصدق الجمیع ومن ہالہ اختلاف
العبارات وتنوع الاشارات ولم یقدر علی الخلوص منہا الی خبر الاختلاف ہنالک بقی فی حیرۃ حائرۃ
مثل ذلک کمثل اناس عمیان التفوا الشجرۃ یلمسونہا ویذوقونہا فوجد بعضہم اوراقہا

ر بعضهم اعضائها و بعضهم ازهارها و بعضهم ثمارها ثم تعدد اتحادثون فقال بعضهم ان الشجرة
احسام لمس و قال الآخر انما هی اعواد و قال بعضهم انما هی فی غاية اللين والنعومة وقال الآخر
فی غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر فی غاية الحلاوة وقال الآخر فی غاية المرارة والعفوصة
وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت
افادلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان
دونهم فی كثير من الاوصاف التی يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال
السمع والذوق واللمس فقال كلا كم جميعكم صحيح فی الاصل خطاء باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول
الی مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن
قد يجئ كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطاء فی توجيه كلام القدماء وتعيين مرامهم وهذا الخطاء لا يقدح
فی معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شبه من الاجتهاد
والتحری الذين يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود
لفظان تطلقان فی موضعين فتارة تستعملان فی مباحث السير الی الله عزوجل فيقال
هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذاك مقامه وحدة الشهود ومعنی وحدة الوجود ههنا الا
ستغراق فی معرفة الحقيقة الجامعة التی تغيی العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والمعانی
التی تعرفه التميز وان منبهة عليها الشرع والعقل فيجران عنها مبينان لها انهم بيان وافی
[illegible] وهذا مقام محل فيه بعض السالكين حتی تخلصه الله تعالی منه ومعنی وحدة الشهود والجمع
بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من الوجوه كثيرة بوجه آخر
وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوری
قدس سره وتارة تستعملان فی معرفة حقائق الاشياء علی ما هی عليه فيطروا فی وجه ارتباط
الحادث بالقديم فيقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة فی حقيقة واحدة كما ان صورة
الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردات علی الشمع والطبيعة الشمعية باقية فی جميع

الحالات لكن الشيخ لا يسمى باسم التماثيل الا بتلك الصور المتوازة عليه من تلك الصور في الحقيقة
هي التماثيل لكن لا وجود لها الا انضم ضميمة هي الشيخ وقد وقع عند آخرين ان العالم عكوس الاسماء
والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها
عدمها وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مراة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
الحقائق الامكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والاخبار ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سابق لمو
عنه يحتاج الى التفصيل فاستمعوا لما اتلي عليكم باذان واعية اعلموا احكم الله ان اول ما يفهمه المسلم
يتفطن اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يتخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود خبير
شمل سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذي يجده
في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به
الشرع الناس والشرع الآلهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشيء المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهتدي اليه
فطرتهم وهو مستكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة وشارة
صادقة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قائم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان يتحقق الزمان
ويجيء حدوث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد الى
المغناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت باصدق ما قال

بعضهم ؎ لقد صرت مقناطيسها فقادها ؛ تجذبک ایا ما الیک تمیل ؛ فسمی الحق عز وجل
الوصول الی ہذا التجلی بعد الموت بلقاء اللہ وجعل کل ما یعین الانسان علی ہذا الوصول ویبلغه
سدرة عنده طاعة وجعل کل ما یبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والی ہذا المعنی اشار النبی صلی
اللہ علیہ وسلم حیث قال ستروں ربکم عز وجل کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی رؤیته
فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وہذا التجلی ہو میزان
الخیر والشر کما اشرنا الیہ وہذا التجلی ہو الذی ینطبق علیہ الاسماء الالہیة التسعة والتسعون
وہو الذی اخبر عنه النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین سئل این کان ربنا قبل ان یخلق خلقه فقال کان
فی عماء ما فوقه ہواء وہو الذی اخبر عنه الصوفیة بقولهم ان الوجود ظهر فی مظہرین مظہر واجب
له التاثیر والانعام والانفعال واللوث وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق الانبیاء
والاولیاء یدل علی ان ہناک ارادة متجددة انتہی فمن اثبت ہذا التجلی کما ہو اصحاب الفطرة
التی فطر اللہ تعالیٰ الناس علیها ووافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم ومن لم یثبته
اخطاء الفطرة وباین الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم وصار زندیقا دہریا وکذلک
کل من انکر علما او دعه الحق فی جبلة فطرة الانسان وادار علیه التکالیف فهو الزندیق وکذلک
من العلوم ان الفطریة التی یکون منکره زندیقا ان حقایق الاشیاء وجودات خاصة یدور علیها
خواصها کالنار یحرق والماء یطفی والزنجبیل حار والکافور بارد والصلوة خیر والزنا شر فمن لم
یقل بذلک قامت علیه الحجج من نفسه علی نفسه وکذبته الدلائل من نفسه علی نفسه ووقع فی ورطات
من تہافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع علیه الصلوة والسلام انه یمنع التعدی
من طور الفطرة وینهی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیة یعرفون النهی انما جری علی
العقل وعلی الصورة الانسانیة فلو ان انسانا استعمل فی ذلک عقله فخاض فی ذلک بعقله
وخاض فی ذلک بما ہو انسان کان منهیا عنه لکنهم یخوضون بطور وراء طور العقل وبما هم
من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احکام ہذا الاصل الذی جبلوا علیه فی علم آخر

وهو ان الاشیاء المعقولة والمحسوسة مشترکة فی الوجود وهو المعنی الذی به تفارق هذه الاشیاء
المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انه لیس بموجود وقد نتصوره ونعقل انه موجود و
لابد ان المتصور الثانی یفارق المتصور الاول والذی به تفارقه هو الوجود وهو الذی یکون
مبداء للقابلیة والفاعلیة فی هذه الاشیاء ومتمایزة فی الماهیات وهی الخصوصیات الزائدة
علی الوجود والامور التی بها تسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر بهذه الاسماء والتی بها تقدر
فی نفسها لکل منها من الاحکام والآثار ثم اختلفوا فی حقیقة هذا الوجود وکیفیة انضمامها فقیل
الوجود امر انتزاعی تتصف به الماهیات والجاعل لم یجعل الماهیة ماهیة ولا الوجود وجودا
لکن جعل الماهیة موجودة اقول هذا القول صادق فی نفسه خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود
فیه وباعتبار ذکره فی مبحث الوجود الحقیقی فانا ندرک لا محالة امرا انتزاعیا نسمیه بالوجود
ونصف به الماهیات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل جعل الماهیة واصدارها من نفسه
ولعدا اصدارها نظر الناظرون الی بعض احوالها من ظهور الفاعلیة والقابلیة ونحو ذلک فارتسم
فی صدورهم عند ذلک صورة تسمی بالوجود اقول وهذا ایضا قول صادق فی نفسه خطاء
باعتبار حصر معرفة الوجود فیه فانا ندرک قطعا امورا متمایزة فی الخارج نسمیها بالاسماء المختلفة
ولا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هنالک وجودات خاصة نسمیها بالماهیات محفوفة بین
وجودین آخرین احدهما الوجود الوحدانی المنبسط علی هیاکل الموجودات وهو متقدم علی الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعینات لبعض عمومه حاصلة من ارتباط معلوم الانیة
مجهول الکیفیة بینه وبین الماهیات التی هی شئون هذا الوجود المنبسط وصورته العلمیة و
ثانیهما الوجود المنتزع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا فکل واحد من هذین القائلین
اصاب الحق واخطاء فی الاکتفاء بما لا یشفی علیلا ولا یطفی غلیلا وقالت الصوفیة القائلة
بوحدة الوجود والشیء الذی یکون فی الخارج ویترتب علیه الآثار الخارجیة لا یخلو اما ان یکون
فی حصوله فی الخارج وفی ترتب الآثار الخارجیة علیه محتاجا الی ضم ضمیمة اولا یکون محتاجا

الی ضم ضمیمة فالاول ہو الممکن و الثانی ہو الواجب وقد ادرکنا بذوقنا ان ہذہ الضمیمة ہو الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات وہو شئ قائم بذاتہ مقوم لغیرہ ولیس متعینا فی نفسہ مخصصا بنوع من الآثار المعلومة عند الناس لکن لہ تنزلات علما وعینا فبتلک التنزلات صار متعینا مخصصا بآثار خاصة واول مراتب تنزلہ تجلیہ بنفسہ بشأن کلی لا یخرج عنہ شأن البتة ثم تنزلہ الی التفاصیل تلک الشأن الکلی فی العلم دون العین ثم تنزلہ فی تلک التفاصیل فی العین کما کان فی العلم حقایق الممکنات عندہم ہی صور تلک الذات المتکثرة بتلبیس الشیون و الاعتبارات فانا علم بنفسہ متلبسا بہذا الشأن کان ذلک حقیقة الممکن واذ اعلم بنفسہ متلبسا بذلک الشأن کان حقیقة لممکن آخر ووجودات الممکنات ہی ظہور الوجود فی تلک الحقایق فاذا اجتمعت شروط وجود ممکن وارتفعت موانع وجودہ حدثت لہ نسبة خاصة مجہولة الکیفیة معلومة الانیة بذلک الوجود فصدرت من الوجود آثار مختصة بتلک الحقیقة واقتضی الوجود ایاہا بواسطة تلک النسبة الخاصة فیقال عند ذلک تنزل الوجود وتعین وظہر فی مظہر خاص فمعنی الظہور تمیزہ وتعینہ واقتصارہ لنوع من الآثار دون غیرہا ومظہر الشئ وصورتہ المحملة التی تعین بہا وتلبس باحکامہا وآثارہا اقول ہذا القول صحیح عقلا وکشفا فانک اذا قلت ان المتحقق فی معرکہ القتال لیس الا الجسم فہو القاتل والمقتول وہو آلة القتل وہو الراکب وہو المرکوب وہو السرج وہو السیف وہو الرمح وہو القوس وہو السہم وہو الرامی وہو الہازم وہو المہزوم وہو الصائل وہو المصول علیہ غیر ان الجسم لم یستحق اسما من ہذہ الاسماء الا بکیفیة خاصة ومعنی خاص واذا نظرنا الی تلک الکیفیات مع قطع النظر عن اقترانہا بالجسم کما کانت معدومة ولم یصدر منہا آثارہا واذا انضم الیہا الجسم صارت موجودة وصدر منہا آثارہا والجسم محل تلک الکیفیات والحامل لہا المستعد لتلک المعانی فی العقل والتقدیر قبل الوجود الخارجی ثم تکون تلک الاشیاء عند الوجود الخارجی وتلک الصور المتکثرة اعدام محضة ان لوحظ الیہا مع قطع النظر عن الجسم لم یکن لہا تحقق وکانت موہومة وان لوحظ بضم ضمیمة وہی الجسم کانت موجودة فاذا

سار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى به الاسباب اعنى النجار والحداد والخشب والحديد
والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذي هو السيف
والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك
المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح هو ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح حمله اشتقاقا
الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام السيفية
من القطع وغيره فقد تعين بتعين خاص وبرز في بعض صوره المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص
هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات لفظية ترجع الى
الوضع العرفي لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود ومعناه
المتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها
منشأ انتزاع في الخارج او هي بمنزلة انياب الاغوال لا اشتباه ان بديهة العقل يحكم
بالاول ويمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ
الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه
وآثاره فان الحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك على قانون طبيعة ثابتة في نفسها
يعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يمكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا
من مرتبة او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة
وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان الشيء
يكون هو هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد وكذلك في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان نخلة
ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا او السدرة ان وجدت فان ورقها كذا
وكذا فقد اثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج اولا كما ان الملازمة في قولنا
لو لم يشأ الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم تتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الانبساط وهذه الملازمة
واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة والمتتبع يستبين

بشاہت وکذلک مخترعات الذہن مما ینقطع بانقطاع الاختراع ولیس لہ امام تقیدی بہ العقل
فی تصورہ ذلک الیس لہا ثبوت وبالجملۃ فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعلہ موجودا
ولنبحث عن ہذا الثبوت وعن ہذا الوجود ای شیٔ یتبعہا فالذی وقع عندنا ان الوجود متبعہ
مصادرہ الجود امنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس الرحمانی او النفس الکلیۃ ایا شئت فقل
عباراتنا شتی وحسنک واحد ÷ کل الی ذاک الجمال یشیر ÷ وہو صادر من الذات الالہیۃ
وان الثبوت منبعہ اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی وہو الذی تسمیۃ
الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیا لکنہم یریدون صدور الاشیاء منہ
مرۃ واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک بمثال اذا وضعت
الخاتم علی الشمعۃ انتقش فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف الظاہرۃ فی الشمعۃ انما
کانت لعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ وانما وجدت عند اجتماعہما وانطباق احدہما
علی الاخر لکن للخاتم استعداد قائم بہ منذ کان الخاتم انہ لو انطبق علیہ شیٔ سواء کان شمعا
او طینا فانطبع منہ علی ذلک الشیٔ صورۃ الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبلہ فی
نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من
حیث الثبوت ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ وہذا ہو الذی تسمیۃ الصوفیۃ بالفیض
الاقدس والحکماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یفطن
بما لا یعقل الا الافلاک ولیس ہناک الا اربعۃ اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس
الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل بواسطۃ والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ
کما قال مولینا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامہ ذات مع الصادر الاول علۃ تامہ آن موجود است
کہ در مرتبہ ثانیہ ظاہر مے شود وہمچنین ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ امری ثالث است
انتہی وکما یشاہد بالحس ویدرک بالعقل فانہ حاصل من انکاح الحاصل بین الہیولی والنفس
فمن ذلک [illegible] قریب من النفس قد ظہر فیہ احکام الہیولی اکثر ولیس الہیولی الا التشخص فکلما دبار رقت

صدور ہذا الاشیاء وتمت علیها بہذا الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتۃ من قبل القائمۃ
بالذات الالہیۃ فعبروا عن ہذا المعنی بقولہم وان ظہر الوجود بحکم ظہر باطن الوجود واثہ وقعت
بین ظاہر الوجود وباطنہ نسبۃ معلومۃ الابنیۃ مجہولۃ الکیفیۃ وقالوا الاعیان ما شمت رائحۃ
الوجود ویریدون ان الذی یصدر منہ الآراء انما ہو الوجود فقط لکنہ ظہر علی قانون باطن الوجود فہذا
القدر من وحدۃ الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حولہ جمیع الطوائف من اہل العقل فمن قال بان
الذوات متحدۃ فی الذاتیۃ مختلفۃ فی الاوصاف انما اراد ہذا المعنی ومن قال بان العالم متعین فی
الہیولی الاولی والصورۃ العامۃ الجسمیۃ لم یبعد من ہذہ القاعدۃ کل البعد وقد اعترف بمقدمات
ہذہ القاعدۃ من حیث یدری اولا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشیء عین
حقیقۃ لا یصادم ہذہ المسئلۃ وکذلک القول بان الوجود صفۃ انتزاعیۃ لا یصادمہا ولکل قول
محمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلۃ مشکلۃ قد صعبت علی الفرقۃ القائلۃ بوحدۃ الوجود وہی ان ہذا الوجود
عین الذات الواجبۃ او صادرۃ منہا بطریق الابداع ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم
من الطرفین لا یخ من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبہۃ ان حال الانسان
بالنسبۃ الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشیء ولا بشرط الشیء غیر حالہ بالنسبۃ
الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدۃ الحقیقیۃ والکثرۃ الاعتباریۃ والحال الاولی
لا یخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیۃ یخرج عن ذلک فاذا استقرانا مراتب ظہور الشیء فی
مظاہرہ وتعینہ فی بعض محالاتہ وجدنا ہا علی منزلتین احدیہما المنزلۃ التی یعبر عنہا بالصدور
والابداع والثانیۃ المنزلۃ التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری ولعل ہذا القول اختلف اقوالہم
فی الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب
انہ صادر من الذات الالہیۃ وقال مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالہیۃ و
الصادر الاول اعتباری فی شرحہ للمعات بعد ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست
کہ فیض ایشان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط برحقایق ممکنات بدین نسبت

از امور اعتباریہ ست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد وفی نفسہا از امور حقیقی
انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا
محالۃ وان کان اسم التنزل التعین یشملہ والاعم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری
المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک بین کل خاص عام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیۃ
لا یقال الصوفیۃ یلتزمون ان الحقایق الامکانیۃ اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا
نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر الماء وہما غیر الہواء وان الانسان غیر الفرس وان کان الوجود
یشملہا کلہا فلاجرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لا ینحسم ہذہ التغایر الذی یکون
منشاء الاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ المعنی بحقیقۃ
الکثرۃ الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقایق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا
فی اصل الوجود وعدم رجوعہا کلہا الی الوجود الواحد المنبسط علی ہیاکل الموجودات کلا فقولہم ہذا
اثبات للتنزل والظہور لا اثبات بمنزلۃ دون منزلۃ من منزلتی التنزل والصوفیۃ حیث قالوا
العالم عین الحق ارادوا نفی الوجودات الخاصۃ الحاصلۃ من تنزل الوجود الی مراتب شتی بل
ارادوا افادۃ معنی التنزل والظہور فلما ان المعقول یقول زید وعمرو واحد یعنی بہ التماثل فی النوع
لا الاتحاد من کل وجہ ویقول الانسان والفرس واحد یعنی الاشتراک فی الحیوانیۃ ویقول الشجاع
والاسد واحد یعنی المشابہۃ فی الشجاعۃ فکذلک الصوفیۃ یقولون العالم عین الحق یعنون تعینہ
کلہ فی الوجود المنبسط وقیام الوجود بالحق الاول اتحادہ لا نفی التمایز بالکلیۃ قال قائلہم ؎
ہر مرتبہ از وجود حکمے دارد ؛ گر حفظ مراتب نکنی زندیقی ؛ وحیث قالوا بالتنزل ارادوا معنی
یعم المنزلتین لا یقال یجب انک اثبت الحق الاول والصادر منہ فلا بد ان الوجود والتحقق یشملہما
اذ لا یصح ان یقال انہ لہذا انہ لیس بموجود ولا لذلک انہ غیر موجود واذا کان الوجود یشملہما
فالکلام جار فی ہذا الوجود ولا بد انہ الاول وانہ فی المرتبتین جمیعا لانا نقول ہذا الوجود مفروض

قد وقدرة العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش
وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة الثانية المسماة
بالتعين الاعتباري هي التي تردها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقيق تمايز ما فيما بينهما
ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك بل تضطر اليه بغير ان
هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من
وجه كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة
بها وكذلك النفس عين الهيولى من وجه ولنفرض لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا
كالنفس الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي
فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكل الذي حكم العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين
الفرد الجزئي وليس للهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة التشخص والتعين فهي
مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يوهم الفرق الاعتباري
وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوباته الصفات الثمانية
موجودة في الخارج فلا بد منها متميزة من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها
فللعلم عدم يقابله وهو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلك عدمات لها تميز في علمه الحق
فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس
الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة المادة وتلك الماهيات
وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن
العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات انعكست فيها
انوار الاسماء والصفات وتلك العدمات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل
المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد ما من الماهيات في الخارج تعلق بالوجود الظلي فتصير
موجودة في الخارج بالوجود الظلي واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود ظليا وقال

اخری ہو موجود فی الوہم الا ان اللہ تعالے اتقنہ فی تلک المرتبۃ فنسا رہو ہو ما سقنا اقول اعلم
ان لفظۃ حقایق الممکنات تطلق علی معان احدہا الوجودات الخاصۃ فللانسان حقیقۃ وللفرس حقیقۃ
وتلک الحقایق امور متحققۃ فی الخارج وعلی ہذا فحقایق الممکنات ما یتعقلہ العاقل فی نفسہ عند اطلاق
ہذہ الاسماء لا غیر وعلی ہذا الاصل یخرج قولہم حقایق الاشیاء ثابتۃ وثانیہا الامور الثابتۃ التی
لیست بموجودۃ فی حد ذاتہا ولا معدومۃ فاذا اتصفت بضمیمۃ ہی الوجود صارت موجودۃ ولا کانت
معدومۃ والحقایق بہذا المعنی ہی التی یسمیہا المعقولی بالماہیات الا ان المعقولی عقل انہا
امور لیست بموجودۃ ولا معدومۃ ولزمہ القول بثبوتہا من حیث یدری او لا یدری ولم یعقل ارتباطہا
باول الاوائل وثبوتہا بالفیض الاقدس قبل وجودہا بالفیض المقدس وکوشف الصوفی القائل
بوحدۃ الوجود عن تلک الحقایق الثابتۃ وارتباط بعضہا ببعض وتقدم بعضہا علی بعض
فی المرتبۃ العقلیۃ قبل الوجود الخارجی فعرف ان الذات المقدسۃ تجلت اولا علی نفسہا ما علمت
بنفسہا وبما ہو مقتضی نفسہا وبکمالہا القائم بہا وامکان تطور مظاہرہا باطوار شتی ومنشأ ذلک
ہو عین الاقتضاء عند التحقیق ولیس المراد بالعلم ارتسام صور الاشیاء فی نفسہا ثم ما کان استعداد
للمظاہر الکلیۃ الفعالۃ الظاہرۃ المقدسۃ یسمی بالاسماء وما کان استعداد للمظاہر الجزئیۃ المنفعلۃ
المقہورۃ الملطخۃ یسمے باعیان الممکنات علی ہذا الاصطلاح صور معلومۃ عند الحق الاول المعنی الثالث
یحتاج الی تمہید مقدمۃ وہی ان احدی المقابلتین منطبقۃ علی الاخری فکل ما فی الاسماء ظہر فی حقایق
الممکنات وحقایق الاسماء ضدہم متقابلات احدی المقابلتین فی غایۃ القوۃ والتمام والاخری فی
غایۃ الضعف والنقصان والضعف ہو عدم بعض ما فی القوی من القوۃ والنقصان ہو عدم ما
فی التام من التمام مع الاشتراک فی الاصل بوجہ من الوجوہ فلا جرم ہناک اصل الامر ثابت
فی احد الطرفین علی الوجہ الاتم ممتزج فی الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبیر عن تاصل
الاسماء وفرعیۃ الممکنات فی ہذہ المرتبۃ فلہ عبارتان کلتاہما صحیحۃ احدہما ان حقایق الممکنات ہی الاسماء
والصفات متمیزۃ فی مرتبۃ العلم والثانیۃ ان حقایق الممکنات ہی عکوس الاسماء والصفات

المنطبعة فی الاجسام المقابلة لها ولا فرق بین العبارتین الا فرقا ضعیفا لا یبالی به عند المتفتشین عن
حقائق الاشیاء علی ما ہی علیه الرابع ایضا یحتاج الی مقدمة ہی ان الصوفیة یسمون الاولی معشوقا
والثانیة عاشقا والمرتبة العلیا الظاہرة فی الشیخ عشقا وہذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان العشق
تبدلی الی عاشقة وتجذبه الیه فیقال للسالک الذی غالب حاله ہذا مجذوبا ومرادا ومحبوبا کما
کان فی قصة سیدنا ابراہیم جذبة العنایة الی مراتب الوجوبیة من حیث لا یدری ثم ابتدی
الی الذی فطره ونذکر من حال الافات ان الذی فطره منزه عن ہذه النقائص وقد یترقی العاشق
الی معشوقة ویسیر الیه بالریاضات البدنیة والنفسانیة وتجرید وجه الروح فیقال للسالک الذی
غالب حاله ہذا سالکا ومریدا ومحبا وقد یتدلی المعشوق ویترقی العاشق فیجتمعان فی اوسط ہذا
السالک یوجد لوازم الطرفین فیقال له السالک المجذوب والمحب المحبوب والمرید المراد ومعنی ہذا
الکلام ان للہ تعالی تجلیا فی قلب الشخص الاکبر وان لهذا التجلی انبساطا وانتشارا فی حظیرة
القدس وان له عکوسا ومحاکی فی الملاء الاعلی فیطلق علی ہذا التجلی الاسماء التسعة والتسعون وان
للہ تعالی ارادة حینا بعد حین وعلما متجددا زمنا متجددا بحسب ہذا التجلی فہذا التجلی مع ما فی حیزه
ہو الذی یسمونه بالمعشوق لان النفوس البشریة منجذبة الیه انجذاب الحدید الی المغناطیس وقد ذکرنا
ذلک فی صدر ہذه المقالة والیه السیر والسلوک وبه الاتصال الذی یقصده الصوفیة وقد
تقتضی الاسباب الخفیة الی ان یرید الحق مصطفا عبدا وہو جارٍ فی خلاء نفسه لا یشعر بما یرید منه
فسمی مرادا وقد یقصده بالریاضات البدنیة وتجرید وجه الروح حتی یظهر الاتصال المودع فی اصل
جبلته فسمی مریدا وقد یحس باجتبار من الحق وسعی من نفسه ویکون له تارة تقدم سعیه فی بعضها
ویغلبه تسر من الغیب فی البعض الاخر او یحس ذلک فی حالة واحدة من جهتین فیکون جامعا للمرتین
ما فی المشتبہین فیقول قد یکون الغالب علیه بعض وجوه ہذا التجلی ویکون مجذوبا من ذلک الوجه فیقال
تحقق باسم کذا وکذا او یقال ربه من بین الاسماء اسم کذا وکذا وبالجملة فی تعیینهم لعبارة فیه اصل الاستعداد
فی الاعیان الثابتة فی الاسم الذی یجده من بین الاسماء فینسب علیه فیقال حقیقته تعیین اسم

واخبر اعالمنا لم تقبله احد من السلف فنحن رجال وهم رجال وكذلك اختلاف اقوالهم في ان العالم موجود
خارجي ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثارها سواء سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا منشقا وان سالتموني عن الحق
الصراح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان
كناية عنه نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العما بشرط هذا
التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شي في غير
محله والا فقل ما شئت صاحب كشف الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه
وجيه وهو ان اول النفس الرحماني المتمثل فيه الذكر والتجلي الاعظم سمي عند الاشاعرة بالصفات
ولذلك قالوا الصدور بالايجاب ولقد مهازمانا غير انهم سموا اشيا واحدا باسماء شتى باختلاف
الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات ليتوهم في صدور الناس حتى يظنونه من باب
اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشي فكذلك سموه حيوة من حيث
انه صفة يستتبع العلم بنفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل
تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث التجلي الاعظم
ينبعث منه تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة
وسمعا وبصرا من حيث انه مبدء الانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود وان
يعني ان الوجود ظهر فيها وتعين بها الا بمعنى الفرق الاعتباري واذ قد اكما فالجواب فلنختم الرسالة
والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين

مکتوب بیست و نهم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد می گوید فقیر ولی الله
عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتے چند نظم کرده شد

که زیر هر بیتی اشاره لطیف کرده آید که چه نکته که در آن ودیعت نهاده شده است والله یقول
الحق وهو یهدی السبیل **ومنها** دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن ❊ ورو کیفیتی
جوش شرابش میتوان گفتن ❊ وجود بی نمود معنی ما دیدن دارد ❊ درین نیرنگ یا بوی
گلابش میتوان گفتن ❊ درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح ست بافنا
اناسه سویدا دل ما یابی اندر پیچ و تاب او ❊ نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن
اشاره است بجا معیت تحیر بهت سه فرو پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم ❊ ز فیض معنی ما
آفتابش میتوان گفتن ❊ اشارتست بفنا را ناکه از ظهور معنی تحیر بهت خیزد - **ومنها**
بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ❊ خروشی در دل شبها نمیکردم چه میکردم ❊
دلی پرورد جان افکار دیار تند خود دارم ❊ جهان را پر ز یاربها نمیکردم چه میکردم ❊ اشارتست
بآن که گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد و در قلق می آرد سه غم تحصیل و بار
شغل و درد عزل می بینم ❊ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم تنفیرست از مناصب جاه
به بیان آفاتی که قتل و لعد مع آن مناصب حاصل میشود سه کسی با ما هم سازد کسی
با کس همی بازد ❊ اگر من یاد آن بیجانی کردم چه میکردم ❊ اشارتست بآنکه نزدیک عارف
هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی است از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تماثیل بحقائق
پی می برد سه محقق را از غم مشربها برون دیدم ❊ خروج از قید مشربها نمیکردم
چه می کردم ❊ اشاره است بآن که در معارفی که تعلق بشرایع ندارد تقلید شخصی پسندیده نیست
سه حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها ❊ امین گر ترک مطلبها نمی کردم چه میکردم ❊
اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است **ومنها** ناگزیرم تو منم ای بی نظیر ❊
رو بگردان بعد ازین از ناگزیر ❊ من ترا اشفق ترم از صد پدر ❊ در من آویز و مرا محکم بگیر ❊
غیر من گر با تو باسترنود ❊ آن وبال ست عذابست و سعیر ❊ درین سه بیت اشاره
کرده شد بمراد بالتجلیة الحقایق با سالک سه جان من در هجر یار خود بسوخت ❊

من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر ٭ بے قرارم روز و شب بے روی یار ٭ باز بنما روی یارم
یا قدیر ٭ اندرونم بے تماشا تار شد ٭ کے شود یارب بو [illegible] ٭ ای برادر
بعد ازین هشیار باش ٭ فرق می کن درمیان شیر و شیر ٭ ومنها ساقی گر می کنی [illegible]
خواهم ٭ من یار خودم خود از دوش خود افتم ٭ بلیم رخ ساقی ظاهر شده در خود ٭ منقوش
شده بر خود مدهوش خود افتم ٭ مثل می جوشان گر خم بدر افتد ٭ چو جوشی زده بر خود از جوش
خود افتم ٭ از هر بن مو می جوش دگر ٭ از فرط تمائل ز آغوش خود افتم ٭ زینها تیز زبانی
آزرده دلم من خوش آنکه زمانی خاموش خود افتم ٭ این غزل از مزاحفات بحر بسیط است
مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال
با فناء انا و آن حالیست نادر الوقوع. اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت مع فناء انا
از تنقیط لطیفه خفیه ومنها تا بکی محنت مهجوری و دوری بکشم ٭ نازنین وطنم سوی وطن باز
روم ٭ تا بکی همدمے سنگ بود شیوهٔ من ٭ گوهر از عدنم سوی عدن باز روم ٭ تا بکی
بسته زنجیر تعلق باشیم ٭ آهوی از ختنم سوی ختن باز روم ٭ بوسه جانان میرسد از
یا دمین در دو جهان ٭ شاه ملک یمنم سوی یمن باز روم ٭ غرض ازین ابیات تشوق ست
بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفصیل از مقیدات دنیه ناسقه که دامنگیر وقت و مشوش حال و متغیر وحید
روح می شود مکتوب بیست و دوم در شرح رباعیات. الحمد لله خالق الغوم و
[illegible] وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین. اما بعد میگوید فقیر [illegible] عفی عنه
که سابق رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم اخوی شوق برادرم خواجه
محمد امین اکرمه الله بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود آن قاعده که
در آن ودیعت نهاده شده تلک الرباعیات. رباعی علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست ٭
والله که سیرابی از آن تشنه لبی ست ٭ جانست که بد جلوه [illegible] حاکم وقت [illegible] ٭ تابع شدن حکم
خرد بو لهبی ست ٭ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخوذ از مشکوة نبوی نیست

امر نفی ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست ومنها دانی که چه بود نهج قدیم است دل را به
شغل دل تو ظاهر و باطن با یار + این را شنوی از درس عوارف معارف + وان فن دگر باید
بگیر از احرار + درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست
ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف
بهتر نیست خصوصا [illegible] باب که درین مسئله [illegible] ست و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت
احراریان یافته میشود ومنها در مذهب است نه حجاب غرور + ذکر که بود عاطل از انوار
حضور + در حاشیه نفی شو از خلق نفور + در جانب اثبات برو سوی غفور + شرط تاثیر ذکر
حضور و تعظیم ست و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق - ومنها سستی و وله شرط طریق
استاد ست + بی سستی شدن کار کسی نگشادست + در ذکر خفی جهر تخیل کردن شرط ست
در استاد طریقیم یاد ست + حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور
وله بدون آن نمی شود ومنها - خواهی که صرف صحبت نوشی + باید که بتقلیل خلائق
کوشی + دل را ز خیالات جهان صرف کنی + چشم از صور جمله عالم پوشی + اشارت ست
به نگاهداشت نظر بر قدم و تقلیل زه ومنها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم + وز هر چه
بجز یاد تو زان بگذشتم + مقصود من بنده بجز وصل تو نیست + اندر طلبت از دل و جان
بگذشتم + اشارت ست ببازگشت در اثنای ذکر دفعةً بعد دفعةٍ ومنها دایم دل من
پیش تو حاضر باشد + چشمم برخ خوب تو ناظر باشد + در مذهب ما شرک جلی ست و صرت +
گر هست دگر خطرهٔ خاطر باشد + اشارت ست بدوام یادداشت ومنها دانی چه بود سهل
کثیر البرکات + در مشرب اهل دل وجود عدمیات + تحصیل عدم بدان بسعی بالغ + در نفی
خواطر و در سد جهات + عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ماسوی و وجود عدم ملکه غیبت را
گویند [illegible] آن عزم قوی و همت فشاندن همه چیز ست از دل - ومنها [illegible]
با انوار حضور ملین ست + زیرا که طهارت ز اصول دین ست + تنویر دل و نفی خواطر خواهی

قوی ذریعہ وسوسش اینست + در جمع خاطر و تنویر دل از ازالہ خطرات تجدید طہارت فائدہا دارد

ومنہا تحصیل عدم اگر ندانی کردن + باید نظر اہل فنا را جستن + این دار عضال را

دوائے بہ از این + در حکمت اہل دل نخواہی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفہ کیمیائے

عجیب ست در تحصیل عدم و ازالہ خطرات پریشان ومنہا آنانکہ ز اوناس ہمی رستند +

بالجملہ انوار قدم پیوستند + فیض قدس از ہمت ایشان مجو + دروازہ فیض قدس ایشان

بستند + یعنی توجہ بارواح طیبہ مشائخ در تہذیب روح در نفع بلیغ دارد ومنہا آن ذات

کہ از قید جہت بیرون ست + از حیطہ اسما و صفت بیرون ست + ہر مرتبہ زان ذات نشان

دارد + ہر چند ز تعین ہمہ بیرون است ومنہا ہر مدرکہ شد مظہر آن یار عجیب + ظاہر شدہ

از صورتش آثار عجیب + در لوح دل ار ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +

ومنہا قومی بکتابت احرف موصوف + جمع بتلاوت اسما معروف + شخصے کہ ازین

قوم قدم پیش نہاد + گشتست باین صورت ذہنی مشغوف + درین سہ رباعی اشارت کردہ

شد بتحقیق توجہ بوجہ خاص کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ بآن ارشاد کردند و آن پرورش

کردن صورت ذہنیہ حضرت حق ست کہ در مدرکہ آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیلہ

و ہر چیزے را چہار وجودست کتوبی ملفوظی و صورت ذہنی و وجود خارجی چنانکہ تاثیر

وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اہل دعوت ثابت ست ہمچنین تاثیر این وجود ذہنی نزدیک

نقشبندیہ ثابت شدہ ومنہا اے دوست توئی دیدہ و بینائی من + شنوائی و دانائی و

گویائی من + عشقم تو دہم تو دل غمدیدۂ من + اندر دل غمدیدہ شکیبائی من + اشارتست

بتوحید حق تعالی و الحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ وصحبہ اجمعین

مکتوب بست وسیوم در شرح ابیات۔ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی

اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ سابق شوق برادرم محمد امین کان اللہ لہ شہود دامنش

آن شد معارف خاصہ در نیکوترین لباس کہ لباس نظم ست بیان کردہ شود الحال شوق ایشان

تقاضاے آن میکند که بر هر بیتے اشارتے لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست
شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانی لاشد شوقا الیهم منهم * ع من نه آنم
باده ام یا باده را پیمانه ام * عاشق شوریده ام یا عشق باجانانه ام * درین بیت اشاره کرده
شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفهٔ خفیه ست که سالک درین مقام تفرقه نمیکند درمیان وجودات
خاصه که باعیان معبر میشود و درمیان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیازی
نماید درمیان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکے را عاشق گوید و دیگر را معشوق و سوم را عشق *
ع مبتلاے حیرتم جان گویمت یا جانِ جان * اصطلاح شوق بسیارست من دیوانه ام
درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه ست و جانِ جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه ع شوق موسی در ظهور او را نار طور
او را * در نهاد شمع آتش میزند پروانه ام * اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب
میکند محبوب را و متشخص ظهور او میشود در صورتِ خاصه که مقتضی استعداد اوست الا یکون التجلی
الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری دادن ست ع با جمال
ذاتیش حسن دگر در کار شد * چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام * درین بیت
اشارت بحکمت ظهور احجار ست که اتمام بعض مصالح این عالم ست آنکه حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی ست و حسن ثانوی که مقتضاے مصلحت کلیه است گاهے مقتضی این نمیشود
و تمثیل حسن ذاتی بچشم معشوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و پیچان
زلف و شانه ع میل هر عنصر بود سوے مقر اصلیش * جذبه احدیت بر شد مستانه ام
اشارتست بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت وجودست در مظاهر منقسمه بجانب اطلاق
مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود ع غافل از خود ماند از صورت چو پر شد آئینه * تا ترا [illegible]
فنا از خود بیگانه ام * اشارتست باستغراق در اتصال بحق مرود دن در کار خود بحد
باشند که سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل ست

ولبصورت مسلے ٥ اے امین بر سینہ ام تجدد تہمت ست ✢ در ازل پیش از زبان تعمیر شد میخانہ ام ✢ اشارت ست بانکہ محبت ذاتیہ قبل از عالم ارواح واجسام ست زیراکہ اصل او توجہ وجود ست باطلاق وآن قبل از زمان ست ومیخانہ اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد للہ اولاً وآخراً وظاہراً وباطناً **مکتوب بست وچہارم** در منظومات ٥ فراغت یافتم از حج وعمرہ ✢ چو احرام سر کوی تو بستم ✢ چو دیدم روی زیبای تو جانان ✢ ز تشویش وجود خویش رستم ✢ بیا ساقی بدہ جام شرابی ✢ کہ مخمور صبوحی الستم ✢ **ایضاً** محبت نام جوش طبع ومیل نفس اگر باشد ✢ سر اہل محبت در دو عالم گاو خر باشد ✢ ز نازک طبع غیر از خود نمائیہا نمی آید ✢ درخت بید را دیدیم دایم بے ثمر باشد ✢ بوسعت مشربان از رنگ تعلق در نمیگیرد ✢ اگر نقشے زنی بر روے دریا بے اثر باشد ✢ صفائی طبع میخواہی ز صحبت دامن اندر کش ✢ کہ آب دور از ہر دم ہمیشہ با صفا باشد ✢ **ایضاً** مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمیسازد ✢ مکدر گرد د آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد** صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ✢ بر و مالوعہ را چون در دبشنید تماشا کن ✢ **فرد** ہرزہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ✢ سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد ✢ ٥ دو دہاے در دمن بر جمع اضداد تو مینازم ✢ نمک ریز دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ✢ جہان وجان فدای وضع شوخ شہر آشوبت ✢ قیامت مینمائی و دم عیسی و مریم ہم ✢ درین بیت اشارہ کردہ شد بجمال عجیب کہ آن جمع ست در تعلق قلب وانس روح در یک حالت وتاذی از ان یک والتذاذ ازان دیگر بیکدفعہ ٥ توی اول توی آخر توی ظاہر توی باطن ✢ توی مقصود اہل دل توی مشتاق ہمدم ہم ✢ ز یک منبع دریجا مختلف فوارہ میجوشد ✢ مزاج حرص قارون زمزم ابراہیم ادہم ہم ✢ بخاری از زمین خیزد بباد جو در آمیز ✢ گہے باران ریزان ست گاہے برف و شبنم ہم ✢ درین سہ بیت اشارت ست باضمحلال الکل فی الحقیقۃ بر یک حقیقت وامتیاز احکام درمیان حقائق متخالفہ بسبب امتیاز صدور منہا کل ٥ کہ امی طرفہ نیرنگی

کاشانهٔ بنیادی ٭ که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم ٭ درین بیت اشارتست بسریانِ عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصًا انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد باکه سبب سریان آن مصلحت کلیه ست **مکتوب بست و پنجم** در شرح غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کرده ﴿نخستین باده کاندر جام کردند ٭ ز چشم مست ساقی وام کردند﴾ ٭ ز اجش عکس آن گلفام کردند ٭ هویدا شد در امکان صورت حق ٭ بآن صورت جهان را رام کردند ٭ همی بایست تفصیلی ازان روی ٭ مکارم را بجا اتمام کردند ٭ شراب وحدت از خمخانهٔ غیب ٭ الهٰی صبح اول در کام کردند ٭ چو فلطیدم ز مستیها بهر سو ٭ حریفان مستی از من وام کردند ٭ حقیقت راکه مستور از نظر بود ٭ بما مشهود خاص و عام کردند ٭ پس آنگه موج دریا باز گرده ٭ باتمام فنا اکرام کردند ٭ امین رمزی ز دقیقی با تو گویم ٭ بخود آغاز و خیر انجام کردند ٭٭ غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعین مراد او از باده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست کاین بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از باده کمال او با فائضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح او حقیقة محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول با فتح از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفا را احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطه اخبار بعثه افراد کمل ست که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشار دنیا از ایشان آثار همان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و بتحقیق جمیع افراد بنی آدم از لفظ المذ[illegible] شدند و بین ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجوه ملتفت می شود و نیز

اصل در طریق فقیر پرہیز کردن ست از دنیا چنانکہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حب الدنیا راس کل خطیئۃ وفتنۃ وبلیۃ سیرۃ عزیمہ کہ فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند وبعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود ونشستن میان خلق نہ پسند دسوا سے مراقبہ وآن نظر کردن ست در مغیبات بصفا یقین ہمچو عالم ملکوت وبعض گفتہ اند مراقبہ مراعاۃ سیر ست برائے بلا لحظہ غیب بہر لمحہ ولحظہ سیرۃ خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان باشد وبعض گفتہ اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر اللہ وبعض گفتہ اند انس گرفتن ست با بذکر ومدت آن چہل روز ست بقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخلص للہ اربعین صباحا ظہر ینابیع الحکمۃ من قلبہ علی لسانہ سیرۃ عزلت دور شدن ست از اہل زمانہ جز ترک طمع از امارہ نفس وشہواتش بلزوم پرہیزگاری سیرۃ صحبت اغنیا واہل دنیا قلب مومن را میرا ند نعوذ باللہ منہا وچون قلب مومن بمیرد سنگ وکلوخ گردد پس ہر چہ خواہد بگوید سیرۃ حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت ہرگاہ بینی مردے را کہ بے حاجت با مردم اختلاط میکند دنیا می طلبد وباز خدا را میطلبد پس بدانکہ او زندیق ومردود ست ودزدے ست از دزدان دنیا سیرۃ روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد واختلاط اہل سلوک وبجز طریق طلب خدا با سالکان ست نہ با اہل دنیا سیرۃ شیخے کہ بر قانون مذہب اہل سنت وجماعت وحرکات او موافق کتاب اللہ وسنت رسول اللہ نبود از قطاع الطریق ودزدان دین ست سیرۃ روایت ست از علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ گفت بدترین مردم وگمراہ کنندہ مردم کسی ست کہ غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکہ زیادہ از قوت شبانہ روزی طلبد کہ او غنی ست نہ فقیر ولہذا امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ بر کسیکہ زیادہ بر قوت روز وشبی دارد صدقہ فطر واجب گردانیدہ سیرۃ روایت ست از علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت سہ قلب ست قلب سلیم قلب منیب وقلب شہید۔ قلب سلیم آنست کہ جز معرفت خدا ہیچ ... نباشد

وقلب منیب آنکه از ہر چیز بخدائے عزوجل باز گردد وقلب شہید آنکه او تعالی وتقدس را در ہر
چیزے مشاہدہ کند سیرۃ شیخ باید که عارف ودانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
نصیحت وگناہہائے کردہ باشد وآنکه نه چنین ست گمراه کننده سیرۃ مرید را نزیبد که در قلب
او ذرہ از حب دنیا باشد چه دنیا مردار ست پس ذرہ از ان ہمچو قطرۂ خون ست که چون
در آب افتد تمام آب فاسد وتباہ شود سیرۃ مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را
سم قاتل ست که او را دوائے نیست وحاصل این کلام آنکه از اہل دنیا بقدر استطاعت
وامکان پرہیزد چه محبت دنیا در دلہائے مردم جاگرفته ست پس از صحبت شان ضررے عظیم
خواہد رسید سیرۃ روایت ست از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت ہر که شب بخفت
ودر دلش غل یا غش ست با یکے از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان
گفته اند غش در مذہب شان این ست که برادر مسلمان خود را بنامش یاد کند سیرۃ بدان
اے طالب که ہرگاه بینی کسے را در دنیا افتاده وبجاه ورفعت ومنزلت دل داده واسیر لطف
مردم دنیا شده پس بر وست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن ست از حب دنیا
سیرۃ فقیر را در تمام مذاہب اختلاط اہل دنیا وآمدن بر ملوک وسلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیرے ست که بر در امیر آید ونیکوترین امیرے
ست که بر در فقیر آید در روایت ست که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبدالله
تستری را خواند تا دعا کند وبنظر شفا شفقتش نگردد وآخر ببرکت دعا ونظر شفقتش شفا
یافت باز سهل بخانه خود آمد وسه سال عزلت اختیار کرد سیرۃ ہر که ہمیشه بدنیا مشغول
باشد ہمیشه از حق سبحانه وتعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی ست عظیم در راه نجات از
اہل دنیا ذکر الله ست تعالی وتقدس سیرۃ قدم اول در راه سالکان وعارفان بریدن
بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالباً
للمولی واز اکثر اہل سلوک منقول ست که ہرگاه مہمے با امرے عظیم یکے را از ایشان

پیش آدمے یا رجیہ صوف با کسار پوشیدست و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداختہ مناجات بحق سبحانہ کردے پس فی الحال مستجاب شدے۔ و بدانکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام کہ مراد ازان بسر اے غایت تواضع وانکسار وافتقار وحضور ورقت قلب امرے دیگر نیست و موید آن ست آنچہ روایت ست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ست پیش عبد اللہ بن عمر رفتم و گفتم کہ امیر المومنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ است گفت سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المومنین را تازیانہ زند او را خلوتی ست کہ دران خلوت محاسبہ نفس میکند و شب جمعہ درہ بر داشتہ نفس خود را میزند و میگوید یاد کہ چنان کردی و چنین کردی۔ والحمد للہ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوۃ والسلام۔

2895

خاتمہ

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلمات طیبات بحسن اہتمام و سعی بالاکلام منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد بماہ جون ۱۸۹۵ء بمطبع مطلع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سرمہ چشم مشتاقان گردید۔

اشتہار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۲۵ ۱۸۶۷ء داخل رجسٹر گورنمنٹ ہو چکی ہے کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصد طبع کا نفرمادین بلکہ جن کو جس قدر جلدیں مطلوب ہوں منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے طلب فرمادیں۔

المشتہر حافظ عبد الحفیظ و نجم الدین مالکان کتاب